



## دون کیشوت های «مائویست»، بیماران روانی با لاطائلات «مائویستی»

### پیشگفتار

پس از برگزاری موفقانه دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان در ماه عقرب 1391 و نشر چهارمین شماره ارگان تیوریک - سیاسی سازمان (به پیش) که حاوی گزارش و اسناد دومین کنگره سازمان بود، یکباره «مائویست ها» در غرب به «شورش» آمده، «کارگران» دور آنان حلقه زده، «علاقمدان» متفنن به پرچانگی بچگانه پرداخته و در این بین «پولاد» فراری از میان آتش و شعله، داغ شده، جرس ضد سازمان کوبیده و همه با هم زیر بیرق زرد اپورتونیزم، علیه سازمان انقلابی افغانستان «قیام» کرده اند.

«قیام بسیار کار خوبی است ولی وقتی که عناصر پیشتاز بر ضد مرتجعین قیام می کنند؛ هنگامی که جناح انقلابی بر ضد جناح اپورتونیستی قیام می کند؛ این بسیار خوب است. ولی هنگامی که جناح اپورتونیستی بر ضد جناح انقلابی قیام می کند، خیلی زشت است.» و اینک اپورتونیست های خجالتی علیه سازمان انقلابی افغانستان، به گفته لنین به قیام خیلی زشتی دست زده اند که سرانجام جز چهار زانو نشستن اپورتونیست ها، حاصل دیگری ندارد.

اپورتونیست ها (بخصوص «کارگران» و «شورشی»ها) از سنگر واحد، علیه ما شوریده اند، که با تمام زشتی، امر نیک پنداشته می شود. اگر این گنگس های سیاسی علیه ما نمی شوریدند، ظاهراً مشکل بود به عمق افتضاح و ابتدال آنان پی برد. حال که ناشیانه راه ترکستان را در پیش گرفته اند، بهین خواهد بود آنان را تا جایی که لازم است تعقیب کرده و ماهیت واقعی شان را برای جنبش انقلابی کشور افشاء سازیم. ما پیش از پیش از رفقای عزیز جنبش برای طولانی شدن این نوشته و نقل قول های متعدد معذرت می خواهیم؛ زیرا راهی جز این نداشتیم که یاهو سرایی های ولو کوچک آنان را نیز دوباره به خود شان حواله کنیم، و اگر ذره ای از اخلاق سیاسی - البته نمی توان از اخلاق کمونیستی برای آنان حرف زد- در ایشان باقی مانده باشد، باید عرق سرد ندامت بر شقیقه های شان جاری شود، و اگر چنین نشد، در خوبترین حالت با دلالان بورژوایی روبرو هستیم که در بازار مکاره واژه فروشی، سرگردان خرید واژه های «مائویست» و «عمدتاً مائویست» هستند، در غیر آن، حتی یک «دموکرات» بورژوا بنابر هر علتی که باشد، حاضر است گاهگاهی به خاطر یک اشتباه، به معذرت خواهی پردازد و حتی تا سطح استعفاء پیش برود.

«شورش» «علامه های» «فصلکی» با فحاشی، توهین، تحقیر، لیبرالیزم، افشاءگری، بی بندوباری و بیان محفوظات «دانشمندان» همراه است. هر خواننده ای با سطح ابتدایی به خوبی می فهمد که چیزهایی که این «عالمان» ارائه کرده اند، نه از شورشیان انقلابی ساخته است و نه هم از کارگران و نه هم از علاقمدان بی آرایش و پاک جنبش انقلابی کشور ما در هر گوشه جهان که باشند. واضح است که در پشت «شورش»، یکی دو «علامه» غنوده در غرب یاهو سرایی می کنند و در پشت «کارگران»، خرده بورژواهایی لمیده اند که گاه به این طرف و گاه به آن طرف می لولند و با قات کردن بستر شبانه شان، بیمارگونه «مارکسیزم - لنینیزم» را نیز روحایی بستر شان فکر کرده، به ماشین کالاشویی می سپارند، تا با دو سه چرخ، از آن «مائویزم» بزایند!!! و اگر به ایشان بگویی که مائویست جان عزیز، مارکسیزم - لنینیزم روحایی بستر شبانه ات نیست، که آن را قات کرده اینجا و آنجا حواله اش کنی تا «مائویزم» ات «دیده به جهان

بگشاید» ابروهای شان را درهم می کشند، باد به غبغب می اندازند و دیوانه وار فریاد می کشند: آهای، مائوئیزم تحت حمله رویزیونیست ها قرار گرفته است، کمک، کمک!

این دو، هم «شورشی»ها و هم «کارگران» از افتراء و تهمت بستن باکی ندارند. اینان واقعاً در نشخوار کردن کلمات و واژه ها «استاد» اند؛ به شجاعت و شهامت شان در هرزه گویی، باید صدبار آفرین گفت. اینان چشمپاره های واقعی سیاسی هستند که حاضرند به خاطر دو سه انتقاد وارد بر ایشان، بیش از صد صفحه را با نام های گونه گونه گون سیاه و چتل کنند، ولی به انتقادات پاسخی ارائه نکنند. سازمان انقلابی افغانستان پیشین بود که نشر چهارمین شماره «به پیش» با استقبال، عکس العمل و انتقاد رفقای جنبش روبرو خواهد شد و نیک می دانست که اپورتونیست ها، انقیادطلبان، «مائویست های جعلی» و خرده بورژواهای لمیده در پناهگاه «سرخ»، از آن با فحش، دشنام، اهانت و یاهه گویی «استقبال» خواهند کرد. پیشینی ما به زودی به واقعیت پیوست. عده ای که با خواندن سطور آن دستپاچه شدند، به جای شیوه و اسلوب مارکسیستی، تیرهای زهرآلود عصبانیت، فحش، توهین و تحقیر را به سوی سازمان شلیک کردند و چنان به مرض مالیحولیایی گرفتار شدند که در هر جای وارد و ناوارد پای سازمان انقلابی افغانستان را به میان می کشند تا درد ناشی از نقد سازمان ما را کاهش دهند.

اما اینان کور خوانده اند. با شیوه رمل و استرلابی که در پیش گرفته اند و لاطائلاتی که به هم بافته اند، فقط رخ و رخسار زردشان را بیش از پیش برای جنبش انقلابی عریان می سازند. اگر اینان تصور می کنند که با ترهات ناقص الولاده شان «پیروزمندانه به قصر باز گشته اند» خود را فریب می دهند، زیرا می دانند که این بار با «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان روبرو نیستند که با یک بچه ترسانک مبنی بر «داشتن اسناد انجوازم شان» خود را خپ گرفت و سرخم، بی جواب ماند. ما سازمان انقلابی افغانستان نام داریم و بگذار بار دیگر به شما اعلام کنیم که خوب بلد هستیم چگونه غرور کاذب افراد پوده و مسخره را بشکنیم. حال نوبت شما فرا رسیده است، آمده ایم تا شما را با چرندیات تان با اردنگ انقلابی به همان باتلاقی حواله کنیم، که شایسته آن هستید.

سازمان انقلابی افغانستان با دید کمونیستی و انقلابی، در سه - چهار صفحه انتقادات مشخص خود را که توسط شرکت کنندگان دومین کنگره سازمان به تصویب رسیده بود، در مورد «مائویست ها» و «سازمان کارگران افغانستان» مطرح کرد. این کنگره در ذات خود یکی از دستاوردهای سازمان ما به شمار می رود؛ چیزی که هیچ سازمان و نهادی نتوانسته به آن پایند بماند. اما عالی جنابان «مائویست» با بغض و کینه، صفحات متعددی را سیاه کرده، به روده درازی، تشریح ریاضی و بیولوژی و ارائه زندگی نامه ها پرداخته، همه چیز گفته اند، جز پاسخ به انتقادات سازمان. عقل، فهم و دانش «علامه ها» و «بیولوژیست»های «مائویست» اجازه نداده است تا به رد انتقادات ما پردازند و ناگزیر آسمان را به اندازه سر چاه دیده و چیزهایی نشخوار کرده اند که قبل از این از سوی «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان از پناه «تپه خاکی» عرضه شده بودند.

بهرتر است قبل از آغاز بحث، همینجا «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها» را با نقل قولی جانانه مائوتسه دون، سیلی کاری کنیم تا از حالت مالیحولیایی و چرت و پرت بیرون آمده، با دقت حرف های ما را بخوانند: «سخن پردازی های بی پایان و بی معنی را شاید بتوان نشانه بچگی شمرد، ولی افاده کردن به منظور ارعاب مردم تنها بچگی نیست بلکه فرومایگی آشکار است... آنانیکه مقالات و سخنرانی های سوژکتیویستی و سکتاریستی به شکل الگوسازی حزب می نویسند، از رد و انکار ترس و وحشت دارند و مردمان بسیار جبون و بزدلی هستند و از اینروست که به افاده کردن به منظور ارعاب مردم متشبث می شوند، به تصور اینکه از این راه می توانند دهان دیگران را ببندند و «پیروزمندانه به قصر بازگردند»... چنین شیوه ای درباره هیچ کس قابل تأیید نیست... این تاکتیکی است که طبقات استثمارگر و لومپن پرولتاریا بر سیل عادت به کار می برند، اما پرولتاریا احتیاجی به آن ندارد.»

با این سیلی جانانه مائوتسه دون که مطمئناً رخسار زرد «علامه ها» با آن سرخ شده، می رویم به سراغ اپورتونیست های «سازمان کارگران افغانستان» که چه افرازت متعفن «کارگری» می پراکنند و چگونه محیلانه شیرغلت می زنند، به بی شهامتی سیاسی تن می دهند و حاضر نیستند، از اینکه در برنامه سازمانی «مارکسیزم - لنینیزم را به تاریخ» حواله کرده، از خود انتقاد کنند، اما با تمام این بی غیرتی سیاسی حاضر هستند رفیق داکتر فیض احمد را که شهامت سیاسی و انقلابی انتقاد از خود را در جنبش ما نهادینه کرد، به باد توهین و تحقیر بگیرند و شخصیت انقلابی او را به زعم خود بیالایند. روزگارا! ما را با چه انسان های قبیح مقابل ساخته ای که زیر نام مارکسیزم، چه توهین ها که به مارکسیزم روا نمی دارند.

در بخش دوم، به قسمت های مهمی از نوشته «فصلکی» «شورشیان» لمیده در غرب تماس می گیریم که تصمیم گرفته اند در آنجا برای ما «حزب کمونیست انقلابی» تأسیس کنند. این «مائویست های» شوخ، واقعاً باید جای ملانصرالدین را بگیرند و منبهد تمام فکاهی ها با «بود نبود یک ملا مائویست شوخ هالندی بود»، آغاز شود. به راستی که جنبش ما در چه وضعیت دردناکی به سر می برد که حال یک «ملا مائویست»، ادعای ایجاد حزب کمونیست انقلابی برای آن را در سر می پروراند.

این بخش را با مرور گذرا بر «بخشنامه» «یکتن از هواداران جنبش دموکراتیک نوین» یعنی همان «شورشی» به پایان می بریم و بعد مکث گذرایی بر «زری بولالی» پولادی می کنیم که معلوم نیست در کدام کارخانه ذوب آهن در غرب، «پولاد» شده است، ولی تا جایی که می دانیم، گلی بیش نبوده و با فرارش از آتش و شعله نشان داده که نه «پولاد» است و نه هم انقلابی.

در همینجا تذکر می دهیم که سازمان انقلابی افغانستان با در نظرداشت وظایف مبرم، بیش از این فرصت ندارد تا به چرندیات فراری هایی گوش بدهد که از قضای روزگار بسیار پر مدعا هم هستند. ما نمی توانیم وقت خود را با چشمپاره هایی تلف کنیم که همان «زور ملا، زری تراویج» را تکرار می کنند. این افراد برای ما زمانی ارزش خواهند داشت که دستی در آتش داشته باشند و با صداقت به قضایا برخورد کنند، نه با افتراء و تهمت بستن؛ در غیر آن بگذار در همانجا با استفراغ واژه ها، خود را بیالایند.

قابل تذکر می دانیم که مرکزیت سازمان انقلابی افغانستان لازم نمی دید تا به یاوه گویی این چند نفر پاسخی ارائه کند، زیرا آنانی که تا حال نتوانسته اند انتقادات سازمان را پاسخ بگویند و یا از خود انتقاد کنند، شایستگی آن را ندارند که مورد بحث بیشتر قرار بگیرند؛ ولی بنا بر درخواست کادرها و اعضای رزمنده سازمان و ارجگذاری به نظر اکثریت رفقا، وظیفه خود دانستیم تا هرزه گویی حمله کنندگان غرب نشین و یکی دو تا «سوسیال سرگردان» داخلی را پاسخ بگوییم.

## رویز یونیست ها چرا جلالی شده اند؟

«سازمان کارگران افغانستان» یکبارہ در سال 1385 سمارق وار روئید. معلوم نیست از کجا آمد، چگونه آمد، چرا آمد و با کی آمد؟ ما حداقل نمی دانیم کسانی که این سازمان را در جالخانه انترنیت «تاسیس» کرده اند، تا دیروز چه کاره بودند و چرا سال های سال به سکوت ننگین تن داده بودند؟ آیا از گذشته شعله ای برخوردار هستند، از سازمان دیگر چپی انشعاب کرده اند، بافته ای از تاروپود پرچمی های تواب اند، یا روشنفکران «سوسیال سرگردانی» هستند که یکبارہ اشتباهی «سازمان سازی» آنان را تحریک کرده و ناچار مخلوق جالبی عرضه کرده اند که باید آن را «هیجستان» نامید؟ با تمام این، ما حضور آنان را به خاطر موضع ضد اشغال، ضد دولت پوشالی، ضد طالبان و سایر نیروهای مرتجع و حرف زدن از انقلاب استقبال کردیم، حتی اگر این آواز از حنجره یک فرد هم بیرون آمده باشد.

سازمان انقلابی افغانستان در چهارمین شماره «به پیش» در مورد این سازمان نوشت: «شناخت ما از این سازمان محدود به نوشته هایی است که در وبلاگ این سازمان منتشر شده است. «جنگ خلق» نشریه سیاسی - خبری سازمان کارگران افغانستان (مارکسیست - لنینیست، عمدتاً مائویست) در شماره اول صفحه اول، شعار «زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم، عمدتاً مائویزم» را درج کرده است که عجیب به نظر می رسد. برای سازمان انقلابی افغانستان غیر اصولی و غیر انقلابی است که زنده بودن مارکسیزم - لنینیزم را بیشتر از اندیشه مائوتسه دون و یا عکس آن شعار بدهد. ولی از آنجایی که در برنامه سازمان کارگران افغانستان «مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ پیوسته» و عصر، عصر مائویزم است، لذا طبیعی است که در «جنگ خلق» این رفقا چنین شعار مبهم درج شود.

سازمان کارگران افغانستان در برنامه ای که ذکر نشده در کدام کنگره این سازمان به تصویب رسیده، می نویسد: «در حقیقت، لنینیسم که تضاد در جامعه سوسیالیستی (فاز اول کمونیزم) را انتاگونستی نمی دانست، با جهش پی بردن به موجودیت انتاگونیزم در مبارزه طبقاتی در دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا، به مائویزم تکامل یافت. از همین جا است که امروزه، مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ پیوسته است... امروزه باید با مائوتسه دون هم آوا شد، و نه با 1917. همانگونه که در 1917، می بایست با لنین هم آوا شد، نه با 1847 و تحلیل سرمایه داری در مرحله ماقبل امپریالیستی.»

این سازمان در سرگردانی و تشتت تیوریک به سر می برد: با «اندیشه مائوتسه دون» «دیده به دنیا» می گشاید»، «تحت درفش کبیر مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم، عمدتاً مائویزم گرد» می آید، بعد در برنامه سازمانی مارکسیزم - لنینیزم را به تاریخ می سپارد و تنها با مائویزم هم آوا شده، بعد با این هماوایی «اندیشه گونزالو» را نیز قاطی می سازد که این سازمان را «در رسیدن به قله رفیع مرحله تکاملی نوین در ایدئولوژی پرولتری، یعنی به درک و دانستن مائویزم یاری رسانیده» است. برای این سازمان «مائویزم منهای گونزالو امکان وجودی ندارد.» این سازمان با این نوع سردرگمی تیوریک، به سردرگمی تیوریک جدید «جنگ خلق تا کمونیزم» نیز می رسد. در یک فورمول می توان وضعیت تیوریک این سازمان را چنین ارزیابی کرد: مارکسیزم - لنینیزم، اندیشه مائوتسه دون (پیوستن مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ) مائویزم، عمدتاً مائویزم، اندیشه گونزالو. این یکی از ابهامات زنده است که تاریخ جنبش چپ کشور ما برای اولین بار آن را ثبت می کند.

گرایش افراطی سازمان کارگران افغانستان به «اندیشه گونزالو» باعث تبارز رگه هایی از «گونزالیزم» در برنامه این سازمان شده است: «البته هر اندیشه یی، اگر علمی باشد، نظیر اندیشه گونزالو - رگه هایی از اهمیت بین المللی را در خود دارا می باشد. تکامل روالمندانه و سامانمند یک اندیشه، می تواند در کلیت و عمومیت یافتن دیالکتیکی پروسه تکاملی خویش، به «ایسم» منجر شود.»

سازمان انقلابی افغانستان، صدر گونزالو را منحنی یک انقلابی اسیر در قفس امپریالیزم، سازمانده خوب، رفیق انقلابی و رهبر جنگ خلق پیرو می داند که نقش تاریخی در هدایت و رهبری این جنگ ایفاء کرده و از همان قفس در برابر تسلیم طلبی رفقایش موضع گیری نموده است، اما این به هیچ وجه بدان معنا نیست که نظرات گونزالو را بتوان در شرایط متفاوتی چون افغانستان به کار بست و رهنمای عمل انقلابی خود قرار داد و آن را تا سطح احتمالی گونزالیزم بالا برد.

سازمان انقلابی افغانستان از موضع روشن و قاطع سازمان کارگران افغانستان علیه اشغال کشور، فاشیست های طالب و نقش رهبران جنبش در تکامل جنبش چپ حمایت می کند.

اما «سازمان کارگران افغانستان» که معلوم می شود با اخلاق کمونیستی بیگانه است، با رندی، فحش، بی بندوباری و افشاء گری، نوشته «سازمان انقلابی افغانستان در پرتگاه زبان - پریشی» را تهیه نموده که در آن هر چه می توان یافت، جز پاسخ مارکسیستی به انتقادات سازمان انقلابی افغانستان. این نوشته با فحش هایی چون «بیماران روانی»، «کسانی که تعادل فکری خویش را از دست داده»، «بیماران»، «قماش همان «افاشیا» و «نیولوژیسم»، «بخشیدن بر بیماران روانی»، «پس لگد»، «بیماران انقلابی»، «حضرات انقلابی»، «نوزاد ناقص الخلقه»، «مصاب به نیولوژیسم و آفاشیا»، «ناخودآگاهی گستاخانه»، «هدایانات» و «برسامات»، «سازمان انقلابی» چیزی از جنس و از قماش آن خائن، «شتر رویونیوم» انقلابی از «حمام گرم کوی» رویونیوم سه جهانی می آید، «زندگی پرازیتی»، «چاکر امپریالیزم و ارتجاع»، «بی سواد»، «بی منطق» و غیره علیه ما تهیه و به نشر رسیده است.

ما تلاش می کنیم تا بخش های عمده نوشته «سازمان انقلابی افغانستان در پرتگاه زبان - پریشی» را اجمالاً مورد بررسی قرار دهیم، اما قبل از آن از خوانندگان تقاضا می نمایم تا با مقایسه انتقادات و اسلوب مارکسیستی سازمان انقلابی افغانستان و عرضه دشنامنامه و بهتان نامه رندانه و خصمانه «سازمان کارگران افغانستان»، خود قضاوت کنند که کی به راه صواب و کی به راه ناصواب رفته است.

میرزا بنویس های دستوری «سازمان کارگران افغانستان» هیچنامه شان را با تشریح «زبان پریشی» آغاز نموده و نوشته اند: «Aphasia یا زبان پریشی، به حالتی گفته میشود که بیماران روانی و کسانی که تعادل فکری خویش را از دست داده باشند، بی آنکه کلام شان از انسجام منطقی برخوردار باشد، بی آنکه اراده مندانه و آگاهانه خواهان بیان منظوری باشند، و حتی بی آنکه عرضه ی پروراندن خردمندانه ی منظوری را دارا باشند، به بیان کلمات و شبه جملاتی میپردازند که هم از لحاظ دستوری ناقص است، و هم از لحاظ احساسی و معنایی رساننده ی پیام عقل سلیم نیست. «حد اعلی» این حالت را Neologism میگویند و در این «حد»، بیماران به خلق «واژه»ها و تعابیر نامرتبط و پریشیده که در آن از رابطه ی منطقی «مسند» و «مسند الیه» در جمله یا «شبه جمله» خبری نیست، و حتی رابطه ی بدیهی دال و مدلول از هم میگسلد، و دیگر دال و مدلولی در کار نیست، رو می آورند. و اما، زمانیکه یک حزب یا تشکل سیاسی در غرقاب تشتت سیاسی-ایدئولوژیک به سر برد، و در آن از استحکام تیوریک و حتی موجودیت تیوری راهنما که لازمه ی استحکام تیوریک است، خبری نباشد، آنگاه است که «کار» چنان سازمان یا حزبی به «افاشیا» و «نیولوژیسم» در عرصه ی سیاست و تیوری میکشد. چنین است وضعیت موجوده ی سازمان «انقلابی» افغانستان! فلاکت اپورتونیستی این «سازمان» ما را بر آن داشت که حرفهای پریشانی را که در رابطه به سازمان کارگران افغانستان سر هم کرده است، را جدی نگیریم و به قول فروغ فرخزاد: «بر او ببخشایید!» وی را از لحاظ سیاسی «مختار» و مورد بخشایش قلمداد کنیم!

«سازمان کارگران» به موضوع جالبی اشاره می کند که بر قامت خودش برش و دوخته می شود. نوشته مورد بحث این سازمان نمونه واضح این «زبان پریشی» است. در این نوشته نه منطقی نهفته است و نه هم بر پایه دستور زبان استوار است. نویسنده چیزهایی گفته است که با دو سه بار خواندن نیز نمی توان به معنای آن دست یافت. اینکه در این نوشته چقدر «مسند» و «مسندالیه» است، خواننده بهتر می تواند قضاوت کند. ما در اینجا به بخشی هایی از این «زبان پریشی» می پردازیم ولی عجلتاً به دو مورد دستوری که طبق تعریف این «سازمان» از جمله «زبان پریشی» به شمار می روند، تماس می گیریم. فراموش نکنیم که این موارد از لحاظ دستوری، در حد فهم متعلمین صنف ششم مکتب است:

«حال که ما با حوصله مندی تام حرفهای "پریشیده" آن حضرات را شنفتیم، با سعه ی صدر و نه از سر انتقام گیری و یا تعامل به مثل، در باره ی "خود" و در باره ی "سازمان انقلابی افغانستان" مینویسم» {می نویسیم}، «ما مینویسم» {می نویسیم}، زیرا که از شکیب دراز آهنگ ما، حتی کاسه ی صبر سایر رفقا نیز لبریز شده است.»

می توان این سلسله را ادامه داد، اما نیازی به آن نیست. زیرا موارد فراوانی دیگر، غیر از مسائل دستوری است که وضعیت «زبان پریشی» این «کارگران» را به خوبی نشان می دهد. ما این موارد را در جایش به بحث می گیریم.

«کارگران» انتقادات ما را «حرف های پریشانی» دانسته و بر ما «بخشیده» اند. ما از این گاندی های «عمدتاً مائویست» می خواهیم که بر ما نبخشند! اگر مخالف صدیق «زبان پریشی» هستند، «حرف های پریشان» ما را رد کنند؛ «بخشیدن» را در بغل جیب شان بگذارند که شاید روزی در مراد و رابطه شان با «مائویست ها» به کار بیاید. اگر توان و سواد رد انتقادات اصولی ما را ندارند - که ندارند - و رندانه انتقادات ما را «حرف های پریشان» می گویند، اجازه دهند که ایشان را لوده های دروغگو و تهمت زن بنامیم.

یک: ما در مورد این جمع نوشتیم که شعار «زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم، عمدتاً مائویزم» سازمان کارگران افغانستان عجیب به نظر می آید. برای سازمان انقلابی افغانستان غیر اصولی و غیر انقلابی است که زنده بودن مارکسیزم - لنینیزم را بیشتر از اندیشه مائو تسه دون و یا عکس آن شعار دهد. گفته می توانید کجای این حرف ها «پریشان» است؟ به جای اینکه حرف های ما را پریشان می خوانید، خوبست عدم پریشانی شعار خود را ثابت بسازید، مثلاً اینکه چگونه می توانید یکی را بیش از دیگری زنده نگه دارید؟ مثلاً، اینکه کدام جزء مارکسیزم را می کشید و به تاریخ حواله می کنید، تا «مائویزم» زنده تر شود؟! مطمئناً، ثابت ساخته نمی توانید، پس اجازه دهید که خود شما را مبتلا به بیماری Neologism بنامیم، همان نیولوجیزمی که «هم از لحاظ احساسی و معنایی رساننده ی پیام عقل سلیم نیست» و هم نشان دهنده «بیماران روانی و کسانی که تعادل فکری خویش را از دست داده باشند».

دو: ما نوشتیم که سازمان کارگران افغانستان در برنامه خود نوشته که «مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ پیوسته است» و عصر، عصر مائویزم است. می توانید بگوئید که در کجای این گفته، «پریشان گویی» نهفته است؟ مگر شما چنین نگفته و ما آن را جعل کرده ایم؟ اگر چنین یاوه گویی رویونیستی و ضد مارکسیستی عرضه کرده اید، چرا شهادت ندارید تا از خود صادقانه انتقاد کنید و نشان دهید که آدم های جدی هستید؟ وقتی چنین پوده گویی و هذیان گویی کرده اید، آیا حق نداریم شما را «بیماران روانی» بخوانیم که «تعادل فکری خود را از دست داده اید»؟

وقتی می نویسید که «مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ پیوسته است»، چه را می خواهید بیان کنید، جز هماوا شدن با امپریالیستها و دشمنان طبقاتی پرولتاریا، ولی با یک تفاوت، آن هم با غرو فاش «مائویزم»؟ مگر با این حکم ابلاغ نمی کنید که مارکسیزم - لنینیزم از «مود» افتاده، کار آ نیست، جایش زباله دان تاریخ است، علم نیست و اگر کسی هم علاقمند آن باشد، باید آن را به حیث یک پدیده تاریخی مورد مطالعه قرار دهد، نه به حیث علم انقلاب پرولتاریا و زحمتکشانش؟ چگونه است که با اعلام حکم «پیوستن مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ» باز هم شعار «مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم، عمدتاً مائویزم» سر می دهید؟ چگونه است که «مارکسیزم - لنینیزم را به

تاریخ» حواله می‌کنید و بعد هم شعار طولانی زنده باد، ارشاد می‌کنید؟ با این نوع مسخرگی، آیا حق نداریم شما را «بیماران روانی» بدانیم؟ شرافتمندانه بگویید، چنین لاطائلات و ترهاتی از عقل سلیم ساخته است؟ آیا چنین مسخره‌هایی که «مارکسیزم - لنینیسم را به تاریخ می‌سپارند» و مارکسیزم را علم نمی‌خوانند، حق دارند دیگران را رویونیست، اپورتونیست، چاکر امپریالیسم و ارتجاع بخوانند؟ سه: ما نوشتیم که «سازمان کارگران افغانستان» در سرگردانی و تشتت تیوریک به سر می‌برد: با «اندیشه مائوتسه دون» دیدیم به «دنیا» می‌گشاید»، «تحت درفش کبیر مارکسیزم - لنینیسم - مائویزم، عمدتاً مائویزم گرد» می‌آید، بعد در برنامه سازمانی مارکسیزم - لنینیسم را به تاریخ می‌سپارد و تنها با مائویزم هم آوا شده، بعد با این هماوایی «اندیشه گونزالو» را نیز قاطی می‌سازد که این سازمان را «در رسیدن به قله رفیع مرحله تکاملی نوین در ایدئولوژی پرولتری، یعنی به درک و دانستن مائویزم یاری رسانیده» است. برای این سازمان «مائویزم منهای گونزالو امکان وجودی ندارد». این سازمان با این نوع سردرگمی تیوریک، به سردرگمی تیوریک جدید «جنگ خلق تا کمونیزم» نیز می‌رسد. در یک فورمول می‌توان وضعیت تیوریک این سازمان را چنین ارزیابی کرد: مارکسیزم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون (پیوستن مارکسیزم - لنینیسم به تاریخ)، مائویزم، عمدتاً مائویزم، اندیشه گونزالو. این یکی از ابهامات زنده است که تاریخ جنبش چپ کشور ما برای اولین بار آن را ثبت می‌کند.

ولی شما به جای پاسخ منطقی، دروغ می‌بافید و می‌نویسید: «این نوزاد ناقص الخلقه ی سازمان‌رهایی» «کمالی جز نشانه گرفتن مائوئیسم و نیروهای پرولتری ندارد!... ما از اندیشه ی مائوتسه دون به مائوئیسم که بیان راستین و کاملتر تکامل آن اندیشه است، رسیدیم... ما از لحاظ تیوریک، در این مورد بخصوص از پلکان تکامل به بالا رفته ایم. تنها کسانی که مصاب {به} نیولوجیسم و آفاشیا اند این تکامل و ماهیت تکامل را «تشتت تیوریک» نام مینهند».

بسیار خوب. لطف نموده، تلاش تان را آغاز کنید و هر جا یافتید که «سازمان انقلابی» شما را به خاطری مورد انتقاد قرار داده باشد که از اندیشه مائوتسه دون به مائویزم رسیده‌اید، همه را مطلع سازید. اگر مایخولیایی نشده‌اید، نوشته ما را بار دیگر مرور کنید: «در یک فورمول می‌توان وضعیت تیوریک این سازمان را چنین ارزیابی کرد: «مارکسیزم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون (پیوستن مارکسیزم - لنینیسم به تاریخ)، مائویزم، عمدتاً مائویزم، اندیشه گونزالو». می‌بینید که «تکامل از اندیشه مائوتسه دون به مائویزم» مورد بررسی ما ابداً قرار نگرفته است.

ولی، آه! بحث تشتت تیوریک را با شما به پیش می‌بریم. آیا باور داشتن به تیوری‌های مارکسیستی - لنینیستی و اندیشه مائوتسه دون (به گفته شما مرحله تکاملی تیوریک آن مائویزم) و بعد این تیوری‌ها (تیوری‌های مارکسیستی - لنینیستی) را به تاریخ سپردن، اگر تشتت تیوریک نیست، چیست؟ با وجودی که تیوری‌های مارکسیستی - لنینیستی را به تاریخ می‌سپارید ولی باز هم از «مارکسیزم - لنینیسم - مائویزم و عمدتاً مائویزم» صحبت می‌کنید، اگر این پس رفت تیوریک نیست، پس چیست؟! آیا با این «نیولوجیسم و آفاشیا»ی تان را ثابت نمی‌سازید؛ وقتی در این عرصه مورد انتقاد قرار گرفتید، آن را «نشانه گرفتن مائوئیسم و نیروهای پرولتری» می‌خوانید؟ مگر شما توقع دارید با وجودی که مارکسیزم - لنینیسم را به تاریخ سپرده‌اید، در زمره نیروهای پرولتری به شمار بروید؟ شتر در خواب بیند پنبه دانه! این را فقط «مائویست‌ها»، «حزب» و «پولاد» می‌توانند بپذیرند، نه انسان‌های با مغز و با شعور.

در همین حال، «کارگران» در سندی «آشنایی با جنبش دموکراتیک نوین افغانستان» که به تاریخ 22 جنوری 2013 در وبلاگ شان پست شده، می‌نویسند: «... این کاری بود که سازمان کارگران افغانستان، بدان اقدام ورزید و اکنون با شعارهای «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم اندیشه رهنما» و «جنگ خلق تا کمونیزم» خط درشت میان مارکسیسم - مائوئیسم و سنتریست‌ها می‌کشد». هر آن کس (به شمول «حزب»، «مائویست‌ها» و «پولاد») اگر فهمید که «کارگران» با شعار «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم اندیشه رهنما»، چه می‌خواهند بگویند، دیگران را نیز مطلع سازند!

مائوتسه دون همیشه تأکید می کرد که شاگرد مارکس، انگلس، لینن و ستالین است و راه نجات بشریت را تنها در مارکسیزم - لنینیسم می بیند. اما جالب است که عده ای بیمار که به «مائویست بودن» راضی نمی شوند و بقیچه «عمدتاً مائویست بودن» را نیز حمل می کنند، خلاف فکر و باور مائوتسه دون، «مارکسیزم - لنینیسم را به تاریخ» حواله می کنند و با وجود ادعاهای «مائویستی»، شرم نمی کنند که آموزگاران کبیر رفیق مائوتسه دون را به تاریخ می سپارند و دیگران بی شرمتر از اینان برای این بیماران کف می زنند. اگر مائوتسه دون زنده می بود و اطلاع می یافت که پارتی به نام «عمدتاً مائویست» در جنبش چپ افغانستان مثل خشک راه پیدا کرده و خزعبلات «سپردن مارکسیزم - لنینیسم به تاریخ» را در برنامه سازمانی اش قید کرده است، به یقین با اصولیت انقلابی، آن را چنان شلاق کاری می کرد تا هیچ وقت جرأت نکند که نام مائو را بر زبان آورد!

چهار: ما نوشتیم که گرایش افراطی سازمان کارگران افغانستان به «اندیشه گونزالو» باعث تبارز رگه هایی از «گونزالیزم» در برنامه این سازمان شده است. آیا نادرست نوشته ایم؟ آیا این برنامه شما نیست: «البته هر اندیشه بی، اگر علمی باشد، نظیر اندیشه گونزالو - رگه هایی از اهمیت بین المللی را در خود دارا می باشد. تکامل روالمندانه و سامانمند یک اندیشه، می تواند در کلیت و عمومیت یافتن دیالکتیکی پروسه تکاملی خویش، به «ایسم» منجر شود.»؟ از سه حالت بیرون نیست: یا برنامه تان را «مائویست ها» نوشته اند تا شما را خيله خند سازند؛ یا کسی نوشته که به مرض الزایمر مبتلا است، و یا چرند گویی کرده اید و حال شهامت ندارید تا «گونزالیزم» تان را اعلام کنید. وقتی یکی از این سه حالت (که تنها شما گفته می توانید کدام یکی آن درست است)، در این مورد صدق می کند، چرا ما را متهم به «حرف های پریشان» می کنید؟ شهامت کنید، یا گونزالیزم خود را اعلام کنید و یا گپ های فرسوده خود را پس بگیرید و یا هم تمام «برنامه» سازمانی تان را آتش بزنید، تا از این لکه ننگ نجات پیدا کنید!

پنج: ما نوشتیم که از موضع روشن و قاطع سازمان کارگران افغانستان علیه اشغال کشور، فاشیست های طالب و نقش رهبران جنبش در تکامل جنبش چپ حمایت می کنیم. ولی شما در برابر این حرف ساده، شاه فردهای خنده داری از این نوع حواله کردید: «سوال اینست که: آیا این حضرات که در جایی ما را به تشنت "مواضع ایدئولوژیک - سیاسی" متهم میکنند، آیا خود با تایید "سیاست قاطع" ما بر ضد اشغالگران و رژیم مزدور، حین تایید و درست خواندن "این" تشنت ما، خود در منجلاب تشنت افتاده اند؟ یا اینکه، تشنتی از سوی سازمان کارگران افغانستان در کار نیست، و این "هدایات" و "برسامات" حضرات "انقلابی" بیماران روانی است که یکبار مواضع ایدئولوژیک - سیاسی ما را "قاطع" و اصولی میخواند {می خوانند}، و بار دیگر (جالب آنست که در عین سند) آنرا متهم به تشنت بودن میکنند {می کنند}!!!»

یا اللعجب! «کارگران» دروغگو در عین حال رند و حيله گر هم هستند. ایشان به خوبی می دانند که در تاریخ مبارزه ضد استعمار، افراد، اشخاص، گروه ها، سازمان ها، احزاب و جنبش هایی بوده که موضع قاطع ضد اشغال داشته اند، اما از لحاظ تیوری و ایدئولوژی، در قطب های مخالف هم قرار داشته اند. اگر از کشور خود بگذریم، مگر «کارگران» نخوانده اند که در اکتوبر 1798، مردم قاهره به رهبری شیوخ الازهر نه تنها علیه اشغال فرانسه موضع گرفتند بلکه قاطعیت این موضعگیری شان را در قیام علیه اشغالگران نشان دادند.

البته «کارگران» به خوبی می دانند که بحث «سازمان انقلابی» بر این مسئله نیست، بلکه بر تشنت تیوریک این سازمان است. وقتی شما خود می نویسید که «ما از اندیشه ی مائوتسه دون به مائوئیسم که بیان راستین و کاملتر تکامل آن اندیشه است، رسیدیم... ما از لحاظ تیوریک، در این مورد بخصوص از پلکان تکامل به بالا رفته ایم.» (تکیه از ماست)، چرا ما را برای اینکه شما را به خاطر تشنت تیوریک و حتی پس رفت تیوریک («به تاریخ پیوستن مارکسیزم - لنینیسم» و ریختن تیوری ها و آموزش های علمی آن در انبار تاریخ) مورد نقد قرار می دهیم، متهم به بیسوادی می کنید که فرق میان تیوری و مواضع سیاسی را نمی فهمیم؟ مگر شما نمی دانید که اجزای



تشکیل دهنده آموزش مارکس غیر از تیوری های فلسفی مارکسیستی، تیوری شیوه های تولیدی و به ویژه تیوری شیوه تولید سرمایه داری، و تیوری انقلاب پرولتاریایی، چه بوده می تواند؟

مگر تیوری چیست که شما و «علامه های» «شورشی» تان در مورد آن، اینقدر گردباد راه انداخته اید؟ «تیوری، سیستم مفاهیم و نظرات است. تیوری در واقع همان نتیجه فکری است که انسان ها از تنظیم و ساخته و پرداخته کردن داده های حسی به دست می آورند. یک تیوری علمی تیوری است که از پراتیک اجتماعی منشاء یافته و به وسیله پراتیک اجتماعی نیز تأیید و اثبات گردد.» - مبنای و مفاهیم مارکسیسم، اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

وقتی شما مارکس و لنین را به تاریخ می سپارید، مگر جز سپردن تیوری های علمی این دو آموزگار بزرگ پرولتاریا که از پراتیک اجتماعی منشاء یافته و به وسیله پراتیک اجتماعی نیز تأیید و اثبات گردیده است» چیز دیگری بوده می تواند؟ اگر بلی، گفته می توانید، چه؟

پنج بحث عمده در «به پیش» شماره چهارم در مورد «کارگران» مطرح شده که نه تنها به هیچ یکی از آن ها پاسخی ارائه نشده، بلکه از پاسخ دادن، فرار و به چرندیات پناه برده شده است. اینان با تکبر اعلام کرده اند که «این "تحلیل و انتقاد" وی را در آن حدی ندیده ایم که شایان جدی گرفتن و پاسخ دادن به آن باشد»... «واژه» در «جمله» استفاده کردن های این "سازمان" در خصوص سازمان کارگران افغانستان، از قماش همان "افاشیا" و "نیولوجیزم" بوده است، و ما بر بیماران روانی «میخشاییم». ولی ما مکرراً اعلام می کنیم که آقایون رویونیست! پوکی نکنید، اگر به همان «مائوئیزم» تان هم ظاهراً باور دارید، بفروید انتقادات ما را رد کنید. داگردا میدان! وقتی «کارگران» در برابر انتقادات «سازمان انقلابی» به زانو درآمدند، ناگزیر باید دست به سوی یاران خود دراز می کردند تا با آنان یکجا، سلسله ای از چرندگویی ملال آور را آغاز می کردند و نامش را «نقد» می گذاشتند. همین است که «کارگران» به کف روی آب («شورشی ها») پناه بردند، تا «سازمان انقلابی» را به مهمیز «نقد» ببندند. اینان مخرج مشترک ایجاد می کنند، اما مخرج مشترک لرزان، سست و گندیده. ما، اولاً مخرج مشترک اینان را مورد آماج قرار می دهیم و بعد به سراغ هر کدام به طور جداگانه می رویم.

«سازمان کارگران افغانستان» می نویسد: «ما نه آن زمان و نه حال، هرگز آنقدر بیسواد نبوده ایم که مانند حضرات "انقلابی" مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم" را علم بنامیم ("انقلابی" ها اندیشه ی مائو را علم میخوانند) و بدین ترتیب از برنده گی آن بکاهیم. خوب است که حضرات دانشمند "انقلابی" به نبشته ی رفقای "مائوئیست های افغانستان" که "علم بودن یا علم نبودن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم" را به بررسی گرفته اند، رجوعی کنند.»

ما اگر می فهمیدیم که رویونیست های «عمدتاً مائوئیست» و «مائوئیست» به اندازه ای بیچاره و ضد مارکسیزم هستند که مانند امپریالیست ها، اخوانی ها، شریعتی ها و غیره باور دارند که مارکسیزم علم نیست، صادقانه می گوییم، به سراغ ایشان ابدأ نمی رفتیم. هر کسی که باورمند است مارکسیزم علم نیست، اولاً مارکسیست نیست، ثانیاً دشمن طبقاتی پرولتاریا است، ثالثاً مرتجع و اخوانی است. این جاهلان «مائوئیست» و «عمدتاً مائوئیست» که هنوز به این نرسیده اند که مارکسیزم علم است، آمده اند انسان های برومندی چون زنده یادان رفیق فیض احمد و رفیق مجید را مورد حمله قرار می دهند و آنان را «رویزیونیست»، «پورتونیست» و «در خدمت بورژوازی» می دانند، حال آن که، خود با توهین به علم مارکسیزم ثابت می سازند که جرثومه های بویناک ارتجاع و امپریالیزم هستند.

ما با وجودی که در هیچ جا نگفته ایم که «اندیشه مائو علم است» ولی اذعان می داریم که بارها و بارها از علم مارکسیزم صحبت کرده ایم. «کارگران» به همین خاطر، ما را بی سواد می خوانند و با پررویی ما را به «علامه های» اصلی رجعت می دهند و به همین منظور آدرسی تهیه می کنند. ما هم که تشنگان علم هستیم، آدرس را پی می گیریم و به لجنزاری به نام «شورش» می رسم. بوی تکبر

و تعفن پوکی «شورشی»ها از همان ابتدای ورود به دهلیز «شورش» به مشام می رسد، تو گویی که اینجا انشتین، نیوتن، داروین، گالیله و... بد کنند که ادعای علم و سواد کنند. جا، جای «شورشی های» «فیلسوف»، «علامه» و «عالم» است که خیالات شان را با «فورمول های» ریاضی پرتاب و با «فورمول های» فزیک جذب می کنند. با آن که ورود به این لجنزار مضمثرکننده است، ولی ناگزیر بر اتهامنامه: «سازمان انقلابی افغانستان» را بشناسیم، «مارکسیست یا رویزیونیست؟» کلک می کنیم تا ببینیم «علامه های شورشی» و استادان «کارگران» چه گفتنی های «علمی» دارند. با هم می خوانیم:

«از نظر رهبران «سازمان انقلابی افغانستان» بعد از تدوین علم مارکسیزم مبارزه رنگ خونین طبقاتی به خود گرفته" است. اگر از زینت آرائی جملات آنها با الفاظ قرص انقلابی صرفنظر کنیم و دقیق شویم که آنها چه میگویند با یک مشت بیهوده گوئی روبرو میشویم. مثلا: همین "تدوین {علم} مارکسیزم" را در نظر بگیرید...»

«علمای شورشی» پس از مراجعه به فرهنگ عمید و تشریح کلمه «تدوین» با چشمپارگی ادامه می دهند: «در حالیکه "علم مارکسیزم" را قبل از مارکس کسی بطور غیرمدون کشف نکرده بود که مارکس و انگلس آنرا "تدوین" کرده باشند... اگر بگویم {بگویم} که "علم مارکسیزم تدوین" شد، بیسودی رقت انگیز خود را "گزارش" داده ایم... فرض کنیم آقایان سازمان انقلابی افغانستان فکر میکرده اند که میتوانند "تدوین" را به مفهوم نقد مارکس و انگلس از اقتصاد انگلستان، فلسفه آلمان و سیاست فرانسه در جمله استعمال کنند و کسی به آنها چیزی نمیگوید زیرا "عاقلان به دنبال نقطه {نقطه، چون نقط جمع نقطه است} نمیروند!" آن وقت "بد" به "بدتر" انکشاف مییابد، زیرا مشکل عالیجنابان تنها به نفهمیدن معنی واژه "تدوین" باقی نمیماند بلکه به مشکل بیسودی سیاسی- تاریخی انکشاف می یابد. این مطلب را حتی گنگس و گیج ترین کسی که چند روزی آثار لنین را به نیت {نیت} مسخره گی هم خوانده باشد میدانند که مارکسیزم از نقد فلسفه آلمان، اقتصاد انگلستان و سیاست فرانسه بمنصه ظهور رسیده است نه اینکه کسی آنرا "تدوین" کرده باشد. "رهبران سازمان انقلابی افغانستان درحالیکه با این گونه بیهوده گوئی های شان خود را مسخره میسازند، لابد مدعی اند که اقتصاد میدانند، از فلسفه آگاه اند و سیاست شان را در آگاهی از این دو دانش پایه وی بنیان گذاری کرده و بار سفر در راه انقلاب را {به را ضرورت نیست} بسته اند... مضاف بر این از سیاق کلام حضرات سازمان انقلابی معلوم میشود که گویا مارکس "تدوین کننده علم مارکسیزم! است که مبارزه طبقاتی را رنگ خونین داده". این از جمله بدیهیات {بدیهیات} "علم مارکسیزم!" است که مارکس نه کاشف مبارزه طبقاتی بوده و نه بیانگر دست اول مبارزه بین طبقات میباشد. هم کشف مبارزه طبقاتی و هم بیان چگونگی این مبارزه در بین طبقات را دانشمندان بورژوازی خیلی قبل از مارکس کشف کرده بودند. به اینصورت دیده میشود که رهبران سازمان انقلابی افغانستان قبل از آنکه سواد شانرا تکمیل کنند و یا با مارکسیزم آشنائی حاصل نمایند، سازمان ساخته اند.»

«شورشی ها!» چشم های تان را سرمه زده، با پنجه پایهای تان متکبرانه راه بروید. هیچ کسی ادعای «فیلسوفی» نکرده که شما «علامه ها» چنین وارخطا شده اید. ما به نوبه خود اعلام می کنیم که اگر در افغانستان «دانشمند»، «فیلسوف»، «علامه»، «ریاضی دان»، «فزیک دان»، «تیوریسن» و... وجود داشته باشد، هیچ کس جز «شورشی» بوده نمی تواند، دلک تان جمع باشد!

ولی ناگزیر باید بگویم که «مضحکترین افراد در جهان آن «عقل کل هایی» هستند که از اینجا و آنجا بعضی معلومات بریده و تصادفی کسب کرده اند و به خود لقب «اولین شخصیت در دنیا» را می دهند؛ این فقط نمودار آنست که آنها توانایی خود را نمی شناسند. معلومات - این علم است و در اینجا دیگر نه جای قلب و دغل بازی است و نه جای تکبر و خودبینی، بلکه بعکس قطعاً صداقت و تواضع لازم می آید.» - درباره پراتیک، مائوتسه دون

البته، صادقانه میگوییم که منظور رفیق مائوتسه دون «شورشی ها» و «کارگران» نبوده است، چون آن روزگاران، هنوز «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها» «دیده به دنیا نگشوده بودند!» ولی این که تصادفاً حرف های ماندگار مائوتسه دون با وضعیت مسخره این دو در انطباق قرار می گیرد، نه گناه مائوتسه دون است و نه گناه ما.

ما باور داریم که شناخت، آگاهی و آموختن پروسه طولانی است و علم را پایانی نیست، و این درس بزرگ رفیق مائوتسه دون را هیچگاه فراموش نمی کنیم که «... پراتیک - شناخت، باز پراتیک و باز شناخت - این شکل در گردش ماریچی بی پایانی تکرار می شود و هر بار محتوی ماریچ های پراتیک و شناخت به سطح بالاتری ارتقاء می یابد.» از اینرو فقط احمق ها خود را عقل کل دانسته، بری از اشتباه می دانند. فقط انسان های لوده به آموزش مائوتسه دون گوش نمی دهند و با بیان محفوظات درونی شان، خود را مسخره می سازند، حتی اگر این مسخره ساختن خود شان با توهین و تحقیر دیگران هم همراه باشد، برای این دلکک ها پیشیزی ارزش ندارد. لنین می گوید: «مسخره کسی است که روی مطالب کوچک نام های بزرگ می گذارد و مسئله ساده را با عبارت پردازی های پر از ادعا پیچیده و درهم می کند»، چیزی که در نوشته های این دو به وضوح دیده می شود. لذا منظور لنین از مسخره ها افرادی از نوع «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها» است، چه اهمیت دارد که اینان در روزگاران لنین، به سر نمی بردند. شما خود ببینید که اینان مسئله ساده «تدوین» و «علم مارکسیزم» را با عبارت پردازی و تشریح میان تهی تا چه حد درهم و برهم کرده و به گفته آلمانی ها، درست ما را بالهورنی کرده اند!!!

قبل از توضیح «تدوین» و «علم مارکسیزم»، وظیفه انقلابی خود می دانیم که از «مائویست های» «علامه» و «دانشمند» بخواهیم که پیش از پرداختن به مفهوم «تدوین» و «علم مارکسیزم» چه خوب بود اگر تا اندازه ای به سواد و از آن جمله به سواد املائی شان توجه می کردند و از «نوآوری های املائی» خودداری می ورزیدند، تا بیش از این نزد چند تا ایرانی که دور و بغل شان را پر کرده اند، بی آب نمی شدند. به نظر ما بهتر بود «شورشی ها» به جای این که فرهنگ عمید را به خاطر توضیح کلمه «تدوین» ورق می زدند، دقایقی را به مرور کلمات «تعیین»، «غصب» و «غلت» در فرهنگ عمید می دادند تا آن ها را «تعیین»، «غضب» و «غلط» (لابد گفتاری نوشته اند!) نمی نوشتند. خنده آور اینست که ایشان در جایی «غلتیدن» (غلت خوردن) نوشته ما را به «غلطیدن» تصحیح کرده اند، مرحبا! به هر صورت، شورشی ها مختار هستند که دست به «نوآوری های املائی» بزنند، چنانچه «نوآوری» «فقط مارکسیزم - لنینیسم - مائویزم، نه چیزی بیش نه کم» قبلاً از جمله دستاوردهای «مبارزاتی» ایشان قید گردیده است.

برگردیم به علم مارکسیزم. «شورشی ها» این اصطلاح را با گذاشتن ندائیه شدیداً به مسخرگی گرفته اند و «کارگران» نیز با مشت های بی رمق پلاکارد «علم مارکسیزم!» را بالا کرده اند و هر دو فریاد می زنند که بی سوادان «سازمان انقلابی افغانستان» خجالت نمی کشند که از علم مارکسیزم صحبت می کنند! این چیغ زدن های ضد علم مارکسیزم تازه نیست، چنانچه اشاره رفت قبل بر این و همین اکنون ایدیولوگ های بورژوازی و حتی در کشور ما موش پیری به نام «شیخ آصف محسنی» همه روزه فریاد می زند هر آن کسی که از علم مارکسیزم صحبت می کند، اگر دیوانه کامل نباشد، نیمه دیوانه است!! خانه «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها» آباد که ما را تنها بی سواد گفته اند!!!

ناچار هستیم با آوردن نمونه هایی به این «متخصصان» شیرفهم نماییم که دیگر حق ندارند از مارکسیزم حرفی به میان آورند، بخصوص که آن را به حیث علم قبول ندارند. خوبست اینان به کاروان «شیخ آصف محسنی» پیوندند و در تلویزیون «تمدن» جلساتی از نوع «مارکسیزم علم نیست» را دایر کنند. نمونه های ذیل گرچه به «حیثیت علمی دانشمندان شورشی» و «بیولوژیست های کارگران» بر می خورد، اما چاره ای نیست:

«دیالکتیک ماتریالیستی علم است و آنرا باید عمیقاً آموخت، فهمید، جذب کرد»، «فلسفه مارکسیست مافوق علوم نیست، علمی در کنار علوم است»، «فلسفه مارکسیست چنانکه می بینیم یک تئوری بیگانه با زندگی اجتماعی نیست، علمی است که در مبارزه انسان دارای نقش اساسی است»، «فلسفه مارکسیست، این علم به عام ترین قوانین تکامل جهان مادی و تفکر را می توان فرا گرفت»، «اما مارکسیسم با علم واقعی سرو کار دارد و... آنرا باید مانند هر علم دیگر با عمل در آمیخت»، «دیالکتیک علم به عام ترین قوانین تکامل طبیعت، جامعه و تفکر است»، «دشمنی با علم ناچار به دشمنی با ماتریالیزم و بویژه ماتریالیزم دیالکتیک می انجامد. چون علم و ماتریالیزم دیالکتیک از یک سنخ اند.» و «فلسفه مارکسیست، دیالکتیک ماتریالیستی، علم است» و... - رئالیسم اسلامی و فلسفه مارکسیست، دکتر غلامحسین فروتن

تا جایی که «دانشمندان شورشی» را می شناسیم، آنان به اندازه ای دماغ های پر بادی دارند که زنده یاد رفیق داکتر فروتن را که دارنده دانشنامه های: جانور شناسی، گیاه شناسی، زمین شناسی، معدن شناسی، شیمیای عمومی، شیمیای صنعتی، شیمیای فزیک و شیمیای بیولوژی بود و دکتورا در علوم و مهندسی شیمیایی نیز در تلاش های آموزش علمی اش ثبت است، به هیچ انگاشته و رد کنند. از این رو ناچاریم کمی جلوتر برویم و نمونه هایی از کتاب «مبانی و مفاهیم مارکسیسم» را که توسط «اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر» تهیه شده است، نقل کنیم؛ ولی حیف خواهد بود که این سخن زیبای رفیق فروتن را بار دیگر در گوش های چرکین «علامه ها» نخوانیم: «فلسفه مارکسیست، دیالکتیک ماتریالیستی، علم است».

و این هم نمونه هایی از کتاب فوق الذکر: «ماتریالیزم تاریخی علم مربوط به عام ترین قوانین تکامل جامعه بشری است» (ص. 69)، «کارل مارکس در «سرمایه» خصلت درونی و پنهان شیوه تولید سرمایه داری یعنی تولید و تجدید تولید ارزش اضافی را برای اولین بار آشکار ساخت. افشای «راز تولید سرمایه داری» دومین کشف بزرگ مارکس در کنار کشف اول، یعنی درک ماتریالیستی از تاریخ بود که سوسیالیسم را به علم تبدیل نمود.» (ص. 125)، «مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون، علم قوانین و تکامل طبیعت و جامعه، علم انقلاب توده های تحت ستم و استثمار، علم پیروزی سوسیالیسم در سرتاسر گیتی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم است» (ص. 141)

با تمام این، «علامه های» ما فریاد خواهند زد: بابا، این ها همه بی سواد اند و ما باور داریم که «علم مارکسیزم» گفتن، مسخره ساختن خود است. پس ناگزیر هستیم ادامه دهیم؛ اما قبل از ادامه این بحث، درنگ کوتاهی بر مرض دایمی «سازمان کارگران افغانستان» و «مائویست های افغانستان» می کنیم، که نامش همان Neologism است. «سازمان کارگران افغانستان» در نوشته «یکصد و نهمین سالگرد تولد صدر مائوتسه دون...» می نویسد: «صدر مائوتسه دون، علم انقلاب پرولتری را به مرحله نوین، عالی تر و سومین انکشاف داده است.» پرسش ما اینست که منظور این بیماران روانی از «علم انقلاب پرولتری» چیست؟ اگر مارکسیزم نیست، پس حتماً علم تازه «جیولرگی» فاروق وردک وزیر معارف دولت پوشالی است؟! این سازمان بیمار می گوید که «نه ما آن زمان و نه حال، هرگز آنقدر بیسواد نبوده ایم که مانند حضرات «انقلابی» «مارکسیسم - لنینیسم - مائویسم» را علم بنامیم...»؛ اما، بیماران سیاسی ما همان زمان هم «بیسواد» بوده اند، زیرا نوشته بودند که: «مارکسیسم - لنینیسم، علم است...» (مائویزم یا اندیشه مائوتسه دون - سازمان کارگران افغانستان) و حال هم بی سواد هستند که مارکسیزم را علم نمی خوانند. اینان در جایی «مارکسیسم - لنینیسم» را علم می خوانند و باور دارند که «صدر مائوتسه دون، علم انقلاب پرولتری را به مرحله نوین، عالی تر و سومین انکشاف داده است» ولی در جای دیگر «مارکسیسم - لنینیسم - مائویسم» را علم نمی خوانند؟! این جز بیماری روانی، از دست دادن تعادل فکری و یا همان مرض افشایی «کارگران» چیز دیگری بوده نمی تواند.

اجازه بدهید این مسئله را کمی جلوتر ببریم. در وب لاگ «کارگران» (<http://www.proletar.blogfa.com/post-12.aspx>)

نوشته ای تحت عنوان «مارکسیسم پس از فروپاشی اتحاد شوروی» به قلم «پولادگر شورشی» نشر شده است که در آن می خوانیم: «همانگونه که فردریک انگلس، دومین معلم کبیر پرولتاریا می گفت: «مارکسیسم، علم شرایط رهایی پرولتاریا است.» تنها احمقان میتوانند ادعا کنند که در جهانی که پرولتاریا و سایر زحمتکشان، بیش از پیش و (حتی به مراتب شدیدتر از شروع قرن بیستم) مورد استثمار سرمایه داری قرار میگیرد، (علم شرایط رهایی پرولتاریا) رد شده است. سوی احمقان، دشمنان توده های زحمتکش اند که این گونه مزخرفات را خاینانه تبلیغ میکنند.» (تکیه از سازمان انقلابی افغانستان)

راستش را اگر برسید، هک و پک مانده ایم. حیران هستیم که منظور آقای پولادگر شورشی در این قطعه نغز کیست، خودش، سایر «مائویست های افغانستان» و یا «سازمان کارگران افغانستان»؟ وقتی او می نویسد که «تنها احمقان می توانند ادعا کنند که... (علم شرایط رهایی پرولتاریا) رد شده است»، لابد منظورش «مائویست های افغانستان» و «سازمان کارگران افغانستان» است، زیرا هر دو با مسخره کردن «علم مارکسیزم!» که باعث «کاستن برنده گی» آن می شود، در همین صف قرار می گیرند. فکر نمی کنیم «پولادگر» از آن شهامت و شجاعتی برخوردار باشد که در مورد خود، سایر «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها» بنویسد که «تنها احمقان می توانند ادعا کنند که... (علم شرایط رهایی پرولتاریا) رد شده است. سوی احمقان، دشمنان توده های زحمتکش اند که این گونه مزخرفات را خاینانه تبلیغ می کنند.» حال که «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها»، «این گونه مزخرفات را خاینانه تبلیغ می کنند»، به حکم پولادگر از جمله «دشمنان توده های زحمتکش اند.» و امیدوار هستیم خود «پولادگر» این شهامت را پیدا کند و با نفرین کردن آنان، صداقت خود را به اثبات برساند.

بر می گردیم به ادامه بحث علم مارکسیزم. این بار به کلاسیکران مارکسیزم رجوع می کنیم که اگر در گوش های دپ اینان داخل شود - که بیهوده به نظر می رسد. به چند نمونه از کلاسیکران مارکسیزم توجه می کنیم:

انگلس: «ما این دو کشف بزرگ، درک ماتریالیزم تاریخی و افشای راز تولید سرمایه داری را مدیون مارکس هستیم. با این دو کشف، سوسیالیسم به علم تبدیل گردید.» - انتی دورینگ

لنین: «... ولی این برهانی است که هم علم مارکسیسم را پشت گوش می اندازد، هم وظایفی را که فردا در انقلاب مطرح خواهد شد...» - دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر

ستالین: «اجازه بدهید این جام را در راه علم، در راه شکفتن آن و به سلامتی مردان علم بلند کنیم... در راه شکفتن علم، آن علمی که خود را از مردم جدا نمی کند، خود را از مردم دور نگه نمی دارد و آماده خدمت به مردم است، آماده است تمام پیروزی های علم را در اختیار مردم بگذارد و داوطلبانه و با طیب خاطر نه با اجبار به مردم خدمت کند... من می خواستم در مورد یکی از این بزرگان عالم علم که در عین حال بزرگترین مرد عصر حاضر است سخن بگویم. منظور من لنین معلم ما و مربی ما است... این است نمونه یک مرد علم که شجاعانه علیه علم کهنه شده مبارزه می کند و راه را برای علم جدید هموار می نماید... من درباره علم صحبت کردم. ولی علم انواع و اقسام دارد. آن علمی که من درباره آن صحبت کردم پیشرو است» - نطق در هنگام پذیرایی کارمندان آموزش عالی در کرملن

مائوتسه دون: «تنها زمانی که پرولتاریای مدرن همراه با نیروهای عظیم مولده - صنایع بزرگ - پا به عرصه وجود گذاشت، بشر توانست درکی همه جانبه و تاریخی از تکامل تاریخ جامعه بیابد و شناخت خود را از جامعه به علم مبدل سازد. این علم مارکسیسم است.» - درباره پراتیک - و «وقتی که ما مطالعه مارکسیسم را آغاز می کنیم، بی اطلاعی و یا اطلاع محدود ما از مارکسیسم با علم مارکسیسم در تضاد است.» - درباره تضاد

حال که تمام کمونیست ها، به شمول کلاسیکران مارکسیزم باور دارند که مارکسیزم علم است، آیا «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها»ی شرمندوک حاضر خواهند شد به نادانی خود اعتراف نمایند، گوش های شان را با دو دست بگیرند و خط بینی بکشند و از اکت و اداء در آوردن «فیلسوفانه»، «دانشمندانه» و «علامه گرانه» توبه کشیده، جبهه شان را از جبهه دشمنان طبقاتی پرولتاریا، تغییر دهند؟ فکر نمی کنیم!

وقتی «سازمان انقلابی» نوشت که «مائویست ها» با مارکسیزم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون مذهب وار برخورد می کنند، آنان قیل و قال به راه انداختند و از زدن هیچ انگ و اتهام دریغ نکردند و ما را متهم به ده ها ایزم خلاف مارکسیزم کردند. اما دیده می شود که اینان چگونه با مسخره کردن علم مارکسیزم، در کنار «شریعتی» قرار می گیرند. ما نیز اینان را به خاطر همین جبهه واحد شان با «شریعتی»، «علامه ها» می خوانیم. داکتر غلام حسین فروتن در «رنالیزم اسلامی و فلسفه مارکسیست» می نویسد: «اگر دکتر شریعتی در اعتقاد به علم و ارزش آن پی گیر نیست، همکیشان «رنالیست» او برای علم و دانش به مثابه ابزار شناخت واقعیت عینی ارزش چندانی قائل نمی باشند. آنها از علم حرف می زنند ولی به مثابه چیزی که بدرد امور عادی و معمولی می خورد تو گویی ارزش علم در اینست که قرص آسپرین تهیه کند تا با آن بتوان رفع سر درد کرد!»

«مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها» که معلوم است تا حال رساله های بسیار مهم رفیق مائوتسه دون «درباره پراتیک» و «درباره تضاد» را نخونده اند و با وجود آن دهن کجی «مائویستی» می کنند، علم را فقط چیزی می دانند که به درد تولید قرص های امراض روانی و عصبی می خورد تا اینان با این قرص ها «بیماری روانی» شان را تداوی کنند. به نظر ما، مرض و بیماری این دو، مزمن تر از آن است که با قرص های عادی «دواخانه ها» و «درملتون ها» تداوی شود، باید به معالجه ریشه ای آن پرداخت و با نشتر مارکسیزم، ریشه های عصبی ای را که باعث این همه چرندگویی و رویونیسم شده، قطع کرد.

خوب خواهد بود که بحث علم مارکسیزم را با این تعریف ارزنده رفیق داکتر غلام حسین فروتن از علم به پایان برسانیم: «علم سیستم شناخت است، سیستم تکامل یابنده ای که از پراتیک اجتماعی برخاسته و خصوصیات ماهوی، روابط علی و قانونمندی های طبیعت و جامعه و تفکر را در جامعه مفاهیم، مقولات، قوانین، تئوری ها و فرضیه ها ارائه میدهد و به مثابه پایه فعالیت عملی انسان، فرمانروایی انسان را بر محیط طبیعی - و پس از محو تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی - بر محیط اجتماعی ممکن می سازد. علم چیزی جز شناخت واقعیت عینی و کشف حقیقت نیست و همین شناخت است که انسان را بر نیروهای کور طبیعت چیره می گرداند و بسوی آزادی هر چه بیشتر رهنمون می شود.»

در مورد استفاده کلمه «تدوین» برای علم مارکسیزم، نه استدلال می کنیم و نه هم به فرهنگ عمید مراجعه می کنیم، صاف و ساده می گوئیم که کاربرد این کلمه از ابداعات ما نیست و لنین سالهای بسیار قبل این کلمه را چنین به کار برده است: «در سپتامبر 1844 انگلس چند روزی به پاریس آمد و از آن زمان نزدیکترین دوست مارکس شد. آن دو در زندگی جوشان گروه های انقلابی آن روز پاریس با حرارت تمام شرکت کردند؛ (مکتب پرودون اهمیت ویژه ای داشت که مارکس در کتاب خویش «فقر فلسفه» منتشره در 1847 حساب خود را با او پاک تصفیه کرد) و در نبرد شدیدی علیه مکاتب گوناگون سوسیالیستی خرده بورژوائی تئوری و تاکتیک سوسیالیسم پرولتری انقلابی یا کمونیسم (مارکسیسم) را **تدوین** نمودند.» (کارل مارکس - زندگینامه کوتاه با فشرده ای از مارکسیسم - لنین)

و ای کاش مائوتسه دون زنده می بود تا این «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها»ی بدل و جعلی را حسابی گوشمالی می نمود و بعد به ایشان حالی می کرد که آهای آدمک های بیمار، «بیسوادی رقت انگیز تان را گزارش نکنید»، «مشکل بیسوادی سیاسی - تاریخی تان را انکشاف ندهید»، «با این گونه بیهوده گویی خود را مسخره نسازید»، و «قبل از آنکه سواد تان را تکمیل کنید و یا با مارکسیزم

آشنائی حاصل نمائید، حداقل در صدد بدنامی ام بر نیائید.» او ضمن اینکه می گفت، باورم بر اینست که «علت اینکه مارکس، انگلس، لنین و ستالین موفق به **تدوین** تئوری های خود گردیدند، - برغم نبوغ خود - بطور عمدۀ شرکت شخصی آنها در پراتیک مبارزه طبقاتی و آزمون های علمی آن زمان بود.» (درباره پراتیک) و «لنینیسم درست بدین جهت مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی شده است که لنین و ستالین این تضادها را به درستی توضیح داده اند و تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی را برای حل این تضادها بطور صحیح **تدوین** نموده اند.» (در باره تضاد) بر این بدل ها فریاد می زد که گم شوید، مارکسیزم به بنجل هایی از نوع شما ضرورت ندارد.

بحث دیگر «سازمان کارگران افغانستان» را که با «مائویست ها» مخرج مشترک دارد، پی می گیریم. این «سازمان» می نویسد: «ما اساساً در حرفهای سرهم بندی شده ی «انقلابی» ها تحلیلی و انتقادی به مفهوم واقعی کلمه نیافته ایم. نه تنها در مورد سازمان کارگران افغانستان، بل در مورد مائویست های افغانستان نیز این «انقلابی» ها، جز نیولوجیزم، ارمغانی نداشته اند. تاخت و تازهای این سازمان بالای سازمان کارگران افغانستان، مائویست های افغانستان و حزب کمونیست (مائویست) افغانستان ریشه در مائویسم ستیزی و تروتسکی پروری این «سازمان انقلابی» اپورتونیست دارد، همان تروتسکی پروری که وی را بر آن داشته است که با دسته ی گمنام «چپ رادیکال» و «سوسیالیست های کارگری» افغانستان، یعنی با دو سازمان «تروتسکیست شرمسار» وطنی، همکاسه شده، و آنان را «رفیق» خطاب کند!»

«کارگران» در قطعۀ فوق بار دیگر عدم صداقت، دروغ گویی و حیلۀ گری خود را به نمایش می گذارند. انتقادات ما بر «سازمان کارگران» نه اساس «مائویزم ستیزی» دارد، نه هم بر بنیاد «تروتسکی پروری» صورت گرفته و نه هم در آن تاخت و تازی موجود است. ما انتقادات خود را بر این «سازمان» رفیقانه مطرح کردیم، که در مقابل، عکس العمل خصمانه، ارتجاعی و ضد انقلابی این رویزیونیست های انترنیتی را به دست آوردیم. به همین منوال، سه - چهار انتقاد در مورد «مائویست ها» نیز داشتیم و آن را بدون «مائویزم ستیزی» مطرح کردیم. پیش بینی ما این بود که اینان حتماً در کنار «حزب» می ایستند و علیه ما تلوارهای زنگ زده شان را می کشند، که همانطور شد و اینک فصل اندر فصل، بخش اندر بخش، علیه ما کمتر، ولی علیه رفیق احمد بیشتر، هذیان می گویند. ما همینطور در «به پیش» شماره اول، در یک صفحه انتقاداتی را بر «حزب» مطرح کردیم، که نه در آن «مائویزم ستیزی» وجود داشت و نه هم «تروتسکی پروری». این «حزب» در برابر انتقادات ما به نوشته طولانی دست زد که افسانه های آن بیشتر به سازمان رهایی ارتباط داشت تا به ما. ما قصه های «حزب» را با نوشته «پیوند با انجوایزم، گسست از مارکسیزم» پاسخ دادیم. هنوز مدتی از این نوشته نگذشته بود و «حزب» بدون اینکه پاسخ ما را بدهد، نوشته طولانی «نگاه اولیه ای به برنامه سازمان انقلابی افغانستان» نشر کرد، که متقابلاً پاسخ خود را گرفت. در آن نه «مائویزم ستیزی» وجود دارد و نه هم «تروتسکی پروری». در این نوشته «سازمان انقلابی» بطور کوتاه، آنهم در یک پاراگراف، توضیح داده است که چرا به جای استفاده از «مائویزم» از اندیشه مائوتسه دون کار می گیرد.

با این توضیح، نتیجه می گیریم که نویسنده «کارگران» یا دروغگو است و یا هم همان بیمار روانی است که هر چیزی که در مخیله اش می گردد، فکر می کند جایی آن را خوانده و یا شنیده است. اگر انتقاد بر یک جریان و یا تشکل که به جای «اندیشه مائوتسه دون»، «مائویزم» را پذیرفته است، «مائویزم ستیزی» باشد، پس هیچ کس به اندازه خود «کارگران» و «مائویست ها»، «مائویزم ستیز» نیستند. ما برای اثبات این ادعا، مثالی از بحث های مطروحه ما و «کارگران»، ما و «مائویست ها» را با «حزب» می آوریم، تا دیده شود که کی «مائویزم ستیز» است.

ما در شماره چهارم «به پیش» نوشتیم: «حزب» با آن که سازمان های دیگر را به خاطر «پذیرش جمهوری اسلامی» و «پوشش های مذهبی» مورد انتقاد قرار می دهد، خود با بدترین نوع آن (امارت اسلامی طالبان) همسویی نشان می دهد. این همسویی، تعریف لنینی را

در مورد جنگ کنونی زیر سؤال می برد و نشان می دهد که این «حزب» مانند سازمان انقلابی افغانستان جنگ کنونی را ارتجاعی نمی داند. «حزب» باور دارد که طالبان واقعاً علیه امریکایی ها می جنگند و نیروی مقاومت به شمار می روند و مانند جنرال حمیدگل اظهار می نماید که طالبان مخالف هر نوع ترقی و پیشرفت نیستند.

ناگفته نباید گذاشت که «حزب» در این مورد، تناقض گویی های جالبی دارد که در سند (ح.ک.م.ا از ورشکستگی تیوریک تا فلاکت پراتیک) به آن برخورد شده است.»

عین بحث را «کارگران» در نوشته «حزب کمونیست (مائویست) افغانستان و سراب «همسویی» با طالبان» چنین مطرح می کنند: «سازمان کارگران افغانستان، از سویی شعار بر حق حزب کمونیست مائویست افغانستان مبنی بر مبارزه و مقاومت بر ضد اشغالگران را تصدیق و تایید میکند، اما از سویی دیگر، اظهار «همسویی» این حزب با طالبان، ولو همسویی به درجه ی خیلی پایین را، نه تنها شدیداً محکوم میکند بلکه آنرا خیانت به انقلاب و خیانت به توده های میلیونی {میلیونی} میدانند که هزاران تن ایشان قربانی حملات انتحاری طالبان وطن فروش گردیده اند... لابد حزب کمونیست مائویست افغانستان با «منطق» محمد ابن عبدالوهاب نجدی پیشوای وهابیه حرف میزند، در جایی که آن «پیشوا» فصلی را در «کتاب التوحید» خویش، در باب حرام شمردن و شرک انگاشتن به کار برد واژه ی «اگر» سیاه میکند، و استعمال حرف «اگر» را شرک در مقدرات الهی میخواند!... سطور فوق که باید «چکامه همسویی حزب کمونیست مائویست افغانستان با طالبان» نامیده شود، به وضوح نشان میدهد که این حزب به چه پیمانۀ فریفته، شیفته و دل بسته ی «نیروی مقاومت کننده ولو ارتجاعی» طالبان است! آیا چه فرقی میان این حزب و رویزیونیست «چپ» دهه هشتاد وجود دارد، مادامیکه گناه آنها نیز همین بوده است که با نیروهای بنیادگرای مذهبی و جهادی ها ائتلاف و اتحاد نموده، بر ضد سوسیال امپریالیزم و تجاوز میزمدند؟ آنها با آن کار خود تسلیم طلب و رویزیونیست شدند و این یکی با تعامل به مثل «حزب کمونیست مائویست افغانستان» شد! سازمان کارگران افغانستان میان تسلیم طلبی پارینه ها و بیانات تسلیم طلبانه اخیر حزب کمونیست مائویست افغانستان فرقی ماهوی نمی بیند.»

بر اساس تعریف «کارگران» و «مائویست ها»، که انتقاد بر نهادهای «مائویستی» را معادل «مائویزم ستیزی» می دانند، دیده می شود که «کارگران» بیشتر از ما «مائویزم ستیز» هستند. وقتی ما می نویسیم که «حزب» مانند جنرال حمیدگل اظهار می نماید که طالبان مخالف هر نوع ترقی و پیشرفت نیستند، «کارگران» آن را «تاخت و تاز بر حزب کمونیست (مائویست) افغانستان» می خوانند و ما را به همین خاطر متهم به «مائویسم ستیزی و تروتسکی پروری» می کنند، اما وقتی خود شان، «حزب» را متهم به «خیانت به انقلاب و خیانت به توده های میلیونی {میلیونی}» می کنند، آب از آب تکان نمی خورد!! «مائویست ها» حق دارند هر چه دل تنگ شان خواست بگویند، اما غیر از آنان فرد دیگری حق ندارد که به این جنابعلی ها به گفته ایرانی ها بگوید که آغایون دارید زهر نوش می کنید.

همین طور «مائویست ها» به خود اجازه می دهند که «حزب» را اپورتونیست، جاسوس، نوکر، رهن و... بخوانند، اما وقتی دیگران این «حزب» را به حیث «تپه خاکی» مورد نقد قرار می دهند، سرو صدا راه می اندازند که گویا «مائویزم» مورد تاخت و تاز قرار گرفته است! و به زودی فراخوان ایجاد ائتلاف با همان «جواسیس» می دهند. ولی باید بدانند که در حدی نیستند که این چیغ های شان به اندازه یک توت هم نزد انقلابیون ارزش داشته باشد.

«سازمان کارگران افغانستان» در مورد ما ادامه می دهد: «... تروتسکی پروری... وی را بر آن داشته است که با دسته ی گمنام «چپ رادیکال» و «سوسیالیست های کارگری» افغانستان، یعنی با دو سازمان «تروتسکیست شرمسار» وطنی، همکاسه شده، و آنان را «رفیقی» خطاب کند!»



و «شورش‌ها» می نویسند که: «نمیدانم خطاب نمودن رفقای سازمان چپ رادیکال از کجا منشا میگیرد؛ درحالیکه سازمان انقلابی حتی معلومات ابتدائی در مورد آن سازمان ندارد ولی به آنها رفیق خطاب مینماید و واژه رفیق را مانند کاه سبک میسازد و آن را با شاخی باد نموده به هر اپورتونیست شناخته یا نا شناخته رفیق خطاب مینماید» (نقدی بر مواضع اپورتونیستی سازمان انقلابی افغانستان) «سازمان کارگران افغانستان»، اینجا یک دروغ دیگر تحویل می دهد که گویا ما «سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان» را رفیق خطاب کرده ایم، در حالیکه ما تنها «سازمان چپ رادیکال» را رفیق خوانده ایم. اما، وقتی «کارگران» به خود حق می دهند که «حزب صدر» را که متهم به «خیانت به انقلاب و خیانت به توده های میلیونی {میلیونی}» کرده است، رفیق بخوانند و «شورش‌ها»، «صدر» را که «انقلابیون را بطور غیر مستقیم به دستگاه های اطلاعاتی دشمن معرفی می کند» رفیق باران کنند، چرا ما حق نداشته باشیم، سازمانی را که هنوز «انقلابیون را بطور غیر مستقیم به دستگاه های اطلاعاتی دشمن معرفی» نکرده است، رفیق خطاب کنیم؟ نمی دانیم اینان این حق را از کجا به دست آورده اند، که به ما بگویند چه کنیم و چه نکنیم؟ آقایون، به جای تان بنشینید، حد تان را بشناسید، اول حساب تان را با «جوایس» و «خاینان به انقلاب» پاک کنید، بعد برای دیگران تکلیف تعیین کنید!

اگر قرار باشد که به خاطر استفاده کلمه «رفیق» برای «سازمان چپ رادیکال»، ما را به تروتسکی پروری متهم کنید، پس اجازه بدهید که ما هم شما را به خاطر استفاده کلمه رفیق به «حزب» و «صدر» آن، به «خیانت به انقلاب و خیانت به توده های میلیونی {میلیونی}» و «جاسوسی» متهم کنیم. شیرفهم شدید؟ اگر نه و به قهر می آید؛ پس هوچی بازی طفلانه راه نیاندازید و خود را بیش از این بی آب و رسوا نسازید!

«کارگران» و «شورش‌ها» بدون اینکه فکر کنند آنچه که بیرون می ریزند، ربطی هم به مغز شان دارد یا نه؛ بدون در نظر گرفتن اسلوب دیالکتیکی حرف می زنند که لابد به استفراخ واژه ها می ماند تا به سخن سنجیده. ما ناگزیریم، استفراخ آنان را دوباره در حلق شان بریزیم تا بفهمند که چیزی که قی می کنند، سخن نه بلکه استفراخ است. آنان ما را متهم به «همکاسه شدن با دو سازمان «تروتسکیست شرمسار» وطنی» می کنند، ولی نمی دانند وقتی در بسترهای گرم شان خروپف می کردند، اولین سازمانی که به جنگ نظریات شبه تروتسکی در داخل کشور رفت، سازمان انقلابی افغانستان (گروه پیشگام آن زمان) بود.

ما برای نخستین بار، با نشر رساله «سه بیماری چپ های اتوپست» با نام «چپ رادیکال» آشنا شدیم. این رساله عمدتاً در مخالفت با «گروه پیشگام افغانستان» تهیه و نشر شده بود. گروه پیشگام افغانستان، نخستین گروهی بود که نظرات شبه تروتسکی و ضد اندیشه مائوتسه دون «چپ رادیکال» را که در لفافه «انقلابی خواندن مائوتسه دون» پیچیده بود، مورد نقد قرار داد و از حقانیت اندیشه مائوتسه دون دفاع کرد. این نوشته که تحت عنوان «مکتبی بر دو بیماری یک دگماتیست» به نشر رسید، اولین نوشته ای بود که در سطح افغانستان، نظرات شبه تروتسکی را افشاء می کرد.

«چپ رادیکال» در «سه بیماری چپ های اتوپست» با وجودی که آشکارا جرأت نکرده است، مائوتسه دون و حزب انقلابی او را انکار کند و حتی مائوتسه دون را انقلابی بزرگ و شخصیت بزرگ خوانده و از انقلاب بزرگ چین صحبت کرده، اما «گروه پیشگام افغانستان» در قسمتی از سندش نوشت: «گروه پیشگام افغانستان که معتقد به مارکسیسم، لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون است، مائوتسه دون را نه صرف «یک انقلابی»، که یکی از رهبران پرولتاریای بین المللی و از کلاسیک های مارکسیزم می داند و بدین باور است که در کنار پیشوایان دیگر طبقه کارگر (مارکس، انگلس، لنین و ستالین)، اندیشه او در هر سه جزء (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی) تکاملی بر گنجینه مارکسیزم به حساب آمده، مخصوصاً در کشورهای نیمه فیودالی، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و رسیدن به سوسیالیسم را بدون این اندیشه ناممکن می داند و چون کشور ما در چنین شرایط طبقاتی قرار دارد، فقط با داشتن تعهد راستین به این اندیشه می توان قله های پیروزی را فتح کرد.»

«کارگران» که دیرتر از خواب برخاسته اند، با شنیدن بانگ دائمی تروتسکیست ها، یکباره چشم ها را مالیده و غوغا راه انداخته اند و از اینکه از کاروان افشای نظریات شبه تروتسکی در کشور، عقب مانده، ناگزیر باید دیگران را متهم به «همکاسگی با تروتسکیست ها» بکنند تا خود بر سکوی «ضد تروتسکی پروری» فیگور قهرمانی بگیرند و از «مائویست ها» هم دعوت به عمل می آورند تا برای شان متواتر کف زده، هورا بکشند!!

بهتر است این بحث را با نوشتن چند جمله در باره کلمه «رفیق» به پایان ببریم و بحث بعدی «سازمان کارگران افغانستان» را پی بگیریم. «شورش های» کاذب می نویسند که «سازمان انقلابی... واژه رفیق را مانند کاه سبک می سازد و آن را با شاخی باد نموده به هر اپورتونیست شناخته یا نا شناخته رفیق خطاب می نماید.» در اینجا، حقانیتی نهفته است که باید آن را بپذیریم. بطور نمونه: خطاب رفیق از طرف ما به اپورتونیست های «ناشناخته» دیروز و رویونیست های شناخته شده ای امروز به نام «سازمان کارگران افغانستان». انتقاد «مائویست ها» در این زمینه وارد است و ما هم که اصل انتقاد پذیری را از زنده یاد رفیق احمد آموخته ایم، از خود در زمینه انتقاد می کنیم.

ولی «مائویست ها» در زمینه از دروغگویی هم کوتاه نمی آیند. این ما نیستیم که «واژه رفیق را مانند کاه سبک» می سازیم و «آن را با شاخی باد» می کنیم، بلکه این خود «مائویست ها» هستند که از یک طرف شعار می دهند که «نگ و نفرین تاریخ بر جواسیس و گزارشگران مستقیم و غیر مستقیم امپریالیزم و ارتجاع» ولی از طرف دیگر «معرفی کننده مستقیم و غیر مستقیم انقلابیون به دستگاه های اطلاعاتی دشمن» را رفیق می خوانند و «واژه رفیق را مانند کاه سبک» می سازند و «با شاخی باد» می نمایند، و بعد هم رندانه می نویسند که «سازمان انقلابی افغانستان... مائویست ها را مورد ملامتی قرار می دهد که چرا با وجود اختلافات عمیق با حزب کمونیست (مائویست)، آنها را رفیق خطاب می نماید.» در حالیکه، ما در هیچ جایی چنین نوشته ایم، بلکه با صراحت گفته ایم که چگونه «معرفی کننده انقلابیون» را به دستگاه اطلاعاتی دشمن، رفیق خطاب می کنید، ولی خجالت می کشید که مجید شهید این «زمین لرزه بزرگ خلق شهیم» را رفیق بخوانید. آقایون «مائویست» با این نوع دروغگویی ها، به «چوپان دروغگو» تبدیل شده اند که باور کردن راست شان نیز مشکل به نظر می رسد!

اگر ما «چپ رادیکال» را که تا هنوز در هیچ جایی علیه مارکسیزم - لنینیسم و حتی اندیشه مائوتسه دون با صراحت و مانند «سازمان سوسیالیست های کارگری» موضع گیری نکرده است، رفیق خطاب کرده ایم، این به هیچ وجه نمی تواند، دال بر «تروتسکی پروری» ما باشد، بخصوص وقتی تلاش ما اینست تا از طریق بحث های دوامدار، سازنده و اصولی ایشان را کمک کنیم که در کنار مارکسیست - لنینیست های مائوتسه دون اندیشه قرار بگیرند. مگر «کارگران» و «شورش های» نخوانده اند که حزب کمونیست چین پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی با وجودی که در مخالفت با ترهای رویونیستی خروشچف قرار گرفت، ولی تا سال ها بعد (حتی تا سال 1963) در اسناد رسمی خود از «رفقای حزب کمونیست اتحاد شوروی» و «رفیق میکویان، عضو هیئت رئیسه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی» صحبت می کرد. وقتی خروشچف در کنگره بیستم به کلی ستالین را رد کرد و از یک سلسله مسایل اصولی مارکسیزم - لنینیسم عدول کرد، باز هم حزب کمونیست چین (حزبی که تحت رهبری رفیق مائوتسه دون بود) تا سال 1963 از کلمه رفیق برای خروشچف استفاده می کرد. آیا این سوپر «مائویست ها» جرأت دارند که «حزب کمونیست چین» تحت رهبری مائوتسه دون را نیز متهم به «همکاسگی با رویونیسم خروشچفی» کنند؟؟ نه، نمی توانند. آنان خوشبختانه از چنین «شهامتی» تا اکنون برخوردار نیستند، اما اگر به همین منوال ادامه بدهند، به زودی «شهامت» این اتهام زدن را نیز به دست می آورند.

گویند که «رودخانه از سرمای یک روزه به قطر یک متر یخ نمی بندد». هیاهوی «مائویست ها» در زمینه کلمه «رفیق» هم همین گونه است. وقتی ما نوشته «رفیق مجید، رهبر محبوب زحمتکشان افغانستان» را برای شان فرستادیم، آنان با استفاده کلمه رفیق

برای مجید شهید مخالفت کردند. وقتی ساما (ادامه دهندگان) احیای مجدد خود را اعلام کرد، «مائویست ها» یکباره به توصیف و تمجید رفیق مجید پرداختند و نوشتند: «ادامه دهنده راه مجید شهید کسی است که احیای تشکیلات ساما را به حیث یک سازمان ملی - دموکراتیک مربوط و منوط به هژمونی پرولتاریا بداند نه مستقل». (البته باید تذکر بدهیم که این سخن شان نیز دروغ و حيله گرانه است، زیرا برای ما نوشته بودند: «ما فکر نمیکنیم مجید کلکانی شهید سرمشق یک مارکسیست شده بتواند. زیرا یک میهن پرست انقلابی یک بورژوا است نه یک کمونیست، حالانکه یک مارکسیست نماینده پرولتاریا میباشد و انترناسیونالیست است نه وطن پرست»). اینان با وجودی که ادامه دهندگی راه مجید را «مربوط و منوط به هژمونی پرولتاریا» می دانند، اما حاضر نیستند که این رهبر انقلابی را رفیق بخوانند؛ در حالی که حاضر نیستند «عقاب بلند پرواز» را رفیق خطاب کنند، در رفیق گفتن کسی که «انقلابیون را بطور غیر مستقیم به دستگاه های اطلاعاتی دشمن معرفی می کند و بارها این کار را در مورد مخالفینش انجام داده»، شادی مرگگ می شوند، که ما این عمل شان را اپورتونیزم «شورشی» خواندیم. به خاطر اطمینان ایشان باید بگوییم: «سازمان انقلابی افغانستان» اگر یکبار کسی را متهم به جاسوسی کرد و او را خائن خواند، ابداً به خود اجازه نمی دهد که او را رفیق خطاب کند، این «شهامت» و چشم پارگی را تنها و تنها، «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها» دارند!!

سؤال ما اینست که وقتی لنین یک دهقان زحمتکش را رفیق خطاب می کند، سوپر «مائویست ها» چرا نمی خواهند که «عقاب بلند پرواز» کشور را رفیق خطاب کنند؟ لنین در یکی از نامه هایش می نویسد: «رفیق چکونف نزد من است، او یک دهقان زحمتکش و بسیار حساس است که به شیوه خود اصول کمونیستی را تبلیغ می کند. او عینک خود را از دست داده است و 1500 روبل هم برای این عینک بی ارزش پرداخته است. من از شما مصرانه خواهش می کنم که به او کمک کنید و از منشی خود خواهش کنید که مرا در جریان بگذارد.» حال باید «مائویست ها» بگویند که کی در زمینه استعمال کلمه «رفیق» اشتباه می کند، لنین که یک دهقان زحمتکش را رفیق می خواند، دهقانی که اصول کمونیستی را با شیوه خود تبلیغ می کند، یا ایشان که با شور و شغف «معرفی کننده انقلابیون» را رفیق، ولی از رفیق خطاب کردن به «زمین لرزه بزرگ خلق شهیم افغانستان» امتناع می ورزند؟! قابل تذکر می دانیم که خطاب کردن رفیق از طرف اینان برای زنده یادان داکتر فیض، مجید و مینا و سایر شهدای انقلابی جنبش ما، اهانت نابخشودنی به خون آنان تلقی می گردد و چه بهتر است که ایشان کمافی السابق «جواسیس» را رفیق خطاب کرده، به کار شان ادامه دهند.

مخرج مشترک دیگر «سازمان کارگران افغانستان»، «شورش» و «پولاد» اعتراض به همکاری ما با «پورتال افغانستان آزاد - آزاد افغانستان» است. «کارگران» دو آتشه ما را متهم به «خیانت» می کنند و «شورشی»ها هم در نوشته های شان قسماً این همکاری را هماهنگی با تسلیم طلبی خوانده اند و «پولاد» هم از این دو عقب نمانده، همکاری ما با پورتال، خشمش را برافروخته است.

«سازمان کارگران افغانستان» می نویسد: «از کجای اپورتونیزم باید نوشت و آغاز یا فرجام نافرجامش، کدامین یک را نخست باید فرومالید؟ از نشر «انقلابیات» این سازمان در وبسایت دوسره استخباراتی «آزاد افغانستان» باید آغاز کرد... زمانیکه هنوز از ماهیت اپورتونیستی وبسایت «آزاد افغانستان» سر در نیاورده بودیم، یک «نیشته» به آن وبسایت فرستاده بودیم. بعداً که شناخت ما {شناخت ما اضافی است} از گرداننده گان آن وبسایت دوسره استخباراتی که عامل کوانتیل پرو است، آگاهی حاصل کردیم، دیگر هرگز چنان اشتباهی را مرتکب نشدیم چه رسد به آنکه با تکرار اشتباه، همانند «سازمان انقلابی افغانستان» به خیانت همکاری با آن وبسایت مجمع مرتجعان نامبردار شویم... و اما حضرات «انقلابی» دست کم، هفته یک مطلب، به آن وبسایت، برای سالیان متمادی فرستاده اند. این سلسله «مراودات» حتی از زمان بنیانگذاری «گروه پیشگام» آغاز یافته، و از آغاز کار «سازمان انقلابی» تا اینک به گونه ی خسته گی ناپذیر ادامه داشته است. (خیلی دردناک است که کتاب ارزشمند «دفاع از مائو، دفاع از مارکسیسم خلاق است» فقید «فروتن» از آدرس «سازمان انقلابی افغانستان» توسط وبسایت دوسره استخباراتی «آزاد افغانستان» به نشر میرسد».

و «شورش» ها می نویسند: «ما نمی توانیم از همکاری های بی دریغ رفیق نسرین معروفی، مبارز عزیز خلیل الله معروفی، رزمنده عزیز داکتر میر عبدالرحیم عزیز و رفیق ارجمند سید حسین موسوی یادآوری نکنیم» ببینید که سازمان انقلابی افغانستان تا کدام سطح سقوط می نماید و به تعریف و توصیف کسانی زانو میزند و آن ها را رفیق خطاب مینماید که به مادر، خواهر و فامیل مردم دو دشنام میدهند و شهرت مکمله کمونیست ها را علنی و آشکارا توسط سایت دوسره استخباراتی افغانستان آزاد - آزاد افغانستان افشاء مینمایند و نوکری و خوش خدمتی شان را به سیستم امپریالیستی به اثبات میرسانند. انقلابی بودن به این معنی نیست که ما حقیقت را زیر پا نمانیم و به تعریف و توصیف کسانی زانو بزنیم که از پشت بر کمونیست ها خنجر میزنند. این کار سازمان انقلابی سقوط در لجنزار اپورتونیزم است که نمیتوان از آن انکار نمود.»

و «پولاد» که کمی دیرتر جنبیده و به این قافله پیوسته است، می نویسد: «در مورد دیگری «لاله» هوادار «سازمان انقلابی افغانستان» در اعلامیه اش از موسوی ضد انقلاب، خادم امپریالیسم و ارتجاع که بشکل جنون آمیزی بر جنبش انقلابی پرولتری (م - ل - م) حمله می کند و به فعالین این جنبش فحاشی می نماید، به دفاع برخاسته است که بدون تردید تائید این نظرات وی نیز می باشد. آیا چگونه ممکن است که بتوان موسوی را با چنین نظرات و مواضع ضد انقلابی حتی یک «استقلال طلب و آزادبخواه» صادقی توصیف کرد! و یا به سایت افغانستان «آزاد» توجه کنید. این سایت به تریبون دشنام و فحاشی، تخریبکاری و توطئه گری علیه جنبش انقلابی پرولتری (م - ل - م) کشور توسط موسوی و همپاله هایش مبدل شده است. ملاحظه می شود که مقوله های «استقلال و آزادی» از دید «سازمان انقلابی افغانستان» چنین مفهومی دارند.»

تو گویی کار «سازمان کارگران افغانستان» دروغگویی است و همین است که اینجا یک دروغ دیگر تحویل می دهد که گویا ما از زمان «گروه پیشگام افغانستان» با پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان» همکاری داشته ایم، در حالی که چنین نیست و این همکاری به پس از تأسیس سازمان انقلابی افغانستان بر می گردد، نه پیش از آن. اما، بحث مهمتر اینست که چرا «مائیست ها» و «عمدتاً مائیست ها» و «پولاد» از همکاری ما با پورتال رنج می برند؟ آیا واقعاً پورتال «سایت دوسره استخباراتی» است؟ آیا واقعاً گردانندگان آن «از پشت بر کمونیست ها خنجر می زنند»؟؟

نه، ما چنین باوری نداریم. اگر تشخیص دهیم که با یک «سایت دوسره استخباراتی» روبرو هستیم، همان روز رابطه خود را نه تنها با آن قطع می کنیم، بلکه تا حد ممکن و توان، نقاب استخباراتی آن را نیز پاره می کنیم. ما با پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان» در خطوط مشترک همکار هستیم و البته به هیچ صورت آن را ارگان تیوریک و سیاسی کدام سازمان، حزب و جریان نمی دانیم. ما تلاش می کنیم تا حد توان این جبهه فرهنگی ضد استعمار و امپریالیزم و ضد دولت پوشالی و طالبان را تقویت کنیم. ما بر اساس اصول لنینی این حق را داریم که برای به دست آوردن متفق توده ای حتی از تضادها در میان دشمن استفاده کنیم، بگذریم از اینکه در پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان» با نام مبارزینی بر می خوریم که همه سالهای سال به خاطر آزادی انسان رزمیده اند، زندان دیده اند، شکنجه شده اند، زخم برداشته اند و درد کشیده اند؛ و اکنون هم با صدای رسا علیه اشغال می نویسند و فریاد می زنند. ما عمیقاً به آنان احترام می گذاریم و مسروریم که ایشان را به حیث هواداران در کنار خود داریم.

لنین می گوید: «پیروزی بر دشمن نیرومندتر از خود فقط در صورتی ممکن است که به منتها درجه نیرو به کار برده شود و از هر «شکافی» در بین دشمنان هر قدر هم که کوچک باشد و از هرگونه تضاد منافع بین کشورهای مختلف و بین گروه ها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی هر قدر هم کوچک باشد، برای به دست آوردن متفق توده ای، حتی متفق موقت، مردد، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتماً و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسی که این مطلب را نفهمیده باشد، هیچ چیز از مارکسیسم و به طور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است.» - چپ روی بیماری کودکی

وقتی یکی از رهبران پورتلاریا با صراحت به ما آموزش می دهد که باید از هر امکانی هر قدر هم که کوچک باشد بر ضد دشمن استفاده کنیم، چرا ما نباید از «پورتال» که در آن مطمئن ترین و انقلابی ترین هواداران ما جمع شده اند، استفاده نکنیم و این تریبون ضد اشغال را تقویت نکنیم؟ اشتباهات خرد و کوچک و مخالفت های ما با بعضی از نوشته ها در این تریبون، ابداً مانع همکاری ما با آن شده نمی تواند. ما که در میان توده ها قرار داریم، به اهمیت این تریبون بیش از همه پی می بریم و به خود حق نمی دهیم که به خیالپردازی بچگانه و یا همان بیماری چپروانه کودکانه مبتلا شویم. این شایسته «مائویست ها» است تا در جالخانه غرب، «شورش» کنند و «پیام آزادی» بدهند و از بستر آن گاه در شمایل «شورشگر»، گاهی «پولادگر» و گاه هم «فولادگر» و گاهی هم «پولاد» سر در بیاورند، نه ما. همینجا خوب خواهد بود سخن نغمه مائو تسه دون را در مورد بچه هایی از نوع «مائویست ها» بیاوریم تا مسئله را به ایشان بیشتر روشن ساخته باشیم: «برخی از رفقا که شرایط ذهنی و عینی را مورد توجه قرار نمی دهند دچار بیماری انقلابیگری می شوند؛ آنان به کار پر زحمت و دقیق بین توده ها رغبتی نشان نمی دهند بلکه تنها آرزوی قهرمانی های بزرگ را در سر می پروراند و در بحر تصورات و خیالات غوطه ور می گردند. این از بقایای پوچسیم است.» (در باره اصلاح نظرات نادرست در حزب) همین «انقلابیگری» در غرب است، که «شورشی» ها و «پولادها» به تریبون های ضد اشغال اهمیت قائل نیستند، آنان در صدد تقویت جبهه ضد امپریالیستی نیستند و راستی چرا باید باشند، وقتی وظیفه اصلی «مائویست ها» را مبارزه علیه «ستمگری پشتون ها» و جنبش انقلابی افغانستان تشکیل بدهد!!

بهرتر است از ایشان پرسیم: آیا شرافتمندانه است کسانی که خود مثل جواسیس، رفقای جنبش انقلابی را به دشمن نشانی می کنند، آدرس آنانی را که حداقل مدعی مارکسیزم اند، در وب سایت های شان به نشر می سپارند و از مناطق بود و باش شان ذکر می کنند، ولی از طرف دیگر «معرفی کننده انقلابیون» را رفیق و «حزب» اش را هم که متهم به «خیانت به توده های زحمتکش» است، کمونیست می خوانند؛ حق دارند به دیگران اتهام استخباراتی بزنند؟؟؟

و به آقای «پولاد» نیز باید گفت که ما تا هنوز نه دیده ایم و نه خوانده ایم که رفیق عزیز ما «موسوی» علیه جنبش انقلابی افغانستان تخریبکاری و توطئه گری کرده باشد، و از چیزی که شما به نام «جنبش انقلابی پرولتری (م - ل - م) کشور» صحبت می کنید، با تأسف نه تنها ما، بلکه تعداد زیادی از شعله ای ها از موجودیت آن در داخل کشور خبر ندارند و اگر منظور خودتان، «مائویست ها»، «حزب» و «کارگران» باشند، در این صورت جعلکاری می کنید، چون اینها مربوط به کشور نیستند و در غرب لمیده اند و آخری هم تنها و تنها در وب لاگ و با ترجمه اعلامیه های سازمان های چپی کشورهای دیگر و یا هم امضای اسناد مشترک با آنان سرگرم است و تا حال هیچ عمل مبارزاتی از آن به مثابه یک سازمان، دیده نشده است. در این مورد در بخش های بعدی بیشتر صحبت می کنیم.

مخرج مشترک دیگر «مائویست ها»، «عمدتاً مائویست ها» و «پولاد»، روابط ما با رفقای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان) است. «سازمان کارگران افغانستان» می نویسد: «سازمان انقلابی افغانستان» با همکاسه شدن با «ساما-ادامه دهندگان» یعنی با همکاسه شدن با آن عناصری که به خون شهید مجید و آرمان انقلابی وی برای چندین دهه با سکوت مرگبار خویش خیانت ورزیده اند، به درستی ثابت نمود که: کند همجنس با همجنس پرواز!

تسلیم شده گان "ساما-ادامه دهندگان" که به عوامل کوآنتل- پرویی مبدل شده اند، ننگ تاریخ سیاسی کشور بوده، و میان ایشان و مقام شامخ شهید مجید در تاریخ سیاسی افغانستان، دریایی از خون فاصله است. بیرون دادن اعلامیه ها به کرات با آن خائنان، خود نشاندهنده آنست که "سازمان انقلابی" چیزی از جنس و از قماش آن خائنان است. این سازمان با مرتجع ترین لایه هایی که ادعای دروغین مارکسیست بودن را دارند، همدستی نشان داده است...! "سازمان انقلابی افغانستان" با مماشات با چنین "عقاب" هایی، و در همکاسه گی رویزونیستی با "ادامه دهندگان" که گسیخته گان از سامای انقلابی اند، نیک نشان داده است که گسست

رویزونیستی از رویزیونیسم، چیزی جز رویزیونیسم به بار نخواهد آورد... شتر رویزیونیسم "انقلابی" از "حمام گرم کوی" رویزیونیسم سه جهانی می آید و بر همان نهج می دند و می پوید و گردن درازی میکند!

«مائویست ها» نیز قیل و قال راه انداخته، نوشته اند: «اما آنها تنها این کار را نکردند بلکه از زیر باران برخاسته و رفته بزیر ناوه دان نشستند و با منحرفین سامائی (ادامه دهندگان) به بستر حل و عقد خریدند. "خپ گرفتن" و ابا ورزیدن از نقد اصولی ایدئولوژی سازمان رهائی و همزمان با آن به "بستر حل و عقد" رفتن با منحرفین تسلیم شده ساما (ادامه دهندگان) در جهت حفظ کمیتی است که اینها آنرا بدنبال میکشند. این طفره رفتن از اصولیت بودن و اتحاد با منحرفین جاسوس (ادامه دهندگان) ممکنست کمیت آنها را بطور میکانیکی از پراگندگی حفظ کند ولی تاریخ و تجربه عبدالقیوم رهبر نشان داد که کمیت ها بدون داشتن پیوند ایدئولوژیک نمیتوانند "بقای" تشکیلاتی شانرا حفظ کنند. بنابر این تجزیه کامل این سازمان و برهم خوردن مناسبات آن با منحرفین ساما (ادامه دهندگان) یک مسئله مربوط به زمان و از پیش بردن مبارزه سالم اصولی است.»

«مائویست ها» به این اکتفاء نکرده، در اعلامیه مورخ 18 حمل 1392 با زبان لچکانه می نویسند: «حملات ضد انقلابی رویزیونیست های «سازمان انقلابی افغانستان» بر مائویست های افغانستان این مبارزه را به پهنای وسیعتر کشانید. این دسته رویزیونیست که با باند تسلیم طلبان ساما (ادامه دهندگان) به بستر حل و عقد رفته و حلقه و چوری رد و بدل کرده اند، جبهه جدیدی را علیه جنبش مائویستی افغانستان گشوده است.»

«شورشی»ها که از روابط ما با رفقای ساما (ادامه دهندگان) وارخطا شده اند، چنین ادامه می دهند: «... جای شگفتی این است که سازمان انقلابی افغانستان در مورد گذشته تسلیم طلبی ساما خاموشی اختیار نموده و هیچ حرفی ندارد. اما با نشر اعلامیه ساما-ادامه دهندگان به قیل و قال آمده به تعریف و توصیف آن میان می بندد و با آن اعلامیه های مشترک بیرون میدهد. اعلامیه یک جانبه یا چند جانبه بیرون دادن بدون انتقاد و انتقاد از خود هیچ دردی را درمان نمیکند، بلکه صداقت و انتقاد از خود است که کمونیست ها را به دوستان واقعی و محبوب مردم تبدیل مینماید. جای تعجب این است که سازمان انقلابی در مورد اعلام مواضع و تسلیم طلبی "ساما-ادامه دهندگان" خاموشی اختیار مینماید اما در برخورد با حزب کمونیست مائویست و مائویست های افغانستان عینک ذره بین دار به کار برده و آنها را به باد انتقاد میگیرد... اما ای کاش سازمان انقلابی هم این صداقت را داشته باشد که گذشته اکونومیستی و رویزیونیستی خویش و گذشته تسلیم طلبی و اعلام مواضع "ساما" را نیز نقد نماید.»

و «پولاد» بیچاره که از همه آخر به این کارزار پیوسته، می نویسد: «آیا در همین اعلامیه، مواضع «سازمان انقلابی افغانستان» از «ساما-ادامه دهندگان» با ادعای انشعاب از «رهائی» و ادعای «کمونیست انقلابی» بودن، از چه قرار است؟ «سازمان انقلابی افغانستان» اعلامیه ای «ساما-ادامه دهندگان» را در شرایط کنونی «راه و رسم ایدئولوژیک سازمان های چپ انقلابی» ارزیابی می کند؛ ... و انتشار اعلامیه مشترک با «ساما-ادامه دهندگان» نیز صحه گذاشتن بر نظرات و مواضع انحرافی گذشته و حال «ساما-ادامه دهندگان» بوده و یک موضع اپورتونیستی است.»

این بحث را با دروغگویی «شورش» آغاز می کنیم. «شورشیان» که از فرط عصبانیت در تب داغ می سوزند، مالخولیایی شده، نمی فهمند که چه می گویند، از این رو می نویسند: «سازمان انقلابی افغانستان در مورد گذشته تسلیم طلبی ساما خاموشی اختیار نموده و هیچ حرفی ندارد...». معلوم می شود که «رهبر گرانمایه جنبش «مائویستی» در روز دروغ متولد شده است؛ ورنه چنین دروغ های رسوا و شاخدار عرضه نمی کرد. برای اینکه دروغ اینان و «پولاد» را رسوا کنیم، قسمت هایی از نقد سازمان انقلابی افغانستان را در مورد سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) می آوریم که در شماره اول «به پیش» آمده و در کنگره اول سازمان انقلابی افغانستان (حمل 1387) به تصویب رسیده است. البته این نقد، با انتقادات رفقای معینی، و بخصوص رفقای «ساما-ادامه دهندگان» همراه بوده

است. در شماره اول «به پیش» در مورد «ساما» چنین نوشته شده است: «ساما در درگیری با روس ها و جهادی ها انقلابیون بسیاری را از دست داد که مثل سازمان رهایی هرگز جمع‌بندی از آن ارائه نکرد... جنگ‌هایی که ساما با حزب اسلامی در شمالی و در هرات با جمعیت اسلامی داشت، به زودی در برابر زرادخانه‌ی این تنظیم‌ها به زانو درآمد. عده‌ای از افراد آن شمالی را ترک کرده و چند قوماندان مشهور آن به دولت مزدور پناه برده و با انداختن طوق ملیشه‌ای بر گردن به ننگ تاریخی تن دادند.

ساما جز سندی که در کنفرانس 62 ارائه کرده و با ادبیات نسبتاً چپ نوشته شده بود، هیچ سند دیگری که این سازمان را مارکسیستی نشان دهد و تشکیلات آن را با اصول مارکسیزم رقم بزند، ارائه نکرده است. عده‌ای از کادرهای آن در لفظ چنین ادعایی داشتند و در نشست با سازمان‌های چپ اظهار ایدئولوژیک می‌کردند، اما ارگان مرکزی آن (جریده ندای آزادی) هیچ وقت چپ نوشت و با تأیید جمهوری اسلامی گاهی اداهای ملی را از یاد نبرد... بعد از شهادت قیوم «رهبر» و شهادت سی تن از اعضا و کادرهای آن در سقوط طیاره و بعد با پناهنده شدن چند تن از فعالان دست اول آن در اروپا این سازمان دیگر وجود واقعی خارجی نداشت... ساما که ابتدا با تفکر مارکسیستی شناخته شد و می‌خواست با تبارز ملی - اسلامی، کار دموکراتیک را سرپوشی برای کار سوسیالیستی قرار دهد، با شرکت در مبارزه مسلحانه آهسته آهسته چنان به عمل زدگی و انحلال در جنبش توده‌ها گرایید که نه در نوشته‌های درونی و نه در ارگان مرکزی نشراتی اش نامی از چپ برد... بعد از سال 1362 هیچگونه سندی مبنی بر اینکه ساما را یک سازمان کمونیستی تعریف نماید، در دسترس جنبش قرار نگرفته است... و به این خاطر بعد از شهادت مجید، در مجموع ساما را نمی‌توان یک سازمان کمونیستی دانست... هیچ سندی که ساما طرحی برای تشکیل حزب پرولتری داشته باشد، به دست ما نرسیده است... سازمان ساما، جمهوری اسلامی را زنده تر از سازمان رهایی پذیرفت و موضعگیری‌های بعدی آن در قبال تمامی حوادث در «ندای آزادی» کاملاً نا روشن و با مستی از کلی‌گویی‌های کسل‌کننده همراه بود... ساما در مقابل جنگ سالاران خونریز نه تنها موضع روشنی نگرفت بلکه با نجیب، مسعود، دوستم و مخصوصاً اسماعیل خان همکاری کرد و به خاطر شرکت در جشن دوستم، بهترین کادراهایش را از دست داد... بعضی از قوماندانان ساما افتخار رفتن به «بیت شریف» را نصیب شده، نماز شان هرگز قضا نمی‌شود، حاجی صاحب خطاب می‌گردند و ظاهراً آن را رنگ کار ملی و مردمی می‌دهند. این قوماندانان سرمایه‌اندوزی کرده، در برابر نیروهای خارجی و حضور شان در کشور هیچ موضعی ندارند. اینکه حال ساما به عنوان یک سازمان واقعی وجود داشته باشد و پیکار نماید، ما چیزی نمی‌دانیم. چون هر سازمان از روی مشی، تشکیلات و فعالیت‌های تشکیلاتی آن مشخص می‌گردد، چیزی که در مورد ساما دیده نمی‌شود.»

با سطور فوق، دروغ «کارگران»، «شورشی‌ها» و «پولاد» آفتابی می‌شود. ما، نه با گذشته «ساما» «مماشات» کرده ایم، نه هم خود را «خپ گرفته ایم» و نه هم بر «نظرات و مواضع انحرافی گذشته ساما صحه» گذاشته ایم. اینکه برداشت ما از اشتباهات سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)، چه اندازه درست و چه اندازه نادرست است، اینکه ما در نظرات خود چه مقدار دچار اشتباه شده ایم و چه مقدار حقایق را گفته ایم، فقط جمع‌بندی‌ای می‌تواند آن را سره و ناسره کند که در اختیار ما قرار بگیرد. ما امیدواریم روزی بتوانیم این جمع‌بندی را به دست بیاوریم، تا از یک طرف نقاط ضعف این سازمان را شناسایی کرده، از آن بیاموزیم و از طرف دیگر نقاط قوت آن را درک کرده، آنرا به کار ببندیم.

ما با گذشته «ساما»، برخورد عقده‌ای، کینه‌توزانه و ضد انقلابی نداریم. هدف از این انتقادات، رسیدگی به اشتباهات و درسگیری از آن است؛ چیزی که نه در «انتقادات» «مائیست‌ها» دیده می‌شود، نه «عمدتاً مائیست‌ها»، نه «حزب» و نه هم «پولاد». برخورد انقلابی به کمبودها، اشتباهات و حتی انحرافات، برخورد کینه‌توزانه و کاسبکارانه نیست. انقلابی و اصولی نیست که سازمانی را که در

گذشته دستاوردهای فراوانی داشته، ولی در عین زمان مرتکب اشتباهات و کمبودهایی بوده است، و اکنون که می خواهد دوباره در راه انقلاب گام بگذارد، به خاطر همان اشتباهات، چنان به یقه اش چسبید که او را به دشمن آشتی ناپذیر تبدیل کرد.

«سازمان انقلابی» با در نظر داشت همین اصل، باور داشت که روزی رهروان زنده یاد رفیق مجید، کشتی ساما را در امواج تند به سوی ساحل انقلاب به حرکت درخواهند آورد، و هنوز چند سالی نگذشته بود که در جوی 1390 هجری شمسی اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان «ساما- ادامه دهندگان» را تحت عنوان «باز هم پویندگان و ادامه دهندگان در امتداد زمان» به دست آوردیم و در آن خواندیم: «باری در جریان مقاومت مسلحانه ضد تجاوز شوروی تومور خبیثه تسلیم طلبی و دُمَل چرکین لیبرالیسم و ایدئولوژی زدانی میخواستند بر پیکر سازمان جا خوش کنند و از قامت استوار رزمنده «ساما» برضد ستم و تجاوز، تنی خمیده و سازشکار با متجاوزان و ستمگران بسازند. ولی «ادامه دهندگانی» آگاه، مؤمن و مدبر، باورمند و استوار به پیشسازی شهید «رهبر» در عملیاتی سنجیده و معقول طی یک پروسه که نقطه عطفش کنفرانس سرتاسری سوم قوس 1362 ش و به تعقیب آن عملیات پیروزمند «یا مرگ یا آزادی» بود، آن آفات را از پیکر سازمان دفع کردند و «ادامه دهندگان» کماکان طریقت درست «پویندگان» برگزیدند. ... در سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) میرفت تا این خطر آنرا از سر به فساد و نابودی بکشاند. این بار بقایای مرکزیت غیر قانونی منحرف و تسلیم طلب که مدتهاست از نظر تشکیلاتی بی صلاحیت شده اند، دامن شان را تا توانستند آلوده ساختند و با سفسطه تئوری «نیچ امپریالیسم با فئودالیسم و عمده ساختن دموکراسی در شرایط اشغال» و رقابت با گروه های منحرف چپ نمای «ان جی او باز» و «مدال گیر» به گنداب تسلیم طلبی ملی و طبقاتی درغلتیدند؛ و در جرگه ماه دلو 1389 ش خود، که خلاف تمام موازین تشکیلاتی پذیرفته شده «ساما» و در غیاب نمایندگان فکری سازمان، به رسم جرگه های حاکمیت مستعمراتی و احزاب ارتجاعی با حضور عده ئی عناصر فاقد صلاحیت دائر شده بود، صف خود را از صف ساما و شهیدش و از تاریخ و ایدئولوژی سازمان جدا کردند... کنفرانس احیاء و تداوم هژدهم جوزا 1390 ش نیز چون کنفرانس سرتاسری سوم قوس 1362 ش نقطه عطف دیگری است در سازمان که به انحرافات تسلیم طلبانه، ایدئولوژی زدایانه، انحلال طلبانه و سنتریستی مُهر بُطلان زده و در پرتو ایدئولوژی دوران ساز عصر، بر تحقق وظایف برنامه ئی خود یعنی تحقق آرمان شهدای بزرگ سازمان، «مجید»، «رهبر» و دیگران تاکید کرد. «کنفرانس احیاء و تداوم» از کلیه رفقای سامائی که تا حال زیر گرد و غبار انحرافات فوق روحیه شان را نابخسته اند، رفیقانه میخواست که سنگر مبارزات شانرا خالی نگذارند و دست در دست هم چون تنی واحد و «ادامه دهندگانی» استوار علیه تجاوز، امپریالیسم، ارتجاع، اپورتونیسیم و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی به مبارزه شان در **سامای واحد** زیر هدایت رهبری رزمنده منتخب کنفرانس «احیاء و تداوم» ادامه دهند.»

با نشر این اعلامیه، فقط لافوک ها و انقلابیون لفظی و خزیده در لاک های سرخ می توانستند بی تفاوت بمانند، نه یک سازمان جدی انقلابی. در چنین حالتی «سازمان انقلابی» وظیفه داشت، دست همکاری و یاری به سوی احیاء کنندگان دراز کند، تا اگر کمکی از ما ساخته بود، از آن دریغ نشود. در حالتی که «چپ»ها در رقابت و مسابقه «انجوسازی» و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی گوی سبقت از یکدیگر می ربودند، چرا ما به حیث سازمانی که در متن حوادث و در کنار توده های محروم خود قرار داریم، این صدا را، هر چند دیرتر، به گرمی استقبال نمی کردیم؟ آیا اصولی و انقلابی بود که این صدای ضد تسلیم طلبی ملی و طبقاتی را به بهانه «انتقاد» و «مبارزه علیه اپورتونیزم» در گلوی فریاد کنندگان خفه می کردیم؟ ما قبل بر این طرح های «وحدت چپ»، «ایجاد جبهه چپ» و غیره را به دست آورده بودیم، ولی از آنجائیکه این صداها از آن طرف اقیانوس ها می آمد، به آن پیشیزی ارزش قائل نشدیم و هر نوع وحدت و ایجاد جبهه چپ را منوط به حضور در داخل کشور و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی در درون و در متن حوادث دانستیم. اما وقتی رفقای ادامه دهندگان را در داخل کشور دیدیم و صدای شان را شنیدیم، بر اساس اصول انقلابی، دست همکاری رفیقانه به سوی شان دراز کردیم.



در کشوری که 48 امپریالیست اشغالگر و دولت پوشالی آنها هر روز جنایت می کنند، جهادی های فاشیست بر ناموس مردم تجاوز می کنند، طالبان با انتحار و سر بریدن، مردم را با فجیع ترین شکل نیست و نابود می کنند و «چپ» به شمول «چپ» «مائویست»، همه به گفته ایرانی ها انجو می زند، مدال می گیرند و از کمک های ناکافی امپریالیست ها شاکی هستند و بر خون شهیدان اشک تمساح ریخته از «جامعه جهانی» می خواهند که برای جنایتکاران دار بزنند؛ در چنین شرایطی، احیای مجدد ساما اعلام می شود که خط تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی را آماج حمله قرار می دهد و انجویست ها و مدالگیران «چپ» را تازیانه می زند، چرا ما باید از آن استقبال نکنیم و به جای تقویت این تازیانه ها، آن را به این نام و آن نام از خود برانیم؟ چرا ما نباید ضمن بحث های رفیقانه و دوستانه اختلافات ما را در میان نگذاریم و مشترکات را تقویت نکنیم؟ ما بر همین اصل به استقبال رفقای «ادامه دهندگان» رفتیم و نوشتیم: «... انارشی حاکم بر «ساما» بعد از تجاوز امپریالیستهای خونخوار غربی بر ملک ما، بخشی از کادرهای این سازمان را با ایجاد حزب قانونی و سرکاری با کنگره های علنی در توجیه اشغال، دموکراسی و پلورالیزم بورژوازی و تأیید دولت پوشالی به تسلیم طلبی سختی کشاند و با این سقوط، کشتی تکه پاره ساما، ناخدا یا ناخدایانی می طلبد تا آخرین نبض نیم مرده اش را به احیای مجدد می بردند.

بالاخره عده ای از کادرها و فعالان ساما تکان خورده تا راه ساما را ادامه دهند. این عده با پخش اعلامیه ای نوشته اند: «کادرها و فعالان «ساما» که تا حال به خاطر نجات عده ای نیالوده از این ورطه، مداراجویانه عمل کرده بودند دیگر کار را یکسره دیدند و نهایتاً برای جلوگیری از انحلال سازمان به تدویر «کنفرانس کادرها و فعالین سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» (ساما) در هژدهم جوزا 1390 اقدام نموده و ضمن تحلیل، تجزیه و نفی کامل انحرافات، مکرراً بر تداوم راه شهدا تا رسیدن به آرمان والای شان تعهد بستند و با انسجام بهتر خود و صفوف پاکباز سازمان چون سدی آهنین در مقابل پلورالیزم تشکیلاتی و انحلال قرار گرفتند، کنفرانس کادرها و فعالین ساما که کنفرانس «احیا و تداوم ساما» نام گرفت، برای تفکیک سازمان از تسلیم طلبی که احياناً جهت معاملات شان بخواهند نام سازمان را یدک بکشند، مشخصه «ادامه دهندگان» را بر خود می افزاید. اینکه ادامه دهندگان کدام انحرافات «ساما» را تجزیه و تحلیل کرده، از آن درس تداوم کار و پیکار گرفته، مطمئناً در آینده برای درگیری عمومی جنبش چپ انقلابی افغانستان در اختیار همگان قرار خواهند داد.

اعلامیه «ادامه دهندگان» در کنار اینکه به نحوی یکی از انحراف های حاکم گذشته بر «ساما» را در نهاد خود حمل میکند، به نکات اساسی و مهمی اشاره دارد که نشان میدهد تشکل جدید، بیش از قبل به سوی ایدئولوژی انقلابی طبقه کارگر و جرئت بیان آن میلان دارد... سازمان ساما در گذشته، هیچوقت در نوشته هایش از ایدئولوژی پیشرو عصر، پیشروترین طبقه، ایدئولوژی دوران ساز و... نه تنها نامی نمیبرد بلکه بر فرق «ندای آزادی» ارگان مرکزی نشراتی اش «بسم الله...» می نوشت... با اینکه در این اعلامیه از ایدئولوژی دوران ساز یاد شده و این مقوله کمونیست هاست که برای مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون به کار میبرند، اما در این اعلامیه نامی از این ایدئولوژی برده نشده است که معلوم میشود «ادامه دهندگان» تا هنوز همان سبک کار گذشته را تعقیب می نمایند. عدم بیان روشن ایدئولوژیک از یکسو راه را برای بروز انواع اپورتونیزم در سازمانهای انقلابی باز میکند و از سوی دیگر نشان میدهد که چنین بیان نامکملی عدم هم نظری کامل و نانظری همگون اعضا و کادرهای «ادامه دهندگان» را به نمایش میگذارد.

«سازمان انقلابی افغانستان» سازماندهی جدید ساما را قدمی به پیش می داند، و انتظار دارد تا هرچه زودتر چون شمشیر برهنه از غلاف کنونی سر برآرد و در چند دستگی هایی که میان پیروان کمونیزم انقلابی مخصوصاً مائویزم، اندیشه مائو و آوکیانیزم جدید به وجود آمده، موقف خود را مشخص نماید. این از ضرورت های بسیار مهم و جدی زمان ما است که نمی شود صرف با به کاربرد اصطلاح ایدئولوژی دوران ساز و طبقه دوران ساز، خط ایدئولوژیک خود را در میان این چند دستگی ها روشن کرد. سازمان ما که در تمام مسایل

سیاسی، ایدئولوژیک و تیوریک، خط روشنی به زلالی آفتاب دارد، حاضر است این بحث را از دریچه تمایل به همکاری و جدل رفیقانه به پیش برد، زیرا این ضرورت روزگار دشوار کنونی و از وظایف کمونیستهای انقلابی بی به شدت مشتت و پراکنده است.» «سازمان انقلابی» بر اساس روحیه همین اعلامیه، بحث های خود را با رفقای ادامه دهندگان از دریچه تمایل به همکاری در فضای رفیقانه آغاز کرد و با آنان اعلامیه های مشترک داد. «مائویست ها» و «چک چک زنان «عمدتاً مائویست» آنان، به عوض اینکه اعلامیه های مشترک ما را نقد کنند، هیاو راه انداخته به هوچی گری پناه برده، ترجیح بند «تسلیم طلبی ملی و طبقاتی» را وارد زبان شان ساخته اند، که به شوخی بد مزه ای می ماند، تا یک بحث جدی!

روند این همکاری، گفتگو و بحث درونی دو سازمان نتایج مثبت داشته است. انتقادات ما مبنی بر اینکه «نمی شود صرف با به کاربرد اصطلاح ایدئولوژی دورانساز و طبقه دورانساز، خط ایدئولوژیک خود را در میان این چند دستگی ها روشن کرد» و اشاره به تسلیم طلبی بعضی از قوماندانان ساما، مورد توجه رفقای «ادامه دهندگان» قرار گرفت و در پیامی که به مناسبت برگزاری دومین کنگره سازمان فرستادند، با صراحت در این موارد صحبت کردند: «... در چنین محشر خونینی است که عده ای از هواداران و یا اعضای سازمان مقاومت شانرا از دست داده و به انحرافات متعدد برای نجات شان درمیغلتنند و از آنجمله «لیبرالیسم و تسلیم طلبی» دو انحرافی است که سازمان ما را در حساسترین مراحل زندگی اش ضربت زده است. سازمان نیز که زخم های خونین از دشمنان رنگارنگ در پیکرش داشت در تقابل این دو جرثومه نیز دمی آرام نگرفت و سرانجام در سال 1362ش در کنفرانس سرتاسری اش به تحلیل، تجزیه و طرد این دو انحراف، هم از نظر فکری و هم از نظر تشکیلاتی موفق شد. برخوردی را که در تقابل با این دو انحراف در زمینه تیوریک و عملی ساما انجام داده است هیچ سازمان چپ دیگری انجام نداده است و یا علی الاقل چنین مدارکی ندارد.

با دریغ و درد که با ضربت خوردن جمع کثیری از رهبران و ضیق ساختن محیط کاری رهبران و کادرهای باقیمانده (فقدان رهبران برجسته)، بعد از تجاوز نظامی امپریالیزم جهانی به رهبری امریکا عده ای از کادرها و اعضای سازمان مکرراً در گرداب این انحرافات درغلتیدند. ولی رهبران، کادرها و اعضای معتقد و وفادار به آرمان و تاریخ سازمان از همان تبارز اولین نطفه تفکرات ناسالم با آن به مبارزه برخاستند و از سنگر ایدئولوژیک (م. ل. ا) و سیاسی سازمان (مشی مستقل ملی - انقلابی) به دفاع برخاستند و به مبارزه پرشوری دست زدند که در نتیجه در کنفرانس هجدهم جوزا 1390ش به طرد بقایای کمیته مرکزی مرتد موفق شده و ساما را در خط پویندگان انقلابی اش احیاء کردند و هم اکنون سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما-ادامه دهندگان) یکی از استوارترین سنگرهای ایدئولوژیک - سیاسی جنبش چپ کشور است. سازمان ما با صداقت کامل دست تمامی نیروهای انقلابی صادق کشور را در جهت ایجاد حزب پیشآهنگ انقلابی زحمتکشان کشور میفشارد و افتخار دارد که در این راستا با «سازمان انقلابی افغانستان» به عنوان نزدیکترین نیرو به خود، گامهای استواری را برداشته است...»

از لافوک های «مائویست» می پرسیم که چرا این موضع انقلابی باید تقویت نشود؟ آیا به حیث یک سازمان انقلابی، حق نداریم این موضع گیری رفقای ادامه دهندگان را گامی به جلو بخوانیم و از آن حمایت کنیم؟ وقتی، با سامایی روبرو هستیم که چپ می نویسد و از سنگر ایدئولوژیک (م. ل. ا) علیه تسلیم طلبی ملی و طبقاتی مبارزه می کند، وظیفه انقلابی ما ایجاب می کند که به دفاع از آن برخیزیم. وقتی این رفقا می نویسند که «در پاسخ به این ضرورت و در روشنائی تصاویر و رهنمودهای «کنفرانس احیاء و تداوم ساما» بر آن شدیم تا رسیدن زمان تدوین تاریخ کامل مبارزات این سازمان با همه دستاوردها و کاستی ها و اصولیت ها و انحرافاتش، هم اکنون با نشر و پخش دوباره برنامه سازمان (یعنی معتبرترین سند هویت ایدئولوژیک - سیاسی سازمان و منسوبینش) راه را بر این تحریفات و دستبردهای «چپ» دگماتیستی و رویزیونیستی و همچنان راست لیبرالی تاریخ سامای انقلابی ببندیم»، چرا ما باید از آن استقبال نکنیم؟ بخصوص که در جایی از این برنامه که مصوب اولین کنگره ساما در جوزای 1359 شمسی است، می خوانیم: «ساما»

معتقد است که حزب راستین طبقه کارگر به مثابه هسته روشنگر، سازمانده و رهگشا و بهترین سلاح مبارزه مردم و آرمان دموکراسی، آزادی ملی و در نهایت ایجاد جامعه فارغ از ستم طبقاتی، ملی و بهره کشی می باشد.»

تنها انسان های عقده ای، کاسبکار، دروغگو و یاوه سرا به نام «انتقاد» می توانند بهانه تراشی نموده، لمیدن دایمی شان را در غرب توجیه کرده، دست ها را دور کمر حلقه زده، سخنرانی های «سرخ» ایراد نموده و در آخر هم «کلوچه افغانستانی» نوش جان کرده و بر ضد «سازمان انقلابی» و «ساما- ادامه دهندگان» بغرنده؛ نه انسان های انقلابی، جدی و صادق که دفاع از صدای واقعی ضد اشغال، ستمگران خارجی و داخلی، دولت پوشالی، استعمارگران و نوچه های مزدور را وظیفه انقلابی و وجدانی خود می دانند.

اینان که خود را چند قاته «مائویست» می خوانند، تا اکنون در مورد «نرمش» و «اصول» و رابطه دیالکتیکی این دو، چیزی نمی فهمند. بهتر است ما نقش پشاهنگی خود را ایفاء کرده، این رابطه را به ایشان تشریح کنیم. حزب کمونیست چین، می نویسد: «حزب کمونیست چین حزبی مارکسیست - لنینیست، جدی و وفادار به اصول است. مارکسیست - لنینیست ها برآند که «یگانه سیاست صحیح، سیاست اصولی است». در جریان مبارزه نرمش تا زمانی که بر اساس اصول قرار دارد صحیح است. نرمش باید در جهت خدمت به اصول باشد» - مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچف را به آخر برسانیم

اما، دیده می شود که برداشت «مائویست های» بدل از نرمش، کرنش است. و همین است که در برابر «جواسیس» و «خیانت کننده به انقلاب و توده های زحمتکش» به کرنش می افتند و مثل بلبل «رفیق» خوانی می کنند. «سازمان انقلابی» که در پراتیک مستقیم توده ها قرار دارد، نرمش برای اصول را وظیفه خود می داند و بر این اساس، با تمام سازمان های چپ که ضمن اشتباهات، با تسلیم طلبی ملی و طبقاتی قطع رابطه کنند، از سنگر مستحکم م. ل. ا در راه رهایی توده ها گام بردارند، همکاری می کند.

«مائویست های» خجل، در مورد «نرمش» بهتر از همه می فهمند. مثلاً وقتی در برابر ما و ساما (ادامه دهندگان) صف آرای می کنند و برای اینکه توانسته باشند «ائتلاف مائویست ها» را تقویت کنند به «نرمش» (بخوان کرنش) تن می دهند. آنان که زمانی رفیق مجید را میهن پرستی می خواندند که در خدمت بورژوازی قرار داشت، یکباره و بخصوص پس از احیای ساما (ادامه دهندگان)، او را «زمین لرزه بزرگ خلق شهیم افغانستان» خواندند و هژمونی پرولتاریا را منوط به تداوم راه او اعلام کردند، این خود نمونه خوب «نرمش» است، ولی نوع خفتبار آن. اما کرنش آنان را که نباید با «نرمش» انقلابی خلط کرد، در این نمونه ها می توان آفتابی کرد:

«مائویست ها» که تا دیروز «سایت بابا» را نقد می کردند که چرا «مائویست ها» را در کنار اپورتونیست هایی به نام «حزب» کمونیست (مائویست) قرار داده اند و چرا تضاد آنان را با این «حزب» «تضاد درون خلق می خوانند»، در حالیکه «حزب» در کنار خلق قرار ندارد؛ آنان که تا دیروز رهبری «حزب» را با صبغت الله مجددی و پیر سید احمد گیلانی همسان می دانستند و «حزب» را خدمتگذار نید، سی. آی. ای و آی. اس. آی می خواندند، اکنون می بینیم که به کرنش ننگین تن داده، «حزب» را نه تنها در کنار خلق بلکه کمونیست و مائویست هم خطاب می کنند!!! این انسان های خجل با این وضع مسخره آمده اند تا به دیگران درس «انقلاب» و «مارکسیزم» و «گسست» و «گسست قص و ناقص» و... بدهند. اینان و «کارگران» که خود به پای «جواسیس» و «خاینان» می لولند، آمده اند که «رفیق احمد» و «رفیق مجید» را غیر کمونیست به اثبات برسانند. زهی وقاحت!!

«کارگران» نیز که با دو دیدگاه (آن هم در کمتر از یک ماه) در مورد ساما موضع گیری می کنند، نشان می دهند که در برخورد با انقلابیون صادق نیستند و با «ائتلاف مائویست ها» نیز ریاکارانه برخورد می کنند. اینان از یک طرف می نویسند: «که ما: ساپروفایتها و زائده های رویزیونیسم گذشته را که اینک در وجود "ساما-ادامه دهندگان" و "سازمان انقلابی افغانستان" زنده گی پرازیتی خویش را سپری میکنند، افشاء میکنیم و جنبش انقلابی پرولتری کشور را از لوٹ این زائده های گذشته خلاصی میبخشیم.» و در طرف دیگر در نوشته ای به نام «افغانستان در 34 سال اخیر» به قلم «خیزش» عضو کمیته مرکزی، تحریر می کنند: «در حالیکه سازمان آزادیبخش

مردم افغانستان، در سال 1358 بدست قهرمانان این سازمان ایجاد گردید و بعد {از} آن در راستای ایجاد جبهه متحد ملی تلاش نمود و همزمان ارتش توده بی خود را در بسیاری از ولایات کشور نطفه گذاری نمود، که اسناد اعلامیه جبهه متحد ملی و عملیات های چریک های این سازمان در آن زمان بر این گفته صحه میگذارد و بر ریش {«مائویست ها»، «عمدتاً مائویستها»، «حزب» و «پولاد»} این منتقدان بی عمل می خندد.

اینجا باید از «سازمان کارگران افغانستان» پرسید که منظور این عالی جنابان از «رویزیونسم» گذشته ساما کدام «رویزیونسم» است که اینک در وجود «ساما- ادامه دهنده گان... زندگی پرازیتی خویش را سپری می کند»، «جبهه متحد ملی»، «ارتش توده ای در بسیاری از ولایات»، «اعلامیه جبهه متحد ملی»، و یا «عملیات های چریکی»، کدام یک؟ اگر نتوانید یکی از اینها را انتخاب کنید، حق بدهید که حرف های تان را در مورد «رویزیونسم ساما» باد بخوانیم، آن هم باد گنده و بویناکی که مشام «حزب»، «مائویست ها» و «پولاد» را خواهد سوختاند. چه خوبست همینجا از «پولاد» که ضد «ساما» تلوار کشی می کند، بپرسیم که با اظهارات «کارگران» در نوشته «افغانستان در 34 سال اخیر» موافق است یا خیر!؟

در همین حال در همین نوشته، تحریر شده است: «حالا همه این واقعیت را میدانند که هر کسی که ادعای مبارزه و انقلاب کردن را میکند باید در میان مردم خود باشد، تا مردم را رهبری کند. اگر پشت کرده های فراری {«مائویست های افغانستان»، «پولاد» و «مائویست های حزبی»} باز هم ادعای مبارزه را دارند برای اثبات خود شان که به این امر هنوز ایمان دارند، ترک سر و ترک مال و جان نکنند، بلکه حداقل با خانواده های شریف شان به خاک خود شان تشریف بیاورند. در غرب نشستن و به گذشته انتقاد کردن کار ساده ای است، چیزیکه دشوار و محک صدافت است مبارزه در میان مردم میباشد... نوشتن علیه {رفیق فیض و رفیق مجید} کسانی که همه زندگی خود را در راه انقلاب و مبارزه مردم افغانستان فدا کرده اند بدون این محک ها نهایت رزیلانه {رذیلانه} است... ما از اشتباهات گذشته به هیچ عنوانی دفاع نمی کنیم ولی این را میدانیم که کسانی اشتباه میکنند که عمل کنند. یک مبارز فرق میان اشتباه و عمل قصدی را باید بداند... رهبران جنبش انقلابی کشور ما {رفیق مجید و رفیق احمد} در زمان تجاوز شوروی به نبرد آزادیخواهانه پرداختند و تا پای جان در کنار مردم خود ایستادند. آنان تا زمانی که زنده بودند اشکال مختلف مبارزه مردم را رهبری نمودند.

نزدیک به دوازده سال از اشغال افغانستان توسط امپریالیسم امریکا و دیگر شرکای آن میگذرد، کجا اند {«مائویستهای شورشی» و «حزبی» و آقای «پولاد» این} خوش گذرانان کاباره بی که جنگ خلق را علیه این اشغال گران راه اندازی نمایند. آنها بر علاوه سایر اراجیف شان که بدون در نظر داشت شرایط آن زمان تجاوز اتحاد شوروی بر کشور ما، بر علیه {رفیق احمد و رفیق مجید و رفیق مینا این} پیش کسوتان جنبش انقلابی ما در کار مبارزه آن زمان انتقاد میکنند، این مساله کتابی را نیز نسخوار میکنند که مطابق فرمول از قبل ارائه شده اول باید حزب کمونیست ایجاد میشد، بعد آن جبهه متحد ملی و بعد آن ارتش توده بی. بنظر این آقایان {«مائویست»، چه «شورشی»، چه «حزبی» و چه هم «پولاد»} علت اصلی شکست سازمان های انقلابی در جنگ علیه اتحاد شوروی عدم رعایت این فرمول بوده است... بعضی از این اشخاص مدعی اند که بعلت همین انحرافات از سال های 1362 یا پیش تر و بعد تر، از این سازمان ها بریده اند و احزابی {مثل «حزب کمونیست (مائویست) افغانستان»، «مائویست های افغانستان»، «سازمان پیکار (اصولیت پرولتری)»} را از آن زمان تاسیس کرده اند، حالا سوال این است که این احزابی که بگفته این آقایان مطابق همه معیارها ایجاد گردیده است کجا فعالیت دارند؟ در صفحه انترنت {«شعله جاوید»، «شورش»، «پیام آزادی» و «سوم عقرب»} و یا در میان مردم؟

این نوشته باید چون سیلی های آبدار بر گونه های پژمرده «مائویست های افغانستان»، «پولاد»، «حزب» و خود «سازمان کارگران افغانستان» بار بار نواخته شود و تا توبه نکشیده اند، از تکرار آن نباید خسته شویم! با این سیلی های جانانه این ادعا و قیل و قال «کارگران» دود می شود که: «تاخت و تاز رویزیونیست ها بر مائویست های افغانستان و حزب کمونیست (مائویست) افغانستان، تاخت

و تاز بر سازمان کارگران افغانستان است، و به همین ترتیب، تاخت و تاز بر سازمان کارگران افغانستان، بخشی از تاخت و تاز بر جنبش مائوئیستی کشور محسوب میشود. این شاه فرد زشت، با این سیلی جانانه، باد هوا می شود و در گرد و خاک آن می توان به خوبی رگه های غلیظ «افاشیا» و «نیولوجیزم» سازمان کارگران افغانستان را دید!!!

اما یک سؤال کماکان باقی مانده است: با وجودی که «سازمان کارگران افغانستان» عمل «مائویست ها» و «پولاد» را «رذیلانه» نه، ببخشید، «نهایت رذیلانه» می خواند، آنان چگونه حاضر می شوند که اسناد این سازمان را به حیث سازمان «مارکسیست - لنینیست - مائویست» در وب سایت های شان نشر و فحش و دشنام او را تأیید کنند؟ از دو حالت بیرون نیست: یا اینان باور دارند که «کارگران» بیماران روانی هستند که مبتلا به «افاشیا» و «نیولوجیزم» اند و گاهی از چته بیرون می شوند، اما در حملات علیه «سازمان انقلابی» و «ساما (ادامه دهندگان)» (البته بر اساس «تئوری سه جهان»!!!) قابل مصرف هستند، و یا این دو خود کرنشگرانی هستند که خجالت نمی کشند، و در جایی جبین می ساینند که عمل آنان را «نهایت رذیلانه» می خواند.

به ادامه این سؤال، یک سؤال دیگر از «پولاد» داریم و آن اینکه با وجودی که باور دارد: «... این حزب و رهبران آن با انحرافات اپورتونیستی شان و هم اینکه طی هشت سال اخیر به خدمت برنامه ها و اهداف امپریالیست های اشغالگر دولت مزدور قرار گرفته است، شدیدترین ضربه ها را به جنبش (م ل م) کشور وارد کرده است...» «این «حزب» دیگر یک حزب کمونیست واقعی نیست و رهبران آن بر اساس ایدئولوژیک سیاسی و موقعیت اجتماعی شان از جمله بورژوا کمپرادورهای هستند که پوشش (مارکسیستی - لنینیستی - مائویستی) بر تن دارند» (پاسخ به اتهامات بی بنیاد «گروه مائویست های افغانستان» 7 جولای 2012) چگونه است که باز هم دست به نشر نوشته های سازمانی می زند که «تاخت و تاز» بر «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان را «تاخت و تاز» بر «جنبش مائویستی» می خواند؟ آیا زیر کاسه نیم کاسه ای است؟

اگر از منظر رابطه دیالکتیکی به این موضوع نگاه کنیم، وقتی «پولاد» به نشر نوشته های «کارگران» اقدام می کند، در حقیقت به تأیید و تبلیغ نظریات آنان می پردازد؛ نظریاتی که از «حزب» دفاع می کند و «تاخت و تاز» بر آن را «تاخت و تاز بر جنبش مائویستی» می خواند. این که میان «کارگران» و «پولاد» با وجود اختلاف جدی (یکی حزب را «مائویست» می خواند، دیگری «انقیاد طلب») چه قراردادی بسته شده است، ما در مورد نمی دانیم، ولی چه بهتر که از «بیماران روانی» هم کوتاه بپرسیم که «تاخت و تاز» «پولاد» را بر «حزب»، «تاخت و تاز» بر «کارگران» و «جنبش مائویستی» می خوانند، یا خیر؟! یا چنانچه قبلاً گفته اید «حزب» به خاطر همسویی با طالبان متهم به «خیانت به انقلاب و توده ها» است، از اینرو جزء «جنبش مائویستی» تان به شمار نمی رود؟!!!

مخرج مشترک دیگر «ائتلاف مائویست ها» («حزب»، «مائویست ها»، «عمدتاً مائویست ها» و «پولاد»)، «گسست ناقص» سازمان انقلابی افغانستان از سازمان رهایی است. این بحث را بار اول «صدر» آغاز کرد و بعد «مائویست های افغانستان» آن را نشخوار کرد و پس از آن «سازمان کارگران افغانستان» نشخوار شده «مائویست ها» را نشخوار کرد و اینک نوبت آخر به پولاد بیچاره رسیده که مجبور است، تفاله «صدر»، نشخوار «شورش» و نشخوار نشخوار «کارگران» را نشخوار کند، اما این وقتی مفتضح می شود که «مائویست ها» ناچار می شوند در فصل های پنج و شش، نشخوار شده «پولاد» را نشخوار کنند. تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل!!

«گسست ناقص سازمان انقلابی از سازمان رهایی» تک مضرابی است از «حزب»، «مائویستها»، «عمدتاً مائویست ها» و «پولاد» علیه «سازمان انقلابی» که با زشتی صدا و با چک چک های بی رمق، اما قرصک بی مانند، نواخته می شود. «سازمان انقلابی»، در سه نوشته «به پیش» - شماره اول، «پیوند با انجوایزم، گسست از مارکسیزم» و «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان از ورشکستگی تیوریک تا فلاکت پراتیک» به این تک مضراب پاسخ داده و لازم نمی بیند که بیش از این وقتش را در این مورد به هدر دهد، بخصوص که «نقد

نویس «حزب» با گذشت نزدیک به سه سال نتوانسته است، از زیر پتک های نوشته «پیوند با انجوایزم، گسست از مارکسیزم» با قامت راست بیرون بیاید! آیا نشخوارکنندگان تفاله های او، بیشتر از او توان دارند؟ هرگز!

در این تک مضراب، زنده یاد رفیق فیض احمد به طور بیرحمانه مورد اهانت، توهین و تحقیر قرار گرفته است، و این تحقیر از سوی کسانی صورت گرفته که خود غیرت و شهامت آمدن به داخل کشور را ندارند و چون موش در هالند زندگی می کنند، گاه از این تظاهرات و گاه از آن مجلس گزارش می دهند و کاری جز سر و صدا در مورد «حزب سازی» ندارند. رهبر عزیز ما از طرف کسانی مورد اهانت و توهین قرار می گیرد که خود اعتراف می کنند که «فراری» هستند و «نسبت به مبارزه بی علاقه شده و یا ترک مبارزه کرده اند».

در این قسمت کسانی که رفیق احمد را «تسلیم طلب» و «روزیونیست» می خوانند، به شکل خلاصه معرفی می نمایم و بعد به طور کوتاه زندگی رفیق احمد را گزارش می کنیم، تا آنانی که وجدان دارند، خود قضاوت کنند که این رهبر عزیز، از سوی چه هرزه هایی مورد اهانت و تحقیر قرار می گیرد:

1. «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان: برای معرفی این «حزب» از منسوبین «جنبش «مائویستی» افغانستان» («پولاد»، «مائویست ها» و «کارگران») کمک می گیریم. «پولاد» می نویسد: «... «حزب»... طی هشت سال اخیر به خدمت برنامه ها و اهداف امپریالیست های اشغالگر دولت مزدور قرار گرفته است... «حزب»... در پرتگاه اپورتونیزم و انقیاد طلبی افتاده است... این «حزب» دیگر یک حزب کمونیست واقعی نیست و رهبران آن بر اساس ایدئولوژیک سیاسی و موقعیت اجتماعی شان از جمله بورژوا کمپرادورهای هستند که پوشش (مارکسیستی - لنینیستی - مائویستی) بر تن دارند».

«مائویست ها» در مورد «حزب» می نویسند: «رفقای عزیز، شما تضاد ما را با این حزب اپورتونیست تضاد درون خلق می خوانید. آیا تضاد کمونیست ها با اپورتونیست ها تضاد درون خلق هست؟ از نظر فردی، تضاد خلق با دسته اینجو داری که مانند حضرت مجددی یا پیرگیلانی بر لاندکروزرهای 80 هزار دلری سوار می شوند، تضاد درون خلق هست؟ آیا تضاد خلق با آقایی که صدها جریب زمین در سربند بغرا دارد تضاد درون خلق است؟... حزب کمونیست (مائویست) افغانستان یک حزب دنباله رو و یک تشکیلات اینجویی است. رهبران این حزب هر کدام با جیب های تویوتا لندکروزر از یک نقطه به نقطه دیگر در همراهی چند تن مسلح مسافرت می کنند... آنها سال دو یا سه مرتبه در اروپا، امریکا و شرق دور برای بازسازی افغانستان در کنفرانس «دونر»های متمدول شرکت می جویند... شما در عالم بی اطلاعی و بدون شناخت درست از واقعیت، با برخورد سطحی ما را در کنار آنها قرار داده و خط درخشان ما را با خط آنها که حتی شعله بی بودن را بر خود ننگ می شمارند مساوی قرار می دهید. آیا شرکت در ترفند بازسازی افغانستان و سهم گرفتن در کنفرانس های امپریالیست ها در لندن، برلین، پاریس، توکیو، نیویارک و... غیره خط نبرد است؟ آیا عیار ساختن تشکیلات یک حزب برای فعالیت اینجویی خط نبرد است؟... «او {ح.خ} سالهای سال با س. ر در ویانا دهن خریطه دزدی را گرفته بود و اکنون بخاطر آنکه بتواند از دولت اطریش همان مبلغ 5000 تا 10000 یورو را بگیرد با ن. ن {مسوول واحد شماره 50 حزب کمونیست (مائویست) افغانستان (اروپا)} در سال یک مجله کذائی را بیرون می دهند که «ت» نام دارد... که در اخیر هم نام وب سایت جهانی برای فتح و شعله جاوید را ذکر می کنند. هم «لعل بدست می آید» و آنها بنام مخارج فرهنگی اتحادیه شان از دولت پول می گیرند و هم «دل یار نمی رنجد» و نام حزب شان و جنبش بین المللی را نیز متذکر می شوند... «این اولین بار است که آنها... شهرت مکمله رفقای ما را به دستگاه اطلاعات امپریالیست ها نمی دهند...» «احمد شاه مسعود بیشتر از رهبر حزب کمونیست (مائویست) افغانستان حق داشت که بزبان و مسایل ملی توجه کرده و لهجه آخندهای هزاره را یک مسئله سیاسی بسازد ولی او اینکار را نکرد. به این طریق می بینیم که اخلاق سیاسی «جنبش نوین» سازان افغانستان در سطح پائین تر از اخلاق اخوان الشیاطین قرار دارد...»

«ایجاد دشمنی و خصومت بین خلق‌ها بطور عام و کمونیست‌ها بطور خاص از دید نادرست و اپورتونیستی رهبری این حزب مشنا می‌گیرد و سمارق زهری ای است که در منجلاب فساد و انحرافات ایدئولوژیک ریشه دارد. فساد در حلقه رهبری بحدی رسیده که آنها اینجوهای شان را کار برای کمونیزم و سوسیالیزم، جنگ خلق و راهی مردم کشور از چنگال اشغال امپریالیست‌ها می‌خوانند» و...»

و «سازمان کارگران» می‌نویسد: «سازمان کارگران افغانستان... اظهار «همسویی» این حزب با طالبان، ولو همسویی به درجه یی خیلی پایین‌را، نه تنها شدیداً محکوم می‌کند بلکه آنرا خیانت به انقلاب و خیانت به توده‌های میلیونی (میلیونی) می‌داند که هزاران تن ایشان قربانی حملات انتحاری طالبان وطن فروش گردیده‌اند... چه فرقی میان این حزب و رویزیونیستان «چپ» دهه هشتاد وجود دارد، مادامیکه گناه آنها نیز همین بوده است که با نیروهای بنیادگرای مذهبی و جهادی‌ها ائتلاف و اتحاد نموده، بر ضد سوسیال امپریالیزم و تجاوز می‌زمیندند؟ آنها با آن کار خود تسلیم طلب و رویزیونیست شدند و این یکی با تعامل به مثل «حزب کمونیست مائوئیست افغانستان» شد! سازمان کارگران افغانستان میان تسلیم طلبی پارینه‌ها و بیانات تسلیم طلبانه اخیر حزب کمونیست مائوئیست افغانستان فرقی ماهوی نمی‌بیند... شاید بتوان گفت که: انفعال و ناتوانی این حزب در راه اندازی جنگ خلق، وی را در مسیر یاس، و دنبالچه شدن برای طالبان کشانده باشد. اما این انفعال به هر حالتی نابخشودنی است.»

با این معرفی، قابل تذکر می‌دانیم که «صدر» این «حزب»، بیچاره ماه‌ها پشت‌غرفه کنسولگری کشوری می‌دوید که پناهندگی‌اش را دریافت و به قبله آمالش رسید. اکنون این عدد فراری بر رفیق احمد، این سرو رسای جنبش انقلابی کشور می‌تازد؛ در حالیکه خود «حزب» را به «اینجو» و «نوکر امپریالیست‌ها» مبدل ساخته، کسی را «رویزیونیست» و «اکونومیست» می‌خواند که توسط سگان همین امپریالیست‌ها تیرباران شد.

## 2. «مائوئیست‌های افغانستان»: برای معرفی این «رهبر گرانمایه جنبش مائوئیستی افغانستان» نیز به «پولاد» «نستوه» و «گرانمایه»

مراجعه می‌کنیم و از او و «هوادران» «حزب» می‌شنویم که با چه «رهبری گرانمایه» روبرو هستیم. پولاد می‌نویسد: «در اینجا باید تذکر دهم که: ما در سالهای قبل انشعاب «گگ م ا» را از حزب «کمونیست (م)» که در پرتگاه اپورتونیزم و انقیاد طلبی افتاده است؛ خیر مقدم گفتیم و امیدوار بودیم که این انشعاب سرآغاز گسست کامل این گروه از خط انحرافی «حزب» باشد... ولی متأسفانه که بعد از مدتی همین حرکت هم از پیشرفت بسوی ترقی و تکامل بازماند و سال قبل «گگ م ا» به پیروی از اطلاعات این «حزب»، اعلام کرد که این «حزب» دیگر یک حزب (ان جی او)ئی نبوده و در «خدمت» برنامه‌های امپریالیستی و دولت مزدور قرار ندارد...»، «گگ م ا» ما را متهم به بی‌تفاوتی در مبارزه علیه اپورتونیزم و تسلیم طلبی نموده است؛ در حالیکه خودش تاریخ ناروشنی در این زمینه دارد...»، «گگ م ا» علی‌الرغم همه ادعاهای که می‌نماید؛ در اینجا با قاطعیت تذکر می‌دهم که زمانی «گگ ل ا» می‌تواند ادعا نماید که واقعاً علیه اپورتونیزم و ضد انقلاب مبارزه می‌نماید که علیه همه انواع و اشکال اپورتونیزم منجمله اپورتونیزم و انقیاد طلبی «حزب کمونیست (م)» افغانستان بطور همه‌جانبه و صادقانه مبارزه کرده و انحرافات ایدئولوژیک سیاسی تشکلات سلف و تشکیل کنونی خود را نیز به نقد بکشد.»

«هوادران» واحد شماره 16 «حزب» که سالهای سال با این «شورشی» تا و بالا دویده‌اند، می‌نویسند: «... ضرورت آن را احساس نمی‌کنیم که این خانه زیبا و مقاوم را با دستان خود ویران ساخته و منتظر وعده‌های دهن پرکن حاشیه‌نشینانی بنشینیم که وعده‌های سرخرمن می‌دهند و اعلام می‌کنند که در یک آینده نامعلوم برای ما از نو خانه دیگری می‌سازند. ما به خوبی میدانیم که گفته‌های اینان غیر از مصداق روشن ضرب المثل معروف «بزک بزک نمیر که جو لغمان میرسد» چیز دیگری بوده نمی‌تواند.»

و «اختر» که دوست نزدیک «شورشی» است، در بخش «هواداران» سایت «شعله جاوید» می نویسد: «بد بختانه که صدر مائو زنده نیست تا واقعاً درین مورد ارزیابی نقادانه می کرد که آیا شما سزاوار آن هستید تا کلمه واقعی را به دنبال م ل م خود تان یدک بکشید. این بیشتر به لاف زنی های عجیب و غریب می ماند... زنده باد م ل م واقعی که در درون حزب مبارزه می کند تا حزب را از تسلیم طلبی هایی که اگر دچار آن باشد برهاند نه آن هایی که از بیرون بدان می تازند و ادعای کاذب واقعی بودن را دارند. این قبیل افراد م ل م واقعی نیستند. باید روی شانه های مارکس، لنین و مائو ایستاد. نباید م ل م را لگد مال، تحقیر و تیشه کاری کرد... در یکی از گفتگوهایی که چندین سال پیش بین من و او صورت گرفت وی مدعی شد که خیلی اوقات آرزوی این را دارد که در یک قصر یا قلعه بزرگ زندگی کند. خوب، م ل م ها نباید در چنین جاهایی زندگی اختیار کنند. پایگاه و تکیه گاه عمده م ل م ها توده ها اند نه قلعه های خود ساخته ذهنی... وقتی که رابطه اش با حزب به هم خورد، فوری گفت که برنامه حزب با برنامه ساما هیچ گونه تفاوتی ندارد. پس اگر این طور است ساما سازمان نبوده بلکه حزب کمونیست بوده است. وی متذکر شد که در صورت پیروزی، آنها شخصی به نام زعما را رئیس جمهور آینده شان انتخاب خواهند کرد. اما واقعیت آن است که شخص مذکور چنان دچار بحران فکری است که نه تنها از م ل م دفاع نمی کند، بلکه آن را شدیداً رد و تحقیر می نماید. اما تحلیل آقای... این را به ما می آموزاند که چون زعما یکی از پروفیسران و اکادمیسین های افغانستانی است و حق تدریس در دانشگاه های معتبر {معتبر} دنیا را دارد، می تواند رئیس جمهور دولت انقلابی آینده گردد. در حقیقت تحلیل او متکی بر سند خرد قراردادی بورژوازی اوست نه بر ایدئولوژی مارکسیستی. به! به! این هم شد حزب کمونیست واقعی که رئیس جمهور دولت تحت رهبری آن یک فرد ضد انقلابی ولی تحصیل کرده باشد. این هم شد تحلیل دیالکتیکی کمونیستی که جنبه متافیزیکی آن آشکارتر است... این حرف ها و تحلیل ها در واقع، بیانگر ترنزل در اندیشه اوست که مدعی است مارکسیزم-لنینیزم-مائوئیسم واقعی است. این بسا خنده دار و مضحک است. باید به این گونه تحلیل های واقعی گرایانه آفرین خواند. بدیهی است که م ل م ها باید ظاهر و باطن شان یکی باشد، تضاد میان گفتار و کردار م ل م های "واقعی"، که ادعاهای بزرگ منشانه دارند، چه چیزی را می رساند...»

ضمن معرفی فوق، قابل تذکر می دانیم که «رهبر گرانمایه جنبش «مائوئیستی» افغانستان» سالهاست که از افغانستان فرار کرده و اکنون در هالند (چنانچه از گزارش های «شورش» معلوم می شود) حضور دارد و با خوردن «کلوچه افغانستانی»، زیر بیرق سرخ که معلوم نیست از کدام تکه برش شده، «شورش» براه انداخته و بر پلاکاردهای آن در حالی شعار «علیه ستمگری پشتون ها» را درج کرده که خلق افغانستان و به ویژه خلق پشتون زیر ستم ملی و اشغال، بیرحمانه کشته می شود و به نابودی می رود. این عدد فراری، در حالی دیگران و بخصوص رفیق احمد را «رویزیونیست» و «اکومونیست» می خواند که خود سالهای سال مثل «تماشاچیان گنگ» اما نه «مادرزاد»، در کنار انقیاد طلبی و رهنی اینجوئی «حزب» قرار داشت، همان «حزبی» که «گزارشگر سی آی ای» است؛ همان «سی آی ای» که سگانش زنده یاد رفیق احمد را تیرباران کردند.

**3. پولاد:** این عدد، در میان همه فراری های «مائوئیست»، یکمقدار «صادق» به نظر می رسد. «پولاد»، فرارش را از میان توده ها قبول دارد. او خودش را در نوشته «گروه» اش، چنین معرفی می کند: «در طول چهار دهه عللی چند در عدم موفقیت بخش های مختلف جنبش کمونیستی (م ل م) در تشکیل حزب کمونیست انقلابی نقش داشته اند: ... فرار صدها تن از منسوبین جنبش دموکراتیک نوین {به شمول خودم} به کشورهای خارجی که نسبت به مبارزه بی علاقه شده و یا ترک مبارزه کرده اند... تکرار می نمایم که بدون توجه دقیق به ماهیت خط رهبری کننده حزب و در نظر گرفتن معیارهای انقلابی پرولتاری برای اعضای متشکله آن که در نظر و عمل واقعاً انقلابی باشند و حاضر باشند که خود را وقف راه انقلاب کنند، تشکیل حزب کمونیست واقعی و پیشرفت مبارزات انقلابی توده های خلق امر مشکلی است.»، او در حالیکه خودش از میان توده ها فرار کرده، وقیحانه می فرماید: «فقط این کمونیست ها و



پرولتاریای انقلابی هستند که با کسب آگاهی انقلابی مسئولیت ایجاد حزب و رسالت و وظیفه انتقال تئوری های انقلابی به توده های خلق و بسیج و سازماندهی آنها و رهبری مبارزات شان را برای انقلاب کردن بعهدہ دارند.»

«پولاد» فراری، ضمن اینکه با عصبانیت بر زنده یاد رفیق احمد می تازد، بذله گویی هم می کند. او فکاهی های عجیب «مائویتی» تقدیم می کند. با اغتمام از فرصت، یکی از فکاهی هایش را با هم می خوانیم: «ما نیز با درک اهمیت و مبرمیت حزب کمونیست انقلابی برای رهبری مبارزات انقلابی توده های خلق در جهت سرنگونی دیکتاتوری طبقات ارتجاعی و قطع سلطه امپریالیزم و تاسیس دولت دموکراتیک نوین و بنیان گذاری جامعه سوسیالیستی، در طی سالها برای تشکیل حزب کمونیست انقلابی مبارزه کرده ایم که در اسناد ما درج است.»! (حزب کمونیست انقلابی از طریق مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و طرد انواع اپورتونیسیم و رویزیونیسم و وحدت اصولی و دیالکتیکی بخش های مختلف جنبش کمونیستی (م ل م) کشور ایجاد می شود، نه با صرف شعار دادن!، گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م)، 2 سپتمبر 2011)

«حزب» (عضوی «جنبش «مائویتی» افغانستان»، «پولاد» را اینگونه معرفی می کند: «سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری) نه تنها یک سازمان بلکه یک گروه منظم سه نفره نیز نبود. فردی در یک گوشه دنیا اعلامیه ها و اسنادی می نوشت و زیر آنها بجای امضای خود {پولاد}، نام "سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)" را می نوشت.» (شعله جاوید، شماره هفتم، ثور - جوزا 1384)، «... وظیفه و مسئولیت درجه اول او نقد از برنامه "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" است و صد البته دور انداختن این جامه چرگین {چرکین} و به برنمودن یک جامه پاکیزه و نو. البته ما به او توصیه نمی کنیم که بدون بدست آوردن جامه نو و پاکیزه، جامه چرگین {چرکین} را از تن بدر نماید. پوشیده بودن با لباس چرگین {چرکین} بهتر از برهنگی است، اما به شرطی که لباس چرگین آتقدر پوشیده و پاره پاره نباشد که بتواند حد اقل وظیفه "ستر عورت" را اجرا نماید. گمان نمی رود لباس چرگینی {چرکینی} که بیست و شش سال پیش قابل بدل کردن بود ولی هنوز بدل نشده است، بتواند چنین وظیفه حد اقلی را نیز اجرا نماید.» و «نقد نویس شخصا یکی از مجاهدین همین احزاب بود و سلاح های "کمیته امام" (کمیته منسوب به خمینی) و اسناد رهبر سازمان اسلامی مربوطه را نزد خود داشت.» (شعله جاوید، شماره دهم، دوره سوم ماه جدی 1384)

قابل تذکر است که این عدد فراری در حالیکه یکی از وظایف کمونیست ها را بردن آگاهی میان توده ها می داند، خود ماه ها پشت غرغه کنسولگری کشوری که به آن پناهنده شد، دوید، انتظار کشید، چاپلوسی کرد و هزار توهین و تحقیر را خرید تا بالاخره به هالند (جائیکه اکنون از آن در «پیام آزادی» گزارش نوشته می کند) رسید. او در حالیکه وظیفه کمونیست ها را «انتقال تئوری های انقلابی به توده های خلق و بسیج و سازماندهی آنها و رهبری مبارزات شان را برای انقلاب کردن» می خواند، خود از توده ها و انقلاب چون طاعون ترسیده و دو پا از خود و دو تای دیگر را از کدام پیکاری بیچاره فرض گرفته، از میان آتش و باروت فرار کرد و بالاخره بطور نامعلوم در «کشور گل ها» «پولاد» شد و اینک بر سپیدار جنگل خلق می تازد که در آتش زیست و مبارزه کرد و جاودانه شد.

**4. «سازمان کارگران افغانستان»:** در مورد این موجودات عجیب و غریب خود قضاوت کنید. اینان که «مارکسیزم - لنینیسم را به تاریخ» حواله کرده اند و حال با استدلال مسخره این افتضاح را توجیه می کنند، دیگران را «رویزیونیست و تسلیم طلب و چاکر امپریالیزم» می خوانند. اینان که «جواسیس» را رفیق خطاب می کنند، رفیق احمد را «اکونومیست» می خوانند؛ اینان که در کنار «مائویت ها» قرار دارند و «مائویت ها» مدافعان «رهبران اینجویی» و «معرفی کننده انقلابیون به دستگاه های اطلاعاتی دشمن» هستند، با بی حیایی و بی شرمی بر رفیق احمد می تازند. اینان که با شعار مسخره «جنگ خلق تا کمونیزم» تزه های خروشچنی را به مرحله بالاتر رسانده اند و در کنار «دو عموم خلق»، «سومین عموم خلق» را نیز ابداع کرده اند، با بی شرمی خاص خود شان، رفیق احمد را «رویزیونیست» می خوانند. این عده های بیمار، دیر یا زود در کنار «رهبر گرانمایه جنبش «مائویتی» افغانستان» در هالند «شورش»

خواهند کرد، زیرا تجربه نشان داده که سرنوشت «مائویست‌ها» رسیدن به غرب و «شورش» و «انقلاب» و «حزب سازی» و دادن «پیام آزادی» در آن دیار است؛ «مائویست‌های» ما واقعاً که «سوپر انترناسیونالیست» هستند!!!

اینک مختصراً در مورد رفیق احمد به حیث رهبر نمونه جنبش انقلابی افغانستان می نویسیم: او رهبر مدبر بود، توانست جنبش را از انحلال نجات دهد، الترناتیف ارائه کند، از خود انتقاد نماید، در میان توده های مردم زندگی کند و زندگی را فدای مبارزه نماید. او قهرمانی بود که با قساوت بی نظیر به وسیله فاشیست های مذهبی جاودانه شد؛ همسر فرزانه و انقلابی اش (رفیق مینا) در کنارش رزمید و سر بر راه آزادی نهاد. او برای رهایی مردم مبارزه کرد و تا آخرین لحظه زندگی در کنار مردم سرافراز زیست.

او به گفته «نقد» نویسنده «حزب» وقتی که «خط پاسیفیستی مسلط بر کمیته مرکزی سازمان جوانان مترقی، نواقص فعالیت های مبارزاتی سازمان در عرصه مبارزات روشنفکری و کارگری شهری را برطرف نکرد و برای رفع یکجانبه گری این فعالیت ها و گسترش تنظیم شده مبارزات سازمان و جریان در میان دهقانان تلاش نکرد، بلکه در واقع این فعالیت ها را خواباند. این ضربه چنان کاری بود که نشست عمومی چهارم سازمان در خزان 1351 در واقع دایر شده نتوانست و آنانیکه برای شرکت در نشست حاضر شده بودند، بدون هیچگونه تصمیم گیری پراکنده گشتند و سازمان به انحلال کشانده شد»، نگذاشت جنبش انقلابی به انحلال برود و با ارائه الترناتیف سیاسی، راه را برای فعالیت های بعدی جنبش باز کرد.

او الترناتیف سیاسی داد و هیچگاه هم ادعا نداشت که الترناتیف سیاسی او مبرا از اشتباه است، چنانچه در مشعل رهایی نوشت: «سازمان ما با وجود طرح اساسی ترین مسایل جنبش مارکسیستی و بحث روی مهمترین اشتباهات و انحرافات «س.ج.م» از آنجا که درک آن از اشتباهات و نقش مثبت تاریخی «س.ج.م» و «شعله جاوید» و عوامل آن نسبی و در بسا موارد ناقص بود نمی توانست به تمام سوالات پاسخ روشن و صریح دهد و این اشتباهات در سازمان تداوم نیابد، اما با آنهم از دید تاریخی طرح اساسی ترین مسایل و اعلام مواضع اصولی در جنبش مارکسیستی و مرزکشی میان دو مشی از طرف سازمان ما هر چند ناکامل گامی به پیش بود.»

او از اشتباهات خود انتقاد کرد. وقتی در نوشته «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش» در موضع گیری علیه «سازمان جوانان مترقی» و شخص رفیق اکرم «یاری» از برخورد ماتریالیستی تاریخی به دور ماند، در «مشعل رهایی» نوشت: «بنابر عوامل بالا تضادهای نهفته در سازمان و جریان در سال 1349 طی انشعابات، نخستین تبارز خود را یافت، انشعابیون با ارائه نظریات و انتشار «پس منظر تاریخی» قادر نشدند اشتباهات سازمان و جریان و علل اساسی آنرا بر همگان از طریق یک مبارزه سالم برملا ساخته و الترناتیوی به جنبش ارائه دهند. آنها از یک برخورد ماتریالیستی تاریخی به دور می شوند و از ارزیابی جنبش و علل آن به نقض مطلق افراد توسل می جویند (اشخاصی که با وصف اشتباهاتی نقش تاریخی ای در جنبش مارکسیستی کشور داشتند، در ین مورد ما نیز در نوشته «با طرد اپورتونیزم...» به نحوی از انحاء به چنین اشتباهی در غلتیدیم)».

پذیرش «جمهوری اسلامی» و «تیوری سه جهان» در «مشعل رهایی» از اشتباهاتی بود که رفیق احمد، در «مشعل» شماره دوم به جمع بندی از آن پرداخت و آنها را اشتباه خواند، اما جاودانه شدنش توسط فاشیست های گلبدینی به او فرصت نداد تا کنگره سازمان را دایر نماید، و رهبری بعدی نه تنها نتوانست مسوده «مشعل» شماره دوم را چون مردمک چشم حفظ کند، بلکه با بی تفاوتی اعلام کرد، این مسوده در جریان توطئه و خیانت داخلی گم شده است!!

با توضیحات فوق، نیاز است تا یکبار دیگر سخن نغز «کارگران» را نقل کنیم: «در غرب نشستن و به گذشته انتقاد کردن کار ساده ای است، چیزیکه دشوار و محک صدافت است مبارزه در میان مردم می باشد... نوشتن علیه کسانی که همه زندگی خود را در انقلاب و مبارزه مردم افغانستان فدا کرده اند بدون این محک ها نهایت رزیلانه {رذیلانه} است.»

منسوبین «جنبش «مائویستی» افغانستان» که با چوچ و عیال خود گریختند و مردم را تنها گذاشتند، هفته ها و ماه ها پشت غرفه ها و دروازه های سفارت خانه ها منتظر پناهندگی ماندند، آنانی که آروغ پیزی می زند و لبان شان را در «کاباره»ها با بیر هالندی و واین فرانسوی، تر می کنند و وقتی مست شدند، فلسفه و «مائویزم» و «حزب» پرتاب می کنند، مخلوقاتی عجیبی هستند که به هیچ اصل اخلاقی پابند نیستند.

آنانی که در این دفتر و آن دفتر دولت غربی لمیده اند، آنانی که با پول انجویی خود را به غرب رسانده اند، آنانی که خلق ستمدیده و رنج دیده را تنهای تنها گذاشته اند تا در آتش استعمار و جنایت جهادی و طالبی بسوزند و خاکستر شوند، آنانی که به جای گام برداشتن در کنار خلق خود، در اروپا «راه پیمایی طولانی» انجام می دهند، آنانی که شعاری در سطح «مرگ بر کرسی» با ننگرهای ها و کنری ها و وردکی ها فریاد نمی کنند ولی جاده های هالند را با پوکگری «مائویستی» می شارانند، آنانی که با خلق پشتون همبستگی نشان نمی دهند و تلوار ضد «ستمگری پشتون ها» را از نیام کهنه و فرسوده شان کشیده اند، آنانی که به جای همبستگی با قربانیان اشغال افغانستان در کلبه های گلین شان، با «صرف کلوچه های افغانستانی» در اروپا، شوخی خنده داری به نام «همبستگی با خلق افغانستان» راه اندازی می کنند، آنانی که برای لحظه ای در کنار پرولتاریا، دهقانان و سایر زحمتکشان کشور ما بوده نمی توانند ولی از «ایجاد حزب کمونیست انقلابی افغانستان» حرف می زند، همه و همه هیپی هایی هستند که حق ندارند در مورد رهبران جنبش انقلابی چه، که بر «محمود» نوجوان و «فریدون» عزیز که یکی در قصابخانه گلبدین فاشیست و دیگری با گلوله های رژیم آخوندی ایران سلاخی شدند، حرفی بر زبان آرند! اینان باید اول ثابت سازند که فرزندان صدیق خلق افغانستان هستند، بعد به ایشان اجازه داده خواهد شد تا چیزی بگویند، در غیر آن مثل دیوانه های پل باغ عمومی کابل حق دارند به هر سو حمله کنند، و یا مثل معتادین پل سرخ، با دیدن «داکترک ها» نطوق کشیده، از «ایجاد حزب کمونیست انقلابی» فکاهی بگویند!

«زبان انجویی» مخرج مشترک دیگر «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها» علیه سازمان انقلابی افغانستان است. «مائویست ها» می نویسند: «در این بخش قبل از آنکه به اصل مطلب بپردازیم بر روی "زبان انجویی"، زبانی که "سازمان انقلابی افغانستان" با آن صحبت میکند، بطور مختصر مکث میکنیم. "زبان انجویی" زبان گزارش واقعات یا زبان رسانه ئی" است. در این زبان نویسنده الی نهایی بدون آنکه مسایل را بشکافد و یا از بطن وقایع نتایج (نتایج یا نتایج) مطلوب را بیرون بکشد و آنرا بطور مشخص با مسایل دیگر بطور دیالکتیکی مربوط ساخته برله یا علیه آن موضع بگیرد، مینویسد... به اینصورت می بینیم که این سازمان درحالیکه حتی از نظر سواد سیاسی و معلومات عمومی در حدی نیست که "سازمان" به مفهوم یک تشکل واقعا طبقاتی (ولی بورژوازی) باشد ولی رهبران آن با همان سبک انجویی بدون آنکه به علل و عوامل مسایل و دیالکتیک حرکت و تکامل بیانندیشند، جسارت های خنده آوری را در جهت سبک ساختن تشکل های انقلابی افغانستان انجام میدهند... رهبران سازمان انقلابی افغانستان که در دبستان انجویی سازمان رهائی و سپس آموزشگاه «انجوی رسانه ای» تربیه دیده هم گرامر این زبان را یاد گرفته اند و بافت واژه های آنرا و اکنون آنرا با اندک «لهجه» صحبت میکنند».

و «عمدتاً مائویست ها» از «شورشی ها» عقب نمانده، چنین هرزه گویی می کنند: «زبان انجویی "انقلابی" ها ریشه در گذشته ی "مزدور منشانه" و "امتیاز ستدن" های سازمان رهائی دارد».

در پاراگراف بالا، تنها چیزی را که می توان دید، یک بافت زشت از تار و پود دروغ و یاوه سرایی است. ما قبلاً در زمینه «انجوی رسانه ای» از «صدر» خواسته بودیم که اسنادش را به جنبش ارائه کند، که تا حال چنین سندی ارائه نشده است، حال که «مائویست ها» شوق کرده اند تفاله «صدر» را با بیشرمی بچوند، اختیار دارند!!

«مائویست ها» از جمله دیده درایانی هستند که دیده درایی «پرچمی» ها و «خلفی» ها را در ذهن تداعی می کنند. از یکسو می نویسند که «این سازمان در حالیکه از نظر سواد سیاسی و معلومات عمومی در حدی نیست که «سازمان» به مفهوم یک تشکل واقعاً طبقاتی (ولی بورژوازی) باشد...»، ولی از سوی دیگر در «تقدی بر مواضع اپورتونیستی سازمان انقلابی افغانستان» می نویسند که «از مدتی به این طرف نوشته ها و اعلامیه های بنام سازمان انقلابی افغانستان در سایت... «افغانستان آزاد-آزاد افغانستان» به نشر می رسد. با وجودی که بسا از مطالب این نوشته ها قابل استفاده است...»؛ ایشان به این گونه نشان می دهند که سخن اول شان دروغ و سخن دوم شان حيله گرانه است، زیرا هنوز چند روزی از این حيله گری نگذشته بود که نوشتند: «موج دوم حملات سایت ... افغانستان آزاد بعد از دایر شدن کنگره سازمان انقلابی - بخوان بخش انجوتی رسانه ئی و استفراغ {استفراغ} سازمان رهائی آغاز گردید.» (باز هم به پاسخ حملات خصمانه، لمپانه و فحش گونه سایت دو سره استخباراتی «افغانستان آزاد-آزاد افغانستان» 8 حمل 1392)

«مائویست ها» به خوبی می فهمند که ما «استفراغ» رهایی نیستیم، مثلی که ایشان استفراغ و قی شده های «ساما» هستند. زیرا، همه می دانند که ما با «رهايي» قطع رابطه و عليه انحرافات آن مبارزه کردیم، نه اینکه «استفراغ» شده باشیم. ولی جالب اینست که تا چندی پیش، قسمت عمدۀ «استفراغ» «رهايي» برای اینان «قابل استفاده» بوده است؛ اگر واضحتر صحبت کنیم، ایشان قسمت اعظم «استفراغ» «رهايي» را با اشتهاى تام بلعیده و از آن به گفته خود شان «لذت» برده اند و از اینکه «لذت» برده اند، ما را از طریق ایمیل اطمینان داده اند. نوش شان باد!

و اما در مورد «زبان انجوتی» بهتر خواهد بود تا مثالی از هر دو طرف آورده شود که خوانندگان قضاوت کنند که کی با «زبان اینجوتی» و آنهم با لهجه غلیظ نوع «مجددی و پیر سید احمد گیلانی» صحبت می کند، ما یا «مائویست های» دروغگو؟ با این مثال خوب است ببینیم که کی به «زبان اینجوتی» که در آن «نویسنده الی نهایی بدون آنکه مسایل را بشکافد و یا از بطن وقایع نتایج {منظور «علامه ها» نتایج یا نتایج است} مطلوب را بیرون بکشد و آن را بطور مشخص با مسایل دیگر بطور دیالکتیکی مربوط ساخته برله یا عليه آن موضع بگیرد» استفاده می کند؟

«مائویست ها» در مورد انجوايزم «حزب» که آن را از جمله «رهزنان اینجوتی» می خوانند، می نویسند: «فساد در حلقه رهبری به حدی رسیده که آنها اینجو های شان را کار برای کمونیزم و سوسیالیزم {البته منظور علامه ها سوسیالیزم و کمونیزم است}، جنگ خلق و رهائی مردم کشور از چنگال اشغال امپریالیست ها می خوانند»، در «حالیکه در تمام کنفرانس های بازسازی افغانستان در لندن، ژنیو، برلین و توکیو شرکت می کنند، عليه سلطه امپریالیزم و بازسازی افغانستان نیز چیزهای را نجوا می کنند»، «... ما می دانیم که طالبان ظاهر قضیه اند و در عقب آنها در گام اول آی. اس. آی و در پله بالاتر از آن سی. آی. ای قرار داشت، آیا مسئله در حدود مولوی آخند زاده باقی می ماند که گفته می شود و یا اینکه ارتباط طالبان و آی. اس. آی و سی. آی. ای ارتباط تشکیلاتی و گزارشده می و بررسی گزارش بود؟»

«مائویست ها» نه تنها «حزب» را اینجوباز و رهزن اینجوتی می خوانند، بلکه مسولیت بسیار بزرگ به دوش می گیرند و «حزب» را متهم به جاسوسی به «آی. اس. آی» و «سی. آی. ای» نیز می کنند. اجازه بدهید واضحتر بگوییم: «مائویستها» می گویند که «حزب» نوکر و مخبر «آی. اس. آی»، «سی. آی. ای» و «طالبان» است. چنین «حزبی» (تعریفی که «مائویست ها» از آن ارائه می کنند) کمونیست چه، که ملی هم بوده نمی تواند و بر نیروهای کمونیست است که این «حزب» و حمایت کننده های آن را یکجا با نوکران پوشالی و اشغالگران از سر راه بردارند. درست می گوئیم آقایان «مائویست»؟

ولی از آنجائیکه «مائویست ها» بر خوان بزرگ انجوايزم «حزب» خورده اند، نوشیده اند و کیف کرده اند، آروغ های «حزبی» تحویل می دهند و بدون اینکه «به علل و عوامل مسایل و دیالکتیک حرکت و تکامل بیاندیشند، جسارت های خنده آوری» انجام

می دهند مبنی بر اینکه: «تا زمانیکه این حزب انجوبازی می کرد، ما علیه این خطای آنها مبارزه می کردیم و اکنون که آنها می گویند دیگر انجو ندارند، ما حرف های آنها را قبول می کنیم و علیه آنها در مورد چیزی نمی گوئیم و حتی اسنادی را که در مورد انجوبازی های آنها داریم بیرون نمی دهیم، زیرا تثبیت این مسئله از نظر سیاسی دیگر معنی ندارد!» آیا «حزبی» که متهم به جاسوسی به اشغالگران و نوکران منطوقی آن شده است، با چنین کاسبکاری «مائویست ها» می توان باور کرد که همه چیز در آن گل و گلزار است؛ نه جاسوسی در کار بوده و نه هم مخبری، و دو تا اوشتک «مائویست» با هم جوت شده، یکدیگر را نوکر و مخبر گفته که «انشاءالله» به خیر گذشته است؟ آیا «دیالکتیک حرکت و تکامل «مائویستی» همین است که ما از آن خبر نداشتیم؟ مبارک باشد! کشف «دیالکتیک جدید و کاغذ پیچ «مائویستی»» تان مبارک، چشم بد دور!!!

خوب است اینجا از «کارگران» پرسیم، شما که باور دارید که «تاخت و تاز رویزیونیست ها بر مائویست های افغانستان و حزب کمونیست (مائویست) افغانستان، تاخت و تاز بر سازمان کارگران افغانستان است، و به همین ترتیب، تاخت و تاز بر سازمان کارگران افغانستان، بخشی از تاخت و تاز بر جنبش مائویستی کشور محسوب میشود»، در مورد جاسوس خواندن و مخبر خواندن «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان از طرف «مائویست های افغانستان» چه می فرمائید؟ این را نیز «تاخت و تاز بر سازمان کارگران افغانستان... و بخشی از تاخت و تاز بر جنبش مائویستی کشور» می دانید یا خیر!!! معلوم می شود که پاسخ تان منفی است، زیرا شما چک چکی های «مائویست های افغانستان» هستید و چه معلوم که دواهای بیماری روانی و عصبی تان را از برکت «اینجوازم» «حزب»، البته از طریق «مائویست های افغانستان» به دست آورده باشید!!!

ما قبلاً نوشته بودیم که «موضع گیری سیف و اپورتونیستی «مائویست های افغانستان» در مسئله انجوازم «حزب» نشان می دهد که میان «حزب» و یاران «آشتی» صورت گرفته است، ورنه چگونه یک «مائویست» می تواند با این سادگی و معصومیت از مسئله ای به این اندازه مهم سرسری بگذرد... اکنون که مسئله انجوبازی «حزب» آفتابی شد، ما می خواهیم بدانیم: «حزب» با کی ها روابط انجویی دارد؟ این فندهای ملیون دالری در برابر کدام خدمت و وظیفه داده می شود؟ کدام کشورها و سازمان های استخباراتی این پول را می پردازند؟ وظایف مشخص «حزب» در ازای به دست آوردن این فندها چه است؟ نقش رابطه گیری با طالبان در اجرای پروژه ها در کدام سطح قرار دارد؟ کدام ارگان های جهانی و سفارت های کشورهای غربی، نمایندگان این «حزب» را در کنفرانس های متذکره منظور می کنند؟ نقش مستقیم امپریالیست های امریکایی در این «کمک» ها در کدام سطح قرار دارد؟ آیا «حزب» مثل «رهایی» از انجوها برای «استفاده از تضادها» کار می گیرد؟ چند تا مدال و ایوارد برای انجام «بهرتر» و «خوبتر» و «موثرتر» پروژه ها تا حال به دست آورده است؟ آیا کمک ها کافی بوده است؟ آیا اجرای پروژه ها «ریخت و پاش» هایی داشته یا به وسیله «حزب» با انسجام بیشتر صورت گرفته است؟ آیا پس از آن که «حزب» در برنامه خود ثبت کرد که «کمک های وعده شده که در اصل ناکافی اند، موقعی که شکل پرداخت عملی را به خود می گیرند، باز هم نقصان می پذیرند» امپریالیست ها به این درخواست رسیدگی کردند یا نه؟ وقتی «حزب» فریاد زد که «مجموع کمک هایی که داده می شود، در مقایسه با ضرورت های بازسازی اقتصاد فروپاشیده و در مرز انهدام، بسیار ناکافی است»، استعمارگران و جنایتکاران امپریالیست به نماینده «حزب» در کنفرانس های ژنیو، لندن، توکیو، برلین و... چه گفتند؟ وقتی «حزب» صدا بلند کرد که «بخش مهمی از کمک ها به مصارف غیر مولد اختصاص می یابد» واکنش قاتلان مردم افغانستان که «کمک» می کردند، چه بود؟ آیا زمینه هایی فراهم شد تا این «کمک» ها در مصارف مولد از نوع سالون های عروسی، کارخانه ها، بلندمنزل ها، خریداری زمین و جایداد و... به مصرف برسند؟ آیا امپریالیست ها به این صداها با جبین گشاده پاسخ دادند یا با پروپوزل سازی ها شما را بیش از پیش مصروف ساختند؟ و ده ها سؤال دیگر که برای جنبش انقلابی کشور ما بسیار مهم به شمار می روند. اگر «مائویست ها» نتوانند این سؤالات را پاسخ گویند، کسی «شورش» شان را جلدی نگرفته و پیشیزی به آن ارزش قایل

نخواهد شد، خواه هزار بار بنویسند که «فقط مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم، نه چیزی بیش و نه چیزی کمتر از آن!» این ها پرسش های عمده و اساسی و پاسخ به آن ها از طرف «مائویست ها» تعیین کننده ماهیت واقعی «شورش» آنان است، حتی اگر این «شورش» در اروپا هم باشد! حال «مائویست ها» اختیار دارند که جنبش انقلابی را در شناخت این «حزب» کمک می کنند یا با سکوت و مماشات با انجوایزم این «حزب»، اپورتونیزم را پیشه ساخته، در کنار «حزب» قلم گرفته علیه ما می نویسند. انتخاب از آن «مائویست ها» است!» و «مائویست های» «جوتکی» به زودی راه اپورتونیزم، راهی را که بر آن رفته بودند، دوباره انتخاب کردند و به جای اینکه به سؤالات ما پاسخ بگویند، قلم گرفتند و علیه ما نوشتند و فصل های فحاشی، دروغگویی و حمله را بیرون دادند و «زبان اینجوئی» ولی بدون «لهجه» شان را صاف و ساده به اثبات رساندند.

«مائویست ها» چنان با «زبان اینجوئی» خوی و عادت گرفته اند که اولاً با «لهجه» صحبت نمی کنند، و اگر بالفرض ضرورت بیفتد، تا با «لهجه» صحبت کنند، می توانند با چندین «لهجه» صحبت کنند، بدون اینکه باکی داشته باشند که دهن شان کج و لاشتک های آن کشدار خواهد شد، چنانچه با «لهجه» هالندی می گویند: «رفقای ما نباید در این دام توطئه نفاق افکنانه بیافتند و دقیقاً درک کنند که ما نه ملت داریم و نه قبیله و ننگ داریم که زبان، فرهنگ ملی، خصوصیات روانی و منطقه زندگی یک اهالی را بر اهالی دیگر افغانستان رجحان بدهیم. ما فقط یک چیز داریم که طبقه ما یعنی طبقه کارگر است و مبارزه ما با طبقات استثمارگر و مزدوران خبرچین آنها مبارزه طبقاتی است.» (بیانیه مائویست های افغانستان، 23 ثور 1390) ولی با «لهجه» «افغانستانی» چنین ارشاد می کنند: «در حال حاضر ملیت پشتون {به شمول کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان} در افغانستان ملیت ستمگر است... پروژه های عظیم زراعتی مانند فارم های هده، غازی آباد و نهرها و کانالهای آبیاری و زمینهای زراعتی درجه اول و جلگه های سرسبز افغانستان نیز به ملیت پشتون {به شمول کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان} تعلق دارد...» مگر این قطعه خنده دار و مبتذل، نمونه واقعی «زبان اینجوئی» نیست؟ مگر این عبارت پردازی با زبان «کامران میرهزار»، «فرشته حضرتی»، «حفیظ منصور»، «زریاب»، «پرتو نادری» و «عطا محمد نور» تفاوتی دارد؟ مگر آنان از «فاشیزم پشتون ها»، «اوغان های فاشیست»، «دولت پشتون ها» و «حاکمیت قبیله» وغیره نمی نالند و «راه حل» را در تجزیه افغانستان نمی بینند؟

قبل از پایان این بخش و پرداختن به یکی دو مسئله کوچک دیگر از «سازمان» کارگران، یک مخرج مشترک دیگر «ائتلاف مائویست ها» را مورد بحث قرار می دهیم: حضور ما در سازمان رهایی افغانستان. طبق معمول «صدر» تفاله ای را با این مضمون جوید: «در واقع عدم موضعگیری اساسی سیاسی "سازمان انقلابی..." علیه تسلیم طلبی های یک دهه گذشته و کنونی "سازمان رهایی..." باعث گردیده است که این سازمان تا حال نتواند علیه تسلیم طلبی های چندین ساله منسوبین خودش، که با بودن در "سازمان رهایی" عامل و حامل آن بوده اند، نیز بطور قاطع و اساسی موضعگیری نماید.» (نگاه اولیه ای به «برنامه و اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان») او تفاله اش را تف کرد و نوبت به «مائویست ها» رسید تا آن را نشخوار کنند: «سازمان انقلابی افغانستان از سال ۱۳۵۲ تا سال ۱۳۸۷ در بطن گروه انقلابی و سازمان رهایی بال و پر زده و در رکاب رویزیونیستی و اکونومیستی آن شمشیر بازی نموده است و با انجویازی، مدال گیری و کزنش در برابر امپریالیست ها هیچ مشکلی نداشت ولی به علت نامعلوم یکی و یکبار در سال ۱۳۸۷ انقلابی شد و از رکاب سازمان رهایی پایان {پایین} گردید و حال دیگران را به جرم انجویازی مورد انتقاد قرار میدهد.» (نقدی بر مواضع اپورتونیستی سازمان انقلابی افغانستان) «مائویست ها» نشخوار شده خود را تف کردند و «بیماران روانی» به نام «کارگران» آن را برداشته و این تفاله بد مزه را با اشتهای تام قسماً نشخوار کردند: «شتر رویزیونیسم "انقلابی" از "حمام گرم کوی" رویزیونیسم سه جهانی می آید و بر همان نهج می دند و می پوید و گردن درازی میکند». هنوز «بیماران روانی» آن را تف نکرده بودند که «پولاد» جان در صف ایستاد و دهن اش را با آن پر کرد: «اینکه اعضای "سازمان انقلابی افغانستان" بعد از طی بیش از سه و نیم دهه متوجه این استبداد و فاشیسم

تشکیلاتی در "رهائی" شده اند، جای بس شگفتی است؛ زیرا تا جای اطلاع، افرادی با سنین بالا نیز در این تشکل وجود داشته و دارند که طی حدود سه و نیم دهه با این استبداد و فاشیسم تشکلاتی و دیگر خط مشی های انحرافی "رهائی" همراه بوده اند. همچنین استفاده از منابع "ان جی او"ی در "سازمان رهائی" قدامت {منظور دانشمند فراری حتماً قدمت است} حدود سه دهه دارد که توأم با دریافت کمکهای مالی از دولت رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی چین، امکانات مالی گسترده در دسترس "رهائی" قرار داشته و دارد. و خود رهبران و اعضای "سازمان انقلابی افغانستان" تا سال (2006) با این مسایل همراه بوده اند.

در اظهارات فوق، هر چیز می توان یافت، جز اسلوب و شیوه دیالکتیکی بررسی پدیده ها. «ماتویست ها» برای چندمین بار دروغ می گویند که سازمان انقلابی افغانستان «یکی و یکبار در سال 1387 انقلابی شد»، در حالیکه آنان به خوبی می دانند که تشکیلات ماقبل به نام «گروه پیشگام افغانستان» در عقرب 1385 تشکیل شده بود. برای اینکه چگونگی حضور ما در سازمان رهائی افغانستان را برای آن عده از خوانندگان صدیق که با قضایا و پدیده ها با اسلوب دیالکتیکی برخورد می کنند، گزارش کرده باشیم، ناگزیر باید به عقب برویم.

ما اینجا، بریدن ها، رفتن ها و ترک کردن هایی را تذکر می دهیم که در «سازمان رهائی» به وقوع پیوسته که نشاندهنده اهمیت بیناگذاری سازمان انقلابی افغانستان است. پس از دو انشعاب از «گروه انقلابی»، افرادی در سطوح مختلف، چه کنلوی، چه خانوادگی و چه فردی، سازمان رهائی را ترک گفتند. برای اولین بار بخش کابل که از زندان رها شده بود، از «سازمان» رفت. در میان این جمع «ف» و «ق.ر.» که در سمت های بالای سازمان و بخصوص بخش کابل قرار داشتند و مقاومت و پایداری شان در زندان به اعضای سازمان قصه می شد، نه تنها نتوانستند تشکیلاتی بسازند، بلکه به اروپا رفتند و همانجا ماندند. بعد «ر» نوشته ای خوب ترتیب و به رهبری تحویل نمود که با اتهام دروغین «رهبری» مجبور به ترک سازمان گردید و دیگر پشت سنگر مبارزه نگشت. مدتی بعد صحبت های «ک» و «گ» (البته با وقفه های مختلف زمانی) در سازمان راه یافت. اینان نه تنها نتوانستند تشکیلاتی سر و سامان دهند، بلکه چنانچه از اروپا آمده بودند، دوباره به اروپا رفتند و همانجا ماندند و اکنون خوشحالمیم که دوباره به سنگر انقلاب و مردم پهلو می زنند. هنوز سر و صدای رفتن اینان خاموش نشده بود که جنجال های «م» و «ل» و گروهی از یکی از ولایات شمال کشور در سازمان بالا شد، این جمع هم از سازمان رفت و اعلامیه ای نشر کرد و تعهد سپرد که با ایجاد تشکیلات جدید، در راه انقلاب گام خواهد گذاشت، اما چند ماهی نپایید که همه پشت کار و بار زندگی رفتند و در این میان یکی دو تن بنابر هر دلیلی دوباره به سازمان پیوستند، نوع انتقاد آنان که با «طبق خوری» همراه بود، در سازمان به جای «انتقاد و انتقاد از خود» کمونیستی، به مودل «انتقاد» تبدیل شد. بعد نوبت به «ح» و «س» رسید. این دو هر کدام تشکیلات جداگانه «قومی» را اعلام و اعلامیه صادر کردند و کورس های آموزشی گذاشتند، اما چند ماهی نیاورد. یکی به اروپا رفت و در برنامه سازمانی «لنینیزم» را چیز بیکاره خواند و کمتر از مارکس صحبت نکرد؛ دیگرش، در رقابت با «رهائی»، شفاخانه زد، انجو ساخت؛ به حزب وحدت پیوست و بالاخره در خدمت دولت پوشالی قرار گرفت. هنوز این سر و صداها نخواستید بود که «ج» و خانواده اش (البته با دو خواهر فعال و مستعد) در جلسه ای نزدیک به یکماهه، علیه سازمان رهائی شوریدند و «سازمان انقلابی زنان افغانستان» و نشریه «رزم زن» را ساختند که فقط یک شماره از «رزم زن» به نشر رسید و چند ماه بعد درست به اروپا رفتند و به زندگی اروپایی پناه بردند. مدتی بعد از این رفتن ها، «ا» نوشته قطوری علیه سازمان رهائی نوشت که با استناد به آثار ماتویست دون، به نقد سازمان و «مشعل رهائی» پرداخته بود. این نوشته از طرف عده ای از اعضاء و کادرها مورد استقبال قرار گرفت و تعدادی از اعضای سازمان (به شمول عده ای از رفقای کنونی سازمان انقلابی) به تقویت دیدگاه های او پرداختند. اما او مدیریت و توانایی های لازم برای گردآوری این افراد را در خود نداشت و همین بود که به نام «فراکسیون باز» از سازمان رهائی اخراج شد. هنوز دیدارها با او ادامه داشت که نظریات شبکه تروتسکی اش گل کرد و از «منصور حکمت» به دفاع برخاست و همین بود که به شکل

«تک امتی» باقی ماند و اکنون با «سازمان سوسیالیست های کارگری» فعال است که وظیفه عمده و مبرم زمان کنونی ما را «مطالعه و تحقیق در آثار مارکس» می داند. بعد از او «ع» که به خاطر بدن زخمی زخمی اش به نام «شهید زنده» در سازمان شهرت داشت و سگان «خلقی - پرجمی»، روس ها و فاشیست های گلبدینی، پنج تن از برومندترین برادرانش را به شهادت رسانده بودند، از سازمان رفت که نتوانست بدیلی ارائه کند. نوبت به «م» و خانواده فعالش رسید که بنابر ملحوظاتی سازمان را ترک کردند و یکی از این ملحوظات را «بی اعتمادی» خواندند، او هم که از جمله مسوولین سازمان بود، نه تنها چیزی ساخته نتوانست، بلکه سالهای سال در یأس و ناامیدی به سر برد. هنوز چند صبحی از رفتن آنها نگذشته بود که «ک» که به تازگی به مرکزیت سازمان راه یافته بود، قهر کرد و رفت و یکی دو جنگ قومی به راه انداخت و نمی دانیم که چه شد که دوباره آمد و از جمله «مسوولین» سازمان شد. در این میان «م.ج» که زمانی به یکی از رفقای سازمان انقلابی گفته بود، زنده من چه که مرده من هم باید دوباره به طرف سازمان رهایی دور نخورد، نه تنها زنده به آن طرف دور خورد، بلکه سرو کله اش گاه گاه در این و آن حضور علنی سازمان رهایی نیز پیدا است. در همین حال، شماری از اعضای سازمان رهایی که قبلاً با این سازمان قطع رابطه کرده بودند، در یکی از ولایات غرب کشور در صدد جمع و جور کردن شان برآمدند، اما با تأسف موفق نشدند. باید تذکر بدهیم که اکثریت این افراد یا اعضای مرکزیت سازمان بودند و یا هم کادرهای دست اول و برجسته سازمان. پس از این و در میان این رفتن های مهم، ده ها عضو دیگر بنابر دلایل گوناگون از سازمان رهایی رفتند. رهبری سازمان نیز با طمطراق اعلام می کرد که «هیچ کس توانایی ساختن تشکل جدید را ندارد، سازمان یگانه جای مبارزه است، اگر می خواهید به اروپا بروید، بهانه تراشی نکنید، بروید راه تان را بگیرید». در این طمطراق، ظاهراً حقیقتی نهفته بود و آن اینکه هیچ یکی از رفتنی ها نتوانستند تشکل جدید انقلابی را سر و سامان دهند و تصادفاً تعداد قابل توجهی از آنان نیز به اروپا رفتند و تبر «سازمان رهایی» را دسته کردند تا از آن برای کوییدن بر فرق معترضین استفاده کند.

بالاخره نوبت به ما رسید. عده ای از رفقای ما (صفوف سازمان رهایی) که قبلاً در مقاطع گوناگون، علیه «سازمان رهایی» موضع گیری کرده بودند، با گفتن «خارشی»، «موضع ات خراب است»، «کرم ضد سازمانی داری» و غیره در میان سازمان تشهیر می شدند. تا جائیکه علیه آنان کمپاین «سلام ندادن و صحبت نکردن» در سازمان راه اندازی شده بود که به گفته «رفیق فروتن» انسان از خنده روده بر می شد. حتماً اعضای سازمان رهایی و از همه مهمتر «رهبران» آن به یاد دارند که چگونه این کشمکش ها تا جایی رسید که عده ای از رفقای فعلی سازمان ما، در و دروازه «برج و باروی گلین مهاجرت» آنان را با لگد پرانند.

دو نظر غیر انقلابی بر صفوف و کادرهای ناراض سازمان رهایی حاکم بود: یکی اینکه هیچ کس نمی تواند در مقابل سازمان، تشکل جدید پایه گذاری کند و نباید بیجا وقت خود را کشت. دوم اینکه سازمان رهایی با این همه امکانات فراوان، خانه های سازمانی و مهمانخانه ها، روابط خارجی و پول و چند درجن عضو حرفوی و ده ها موتر و... نمی تواند «درست و انقلابی» کار کند، ما با دست های خالی چه کاری انجام داده می توانیم، پول ضرورت مبارزه است و بدون پول کاری به پیش برده نمی شود.

ایجاد «گروه پیشگام» از صحبت های اولیه یکی دو رفیق آغاز شد. در این میان فقط یکی از کادرهای سازمان رهایی بود. این دو رفیق وظیفه گرفتند تا علیه دو نظر غیر انقلابی فوق، در میان کسانی که از وضعیت سازمان رهایی ناراض بودند، راه را برای ایجاد «گروه پیشگام افغانستان» باز کنند. این صحبت ها آغاز شد. جوانان سازمان، عمده ترین بخشی را می ساختند که با ایشان این صحبت ها ادامه یافت. در جریان بحث متوجه گردیدیم که این مبارزه تا حدودی موفقانه به پیش می رود، از این رو ساحة این مبارزه را از درون سازمان به بیرون سازمان رهایی (کسانی که قبلاً بنابر دلایل گوناگون از سازمان رفته بودند) توسعه دادیم. گروه پیشگام نخستین جلسه اش را در 21 عقرب 1385 برگزار کرد که از میان هشت نفر مؤسس، فقط دو نفر از رفقای با سنین بالا حضور داشتند، که یکی



همان کادر سازمان و دیگری از صفوف عادی سازمان بود، افراد باقیمانده همه جوان (به شمول جوانانی که قبلاً سازمان را ترک کرده بودند) در این جلسه شرکت کردند.

در فاصله زمانی 16 ماهه، جلب و جذب (چه از درون سازمان رهایی و چه افرادی که قبلاً رفته بودند و چه هم جوانانی که از «ساما» (احزاب علنی آن) سرخورده شده بودند) ادامه یافت و عده بیشتری دور گروه گرد آمدند و بالاخره در حمل 1387، سازمان انقلابی افغانستان بعد از برگزاری کنگره مؤسس، تأسیس شد. در حال حاضر تنها اعضای سابق سازمان رهایی عضو آن نیستند بلکه اعضای صدیق سایر سازمان های چپ در چارچوب تشکیلات این سازمان مبارزه می کنند. ما با افتخار گفته می توانیم که از میان چنین مشکلاتی با دست خالی سر برآوردیم، نه پولی داشتیم، نه مهمانخانه و نه هم خانه های سازمانی و امکانات، ولی تا شرق و غرب، شمال و جنوب و مرکز رفیم، تا آنانی را که هنوز بر ایدئولوژی خود باور داشتند، دوباره به راه انقلاب سوق دهیم و با هم تعهد سپردیم که با نهادینه کردن رسم بلشویکی حق العضویت، اعانه و کمک های هواداران، کار و پیکار سازمان را به پیش ببریم. این همه در حالی صورت می گرفت که «سازمان رهایی» با گذشت هر روز پولدارتر می شد و نازدانه های خود را برای «مشکل دندان» و «درد ناخن» به آن طرف اقیانوس ها جوخه جوخه می فرستاد و «غربی»ها «نمایندگان» آن را محکمتر در بغل می فشردند.

«سازمان انقلابی» در چنین وضعیتی شکل گرفت. چنانچه گفتیم، ما در سازمان رهایی نه رهبر بودیم و نه مسول، نه عضو کمیته مرکزی بودیم و نه هم در جمله کادرها (جز یک رفیق)، ما صفوف «سازمان رهایی» بودیم و آنهم عمدتاً صفوف جوان. در حالی که تمام کسانی که عضو مرکزیت و افراد مهم «سازمان رهایی» بودند، نتوانستند تشکل بسازند و راه فرار را بر قرار ترجیح دادند؛ ما ماندیم، تشکل ساختیم و علیه انحرافات «سازمان رهایی» بی وقفه مبارزه کردیم و این مبارزه ادامه دارد.

«ائتلاف «مائویست»ها»، از آنجائیکه به دیالکتیک باور ندارد، فکر می کند که به مجرد نطفه بستن اختلاف در یک سازمان یا حزب، باید بیرق انشعاب و بریدن به اهتزاز آید، در حالیکه تاریخ جنبش کمونیستی جهان نشان می دهد که این نگرش، یک نگرش غیر دیالکتیکی است، چنانچه لنین سالهای سال عضو «گروه کار» پلخائف بود تا این که راهی برایش باقی نماند، جز بریدن از آن و ترسیم راه جدید. ما هم از این امر مستثنی نبودیم، بخصوص وقتی سازمان رهایی با درنظر داشت رفتن ها و رسیدن به اروپا و اخلاق حاکم فیودالی در جامعه افغانستان، اعلام کرده بود که «هر کسی که به هر عنوان و بهانه ای از سازمان می رود، قبل از همه شرف و وجدانش را به دشمن می فروشد»؛ به وقت و زمان نیاز بود تا سازمان انقلابی ایجاد می شد.

ما مطمئن هستیم، اگر در افغانستان نمی ماندیم، به هالند می رسیدیم و با «مائویست ها» یکجا «انترناسیونالیزم» خجل را به گفته ایرانی ها بلغور می کردیم و زیر تکه کهنه «شورش» علیه رهبران جنبش انقلابی کشور می نوشتیم و اعلامیه های یک گز و دو گز با جهانیان امضاء می کردیم و بعد با «شورشی» آروغ «حزب سازی» می زدیم و با «پولاد» «مائویزم» را مثل تیشه اینطرف و آنطرف غلت می دادیم و با «صدر» چوکی های کنفرانس های «بازسازی» را می شاراندیم؛ به نظر ایشان، نه تنها «مائویست» می بودیم، بلکه «شورشی» و حتی «عمدتاً مائویست» «پولادی» هم می بودیم، اما چه کنیم که نیاز و ضرورت کشور، راه دیگری پیش روی ما گذاشته و همین موجب شده است که مورد غضب «رهایی» نیز قرار داشته باشیم!

این بخش را با دو موضوع کوچک دیگر به پایان می بریم. «کارگران» می نویسند: «این "سازمان" حمایت بی چون خویش را از "آیکور" که مجمعی رویزونیستی بیش نیست اعلام میدارد و گریزانه بیان میکند که با آنکه مواضع "آیکور" را تایید میکند و هوس عضویت در آنرا دارد اما انگار که مصروفیت بیش از حد این "سازمان" در امورات {منظور امور است} داخل کشوری و یا الزاماتی دیگر، وی را از افتخار عضویت در آن جمع رویزونیستی باز داشته است. "آیکور" که با نام حزب کمونیست فلیپین برای خود

مشروعیتی کاذب تراشیده است، متشکل از نیروهای ناپیگیر و ستبریت هایی است که اغلب از "اندیشه مائو" خواندن خویش نیز کراهت دارند.»

«کارگران» طبق عادت، باز هم دروغ می فرمایند. اولاً: حزب کمونیست فلیپین عضو آیکور نیست، اینکه «کارگران» از کجا حزب کمونیست فلیپین را شامل آیکور ساخته اند، خوب است که در زمینه معلومات «مائویتی» خود را ارائه نمایند. ثانیاً: ما در «به پیش» شماره چهارم نوشتیم که «قطعنامه بنیانگذاری آیکور بر «کشیدن خط روشن با رویزیونیزم، تروتسکیزم و انارشیزم و هر شکل ضد کمونیزم مثل حملات خصومت آمیز و کارزار لکه دار کردن نوع بورژوایی علیه به اصطلاح «ستالینیزم» یا «مائویزم» و دیکتاتوری پرولتاریا» تأکید می کند... سازمان انقلابی افغانستان با در نظر داشت شناخت اولیه و مرور اساسنامه و قطعنامه های این نهاد، در چارچوب هدف ستراتژیک آن (از بین بردن سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی و تحقق بخشیدن به روابط جامعه سوسیالیستی) با کلیت این سازمان و سیاست های آن موافق است، اما در حال حاضر به جای حضور در این سازمان، رسیدگی به کارهای درون سازمانی، توسعه تشکیلاتی، پیوند فشرده با توده ها، حضور پر رنگ در مبارزه علیه اشغالگران و رسیدن به وحدت اصولی برای تأسیس حزب انقلابی پرولتاریا را از وظایف عمده اش به حساب می آورد.»

ما تأکید می کنیم که سیاست کنونی ما اعلامیه دادن های نیم گزه و یک گزه با سازمان ها و احزاب خارجی نیست؛ چیزی که مشغله «کارگران»، «مائویست ها» و «حزب» را می سازد و هوسگونه به پای اعلامیه ها و نوشته های متعدد امضاء می گذارند. ما از هر نهادی که هدف ستراتیژیک آن مبارزه واقعی ضد امپریالیزم و تحقق سوسیالیزم باشد، حمایت می کنیم و در حد توان به آن یاری می رسانیم. اینجا، هدف «ایجاد حزب جهانی» نیست، بلکه حمایت از یک کانون هماهنگی احزاب و سازمان های انقلابی است.

در همین حال، «سازمان کارگران افغانستان» با نخوت و تکبر که نمایانگر اخلاق خرده بورژواامابانه است، می نویسد: «نخست اینکه، این "تحلیل و انتقاد" وی را در آن حدی ندیده ایم که شایان جدی گرفتن و پاسخ دادن به آن باشد... فلاکت اپورتونیستی این "سازمان" ما را بر آن داشت که حرفهای پریشانی را که در رابطه به سازمان کارگران افغانستان سر هم کرده است، را {اضافی است} جدی نگیریم و به قول فروغ فرخزاد: "بر او ببخشاید!"

اگر حرف های ما به درز اصابت نکرده بود و فعالیت های ما برای این جمع بیکاره جدی نمی بود، به یقین سیاه روی سفید نمی نوشتند. اینان اولین افرادی نیستند که چنین اعلام داشته اند. «سازمان رهایی» بارها چنین گفته است، که جز عجز، ناتوانی، بیچارگی و درماندگی چیز دیگری را نشان نمی دهد. هیچ چیز ساده تر از این نیست که دهن کجی کرده، انتقادات اصولی غیرجدی جلوه داده شود. برای سازمان انقلابی افغانستان پیشیزی هم ارزش ندارد که «کارگران» حرف ها، انتقادات و تحلیل هایش را جدی می گیرند یا نه؛ ما ناگزیر به مبارزه علیه تسلیم طلبی، دروغگویی و تمام خطوط انحرافی و ضد مارکسیستی هستیم. حال خوش می شوید و یا خفه، به اندازه بند بوت برای ما ارزش ندارد.

در یکی از اسناد «حزب کمونیست چین» می خوانیم: «رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی یک عادت بدی دارند، یعنی به کسی که از آنان انتقاد می نماید، تمام برچسب های ممکنه را الحاق می کنند.» (سرچشمه و سیر پیشرفت اختلافات بین رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی و ما، 6 سپتمبر 1963) وضعیت «کارگران» ما نیز مشابه رویزیونیست های خروشچنی است که وقتی مورد انتقاد ما قرار گرفتند، از برچسب «بی سواد» گرفته تا اتهام «چاکر امپریالیزم و ارتجاع» به ما الحاق کردند؛ اینان که تا حوت 1390 ما را «رفیق» می خواندند (از جرقه حریتی بر می خیزد، جنگ خلق، شماره اول)، پس از آنکه مورد انتقاد ما قرار گرفتند، یکباره در اواخر 1391 ما را «چاکر امپریالیزم و ارتجاع» خواندند! («سازمان انقلابی افغانستان» در پرتگاه زبان - پریشی، 20 فبروری 2013) و با این گونه برخورد نشان دادند که مخلوقات واقعاً عجیب و غریب جهان «مائویزم» هستند.

## «مائویست های» فراری و کینه توزی نسبت به جنبش انقلابی افغانستان

ما وقتی از طریق وب سایت «شورش» با «مائویست های افغانستان» آشنا شدیم و این آشنایی را با یکی از اعضای سابقه دار جنبش در میان گذاشتیم، او با صراحت لهجه، آنان را «بنجل های چپ» خواند. ما ضمن انتقاد، اهانت او را به این جمع، غیر انقلابی دانستیم و به او توضیح دادیم، در روزگاری که روشنفکران کشور یا در خدمت اشغال قرار گرفته اند، یا لب های شان را بخیه زده و بر جنایات اشغالگران، دولت پوشالی و طالبان چشم های شان را می بندند و عده ای خون خلق ما را در این قصر و آن قصر حراج می کنند، هر صدایی که در دفاع از مردم و ضد اشغال بلند شود، باید تقویت گردد. اما این رفیق روزگاردیده، کماکان بر نظرش در مورد «مائویست ها» تأکید می کرد و با ادامه بحث اعلام کرد که اینان خشک های خزیده در جنبش انقلابی هستند و جز کینه توزی با جنبش انقلابی، هیچ افتخار مبارزاتی دیگری در عمر سیاسی شان ندارند؛ همکاری با اینان، توهین و تحقیر به جنبش انقلابی است. ما ضمن احترام به نظر این رفیق، خواستیم به مثابه سازمانی که در میان توده ها حضور داریم، «شورش» را با سهم گیری فعالانه و انقلابی به شورش واقعی تبدیل کنیم. از این رو با ارسال مطالب همکاری خود را با آنان آغاز کردیم، ولی به زودی متوجه شدیم که با یک جمع متکبر، خودخواه و کینه توزی روبرو هستیم که «با آتش کم، دود زیاد بالا می کنند» و ناگزیر همکاری خود را با آنان قطع کردیم، ولی وقتاً فوقتاً اسناد سازمان را برای بلند بردن سطح آگاهی شان به آنان می فرستادیم که به اعتراف خود شان بسا از مطالب آن برای شان قابل استفاده بوده و از آن «لذت» برده اند.

«مائویست ها» که تا چندی پیش از خواندن اعلامیه های ما «لذت» می بردند و می گفتند که «آنها رفقای خوب اند و گام های مثبتی را برداشته اند» یکباره با «سازمان کارگران افغانستان» سر جنبانند که «سازمان انقلابی» «چاکر امپریالیزم و ارتجاع» است و با کینه توزی اتهاماتی را در مورد ما قطار کردند: «دشمنان مارکسیزم، رویزیونیست، بی شرم، وضعیت مضحک داشتن، «دانشمندان»، دارای اغراض بورژوائی، این سازمان در حالیکه حتی از نظر سواد سیاسی و معلومات در حدی نیست که «سازمان» به مفهوم یک تشکل واقعاً طبقاتی (ولی بورژوازی) باشد، جسارت های خنده آور، سبک ساختن تشکل های انقلابی، قلمفرسایی بیهوده، تریبه دیده های دبستان اینجویی سازمان رهایی و سپس آموزشگاه «انجوی رسانه ای»، یک مشت بیهوده گویی، بیسوادی رقت انگیز خود را «گزارش» دادن، مشکل بیسوادی سیاسی - تاریخی داشتن، با این گونه بیهوده گوئی ها خود را مسخره ساختن، رهبران سازمان انقلابی افغانستان قبل از آنکه سواد شانرا تکمیل کنند و یا با مارکسیزم آشنائی حاصل نمایند، سازمان ساخته اند، نوایغ سازمان انقلابی افغانستان، این ها مطالبی اند که فقط آنهائیکه در غار کوه با اصحاب کحف در خواب بوده از آن بی خبر می باشند، دست زدن به مغلطه کاری، تقلید میمون وار از سیاست بازان بورژوائی، اپورتونیزم حيله گر تر و محیلانه تر، خود را به مضحکه رقت آوری مبدل کردن، رهبران فیلسوف سازمان انقلابی افغانستان، حضرات، سر در گریبان بردن، به ریش سازمان تان خندیدن، بیچاره ها، به بستر حل و عقد خزیدن، نیرنگ های «مسلمکی»، چوری و چله تبدیل کردن، استفراغ رهایی، تفاله رهایی، استعداد خارق العاده نویسنده در نفهمیدن ابتدائی ترین مطالب، هراس نداشتن از اینکه افکارش در محراق پوزخند تمسخر آمیز خواننده قرار بگیرد، گستاخ، سمارق ناسیونالیزم خوانین و ملاکین ملیت پشتون، شوئنیزم ارتجاعی، با حقارت سر بر آستان فتودالهای ملیت پشتون ساییدن، حيله گری» و...

با وجود این اتهامات، دشنام، فحش، توهین و تحقیر، «مائویست ها» برخورد شان را «نجیبانه» و «متمدنانه» می دانند و می نویسند: «مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک بین ما کمونیست ها {و} سازمان رهایی {انقلابی} افغانستان چارچوب برخورد نجیبانه و متمدنانه را نشکستاده و سر را به فحاشی و لچکی ای که از ضعف منطق و فقر برهان بر می خیزد، نکشاند.»

ولی، بعد از آنکه این آرنولدهای «مائویست» مورد انتقاد ما قرار گرفتند، یکباره فیگور گرفتند و «چارچوب برخورد نجیبانه و متمدنانه» را شکستند و «سر را به فحاشی و لچکی ای که از ضعف منطق و فقر برهان بر می خیزد» کشاندند. آنان هر چه دشنام و فحش در چینه اخلاق «مائویستی» داشتند، نثار ما کردند و ثابت ساختند که نه «نجیب» هستند و نه هم «متمدن» و «لچک»هایی هستند که ضعف منطق و فقر برهان به آنان اجازه نمی دهد تا انتقادات ما را رد یا پاسخ بگویند و ناگزیر دهن های شان را با فحش آلوده می سازند.

اینان نوشته چند فصله تحت عنوان «سازمان انقلابی افغانستان» را بشناسیم، «مارکسیست یا رومیونیست؟» نشر و در آن تلاش کرده اند تا رخ «فیلسوفانه» خود را به نمایش بگذارند و برای تشریح موضوعات خرد، به خاطر اینکه ما را «بی سواد» ثابت بسازند، به توضیحات کسل کننده ای پناه برده اند. ما چنانچه در بخش نخست نوشتیم، نه خود را «فیلسوف» می دانیم، نه هم «نابغه» و خطور این دو بطور تصادفی در مغز ما، بر شقیقه های تک تک ما عرق سرد جاری خواهد کرد. ولی باید بگوییم که در حدی از سواد سیاسی قرار داریم که داوطلبانه راه مبارزه انقلابی را در پیش گرفته ایم و از آموزگار ما مائوتسه دون آموخته ایم که او چگونه «هر روز به مطالعه می پردازد ولی باز هم احساس رضایت نمی کند. او معمولاً می گوید که این و یا آن موضوع را نمی فهمد و نیاز به مطالعه دارد.» (از مائوتسه دون بیاموزیم» جلد اول منتخب آثار چوئن لای) و همین گونه از رهبر بزرگ پرولتاریا کارل مارکس می آموزیم که «علم، گذرگاه سلطنتی نیست و فقط آنانی می توانند به قتل پر تلالوی آن دست یابند که از خسته کردن خود در کوره راه های سنگلاخی نهراسند.» (سرمایه، جلد اول) لذا، هراسی نداریم که در این کوره راه سنگلاخی بیفتیم، برخیزیم، باز بیفتیم و باز برخیزیم و بالاخره به قتل پر تلالوی آن دست یابیم. هنوز ما در پیچ اول این کوره راه سنگلاخی قرار داریم و تا رسیدن به قتل پر تلالو، فرسنگ ها فاصله داریم و عهد کرده ایم که روزی به آنجا برسیم و رسیدنی هستیم و در این میان منطقاً با «طعنه» و «پیغور» افرادی روبرو می شویم که به نادرست خود را «قتل پر تلالوی علم» فکر می کنند!

در این بخش، تنها به موضوعاتی تماس می گیریم که در بخش اول به حیث «مخرج مشترک» مورد بحث قرار نگرفته است. از اینرو از فصل اول این چرندنامه آغاز می کنیم. در شروع این فصل می خوانیم: «فقط با انتقاد اصولی کمونیستی از مواضع ایدئولوژیک - سیاسی سازمان رهائی و همچنین از گذشته خود، این جدائی می توانست سرآغاز «تعهد مجدد» به جنبش پرولتری افغانستان و جهان به حساب رود.»

این «دیگه» چشم پارگی به توان شش «فراری»ها است! اینان آمده اند تا «تعهد مجدد» ما را محک بزنند! واقعاً که دردناک است! آنانی که با «جوایس» و خدمتگذاران «نید» و «سی آی ای» در یک بستر لمیده بودند و با تبدیل کردن «چله و چوری» «یارانه» شان برای مدتی گسسته بود، دوباره چله و چوری پوشیده با آهنگ «آستا برو»، آهسته آهسته در بستر مشترک قبلی می لولند؛ از «انتقاد اصولی کمونیستی از مواضع ایدئولوژیک - سیاسی» برای دیگران حرف می زنند!! اینان که تا دیروز به حیث «تماشاچیان گنگ» (اعلام جدائی از حزب کمونیست (مائویست) افغانستان) در خدمت «قهرمانان بازسازی پروژه های امپریالیستی» قرار داشتند و بعد به خاطر سهم کمتر از این «پروژه ها» خفه شدند، و اینک دوباره به پای آنان سر می ساینند، به دیگران «تعهد مجدد» می آموزانند!! ما به ایشان می گوییم، اول خود تان شهامت کنید از بستر «نید» و «سی آی ای» و «مجددی» و «پیر سید احمد گیلانی» بیرون بیایید، بعد به حیث انسان هایی دارای افکار ملی، البته نه کمونیستی، حتماً به حرف های تان گوش داده خواهد شد، در غیر آن به حیث خدمه «قهرمانان پروژه های بازسازی استعمارگران و امپریالیست ها» باقی می ماند و خود می دانید که در انقلاب دموکراتیک نوین، با آنانی که در خدمت امپریالیزم قرار دارند، چگونه برخورد می شود.

اینان که با حمایت از «قهرمانان پروژه های بازسازی امپریالیست ها» در خدمت امپریالیست ها قرار دارند، به اندازه ای وقیح هستند که با تمام این پوسیدگی از «قهرمانان خلق» نیز حرف می زنند: «بنا بر این آنهائی که برای رهائی خلق مبارزه می کنند در این رابطه دو

وظیفه حراست گرانه دارند؛ نخست اینکه نگذارند قهرمانان خلق را امپریالیزم و نوکرائش از خلق بگیرند، ثانیاً؛ اینکه نگذارند اپورتونیست ها و رویزیونیست ها قهرمانان طبقات دیگر را بجای قهرمانان خلق بنشانند.» در اینجا ما نمونه دیگری از نفی تعلق طبقاتی شخصیت، به واسطه این سازمان را به گفتگو میگیریم. در یکی از نوشته های سازمان انقلابی که بتاريخ 17 میزان سال 1387 نوشته شده، و «اکرم یاری، مبارز اندیشه و عمل» نام دارد مراجعه میکنیم. در این نوشته چنین میخوانیم: «تاریخ جهان، انقلابیون بی شماری به خود دیده که با رزمیدن در برابر دژ استبداد سر به پای سدر اندیشه نهاده و بر بلندای تاریخ جاودانه گشته اند. قامت بلند مبارزان، نویسندگان، هنرمندان، شاعران و پیشوایان آزادیخواهی که هر یک بر کاروان تپنده ی زمان بیرق برافراشته اند، دریای بیکران خلق ها را چنان هدایت نموده که یا پا به ساحل گذاشته یا چون بخشی از دریا در دل توفان آرمیده اند. سپارتاکوس، حلاج، بولیوار، ژاندارک، ویکتورخارا، محمودی، غبار، بابک، لویز میشل، عبدالرحمان کبریت (بلشویک)، ناظم حکمت، برشت، زویا، ملالی میوندی و دیگران از آنانی بوده اند که با شمشیر، قلم و زبان در راه آزادی انسان رزمیده اند. ... باتمام احترام به نویسنده این مقاله خدمت شان باید عرض کنیم که این پیکره بلادرنگ مقالات "روز جشن استقلال متعلمین مدارس متوسطه" را بیاد آدم می آورد. وقتی به محتوای مقاله دقت میکنیم بلادرنگ به استعداد خارق العاده نویسنده در تفهیمیدن ابتدائی ترین مطالب مرحبا میگویم (همی گوئیم). نویسنده از این هیچ هراسی ندارد که افکارش در محراق پوزخند تمسخرآمیز خواننده قرار بگیرد و همین گستاخی است که او میتواند "ملالی میوندی" و "ژاندارک" را با سپارتاکوس (اسپارتاکوس) در یک ردیف قرار دهد و هر دو را همسان "انقلابیون" و مبارزانی بخواند که "با رزمیدن در برابر دژ استبداد سر به پای سدر اندیشه نهاده و بر بلندای تاریخ جاودانه گشته اند!"

دیده می شود که «مائویست های» بدل، برداشت نادرستی از خلق دارند و آن را با طبقه کارگر خلط می کنند. باید به آنان گفت که وقتی از خلق صحبت می شود، منظور تنها پرولتاریا نیست (که آن را فقط به «قهرمانان استثمار شوندهگان و غیر استثمار شوندهگان» تحدید می کنید) بلکه در حال حاضر طبقات پرولتاریا، دهقان و خرده بورژوا در کشورهایی نظیر کشور ما جزئی از خلق به شمار می روند. اگر خلاصه کنیم باید بگوییم که هدف از قهرمانان خلق، قهرمانان استثمار شوندهگان به اضافه قهرمانان استقلال طلبان می باشد. هر کسی که چه ضد استثمار و چه هم ضد استعمار بخشی از مبارزه را هدایت کرده باشد، قهرمان خلق به شمار می رود. سپارتاکوس، حلاج، بولیوار، ژاندارک، ویکتور خارا، محمودی، غبار، بابک، لویز میشل، عبدالرحمن کبریت (بلشویک)، ناظم حکمت، برشت، زویا، ملالی میوند و... از جمله کسانی هستند که یا علیه استثمار رزمیده اند و یا هم ضد استعمار، لذا قهرمانان خلق به شمار می روند. (البته به «مائویست ها» باید خاطر نشان سازیم که لومومبا را به نادرست در جمع زنان قید کرده اند، زیرا پاتریس لومومبا، مرد بود نه زن)!

به نظر ما رزمیدن در راه آزادی انسان، شامل رزمیدن علیه استعمار و استثمار می شود. این تنها تروتسکیست ها هستند که به بهانه های گوناگون، تنها از مبارزه علیه استثمار، آنهم به سطح جهانی صحبت می کنند. باری «شبه تروتسکیست های وطنی» به همین منظور بر «سازمان انقلابی» تاختند و شعار ما مبنی بر «مبارزه برای استقلال، وظیفه مبرم چپ انقلابی است» را به سخره گرفتند. اکنون «مائویست ها» قدم بر قدم آنان گذاشته، فقط از «قهرمانان استثمار شوندهگان و غیر استثمار شوندهگان» صحبت می کنند که خود نفی مبارزه استقلال طلبانه و تبلیغ انقیاد طلبی است.

«مائویست ها» به خوبی می دانند که بحث ما در مورد «قهرمانان خلق» درست و منطقی است، ولی درد ایشان جای دیگری نهفته است. اینان با دیدن نام «ملالی میوندی» پت می کشند و هیچ شرم نمی کنند که با فرشته حضرتی عروسک شورای نظار همونا شوند، لذا می نویسند: «آیا برای این سازمان تفاوتی میان قهرمانان استثمار شوندهگان و غیر استثمار شوندهگان وجود دارد؟ نه. خود مقایسه کنید!

ملالی سراینده لندی و عبدالرحمن محمودی فقید! ملالی و برتولت برشت! ملالی و ناظم حکمت! ملالی و غلام محمد غبار مورخ بزرگ افغانستان! چه چیزی ملالی میوندی با عبدالرحمن محمودی فقید و غبار مورخ خردمند کشور قابل مقایسه است؟»

«مائویست ها» با تمام خودنمایی «فیلسوفانه»، به دیالکتیک باور ندارند. اینان برتولت برشت جامعه آلمان را می خواهند با ملالی میوند جامعه فیودالی افغانستان مقایسه کنند و از اینکه ملالی میوند مثل برتولت برشت نبوده، لذا اعلام می کنند که او قهرمان خلق افغانستان بوده نمی تواند. اینان می خواهند ملالی میوند را با ناظم حکمت جامعه ترکیه به مقایسه بگیرند و از اینکه ملالی میوند نمی توانسته مثل ناظم حکمت شعرهای خوب ضد استعمار و استعمار بسراید، پس قهرمان خلق ما بوده نمی تواند. اینان باید بدانند که افغانستان و آلمان دو کشور مختلف و متفاوت هستند، و منطقاً قهرمانان هر کشور محصول شرایط زیست همان کشور اند که هر کدام نقش بخصوص خود را در شرایط معین زمانی ایفاء می کنند. اگر از این نوع بررسی فاصله بگیریم، در افغانستانی که علیه امپراتوری های گوناگون به مصاف مبارزه رفته است، به سختی می توان قهرمانانی از نوع سپارتاکوس و چه گوارا و لویز میشل و... سراغ کرد، پس به حکم «مائویست ها» با کشوری روبرو هستیم که با تأسف خلق آن قهرمان نیست تا قهرمانان خلق زاده شوند!!!

جالب است که عقده ضد ملالی میوند نزد «مائویست ها» به اندازه ای قوی است که حاضر هستند دست به تحریف تاریخ بزنند: «... آنچه ثابت است اینست که زن در جامعه فتودالی در نیمه دوم قرن نوزدهم افغانستان بطور عام و کندهار و هلمند بطور خاص اجازه نداشتند که از منزل خارج شوند. و چنین اجازه ای را حتی تا امروز در حوض مدد، ناگان، میوند، زمینداور لوی مانده، شورکین، قلعه گز، نوزاد و... غیره ندارند. مضاف بر این سیه روزی ای که زنان کشور ما در سراسر کشور دارند این حقیقت را به هیچ صورتی نمی توان پنهان کرد که در نیمه دوم قرن 19 زنان آنچنان در چار دیواری منزل محصور بودند که به مشکل می توانستند فرق بین استعمار، تجاوز و اشغالگری را درک کنند و به اجبار انسان در زمان استعمار در دفاع از وطن، آزادی و حراست از توأمیت ارضی خود آگاه شوند...»

غبار، مورخ فرزانه کشور ما می نویسد: «در این جنگ مشهور که پشت حکومت انگلیس را در هند به لرزه درآورد زنان افغانی هم شرکت کرده بودند.» که با این، توضیح می دهد که زنان افغان «فرق بین استعمار، تجاوز و اشغالگری را درک» می کردند. حال بر «مائویست ها» است که خط بینی کشیده و اعلام کنند که تحریف کنندگان بد تاریخ کشور هستند و اگر چنین نمی کنند، ناچار باید غبار را تحریف کننده تاریخ بخوانند. (از «مائویست ها» بعید هم نیست، به زودی به خاطر عقده ضد ملالی و در مجموع خلق پشتون، غبار را تحریف کننده تاریخ اعلام خواهند کرد!)

اما اگر قرار باشد از رهگذر طبقاتی به افراد فوق الذکر نظری بیاندازیم، آیا پرسیده می توانیم که «مائویست ها»، میرغلام محمد غبار را نماینده کدام طبقه می دانند؟ وقتی غبار از رهبران درجه یک «حزب وطن» از دموکراسی صحبت می کند، آیا «مائویست ها» گفته می توانند که منظور او از دموکراسی چیست، دموکراسی بورژوازی یا دموکراسی پرولتری؟ و وقتی می نویسند که «چه چیزی ملالی میوندی با... غبار مورخ خردمند کشور قابل مقایسه است؟» آیا پرسیده می توانیم که بر اساس اینکه «در جامعه طبقاتی هر فرد به مثابه عضوی از یک طبقه معین زندگی می کند و هیچ فکر و اندیشه ای نیست که بر آن مهر طبقاتی نخورده باشد.» (درباره پراتیک، مائوتسه دون) مرحوم غبار، فکر و اندیشه کدام طبقه را انعکاس می داد و همین گونه ملالی میوند؟ آیا شرافتمندانه و صادقانه است که از این میان فقط «ملالی میوندی» را انعکاس دهنده فکر و اندیشه «خوانین و فتودالان پشتون» بخوانیم، و غبار را انعکاس دهنده فکر و اندیشه پرولتری؟؟

و چرا نباید «ژاندارک» را که به وسیله استعمار انگلیس زنده در آتش سوخت، قهرمان مبارزه علیه استعمار انگلیسی نخواند؟ آیا شرافتمندانه است که مبارزه ژاندارک را فقط به این خاطر که به وسیله «حزب کمونیست» رهبری نشده است، در خدمت استعمارگران خواند و خود او را قهرمان مردم در مبارزه علیه انگلیس نخواند؟ همین گونه، برای لحظه ای فرض می کنیم که کسی به نام ملالی میوند

وجود فزیک‌ی نداشته و تنها اسطوره مبارزه خلق علیه استعمار انگلیسی بوده است. چرا باید او را به خاطر اینکه فریادش به وسیله پرولتاریا و حزب او سازماندهی نشده است، مرتجع خواند؟ مگر بررسی دیالکتیکی تاریخ همین است؟؟ مگر این بررسی بر پایه های ماتریالیزم تاریخی استوار است؟؟ اگر بررسی دیالکتیکی تاریخ را به فراموشی بسپاریم و بررسی های خود را بر بنیاد ماتریالیزم تاریخی به پیش نبریم، به هیچ صورت حق نداریم از «سپارتاکوس» نیز به دفاع برخیزیم، زیرا او نماینده طبقه برده ها بود، نه پرولتاریا؛ نماینده طبقه ای به شدت ارتجاعی نسبت به پرولتاریا.

وقتی می نویسید که «او (سپارتاکوس) شکست خورد و بررسی علمی - تاریخی نیز تصدیق میکند که شکست او حتمی بود، زیرا دنیای بدون برده از آن زمان هزاران سال فاصله داشت و بدون یک حزب کمونیست هرگز نمیتوان به جنگ طبقات رفت و جهان بدون استثمارگر و استثمارشونده را به وجود آورد.» پس بر اساس حکم تان باید به سپارتاکوس فریاد بزنیم: حیف زندگی و مبارزه ات! چرا منتظر نماندی تا «مائویست های شورشی» پس از تناول یک پیزای فامیلی و پرتاب یک آروغ «مائویستی»، «حزب کمونیست واقعی» را ایجاد می کردند و بعد می آمدی زیر بیرق این «شورشی»ها به «نبرد خلق» آغاز می کردی تا امروز «جهان بدون استثمارگر و استثمارشونده» می داشتیم!!

اما چه کنیم، حرکت تکاملی تاریخ به دل «شورشی ها» به پیش نمی رود. بررسی دیالکتیکی تاریخ نشان می دهد که مبارزه انسان ها برای رهایی از جور و ستم طبقاتی، استعمار و استثمار، تاریخ طولانی دارد و نتیجه مبارزه جوامع مختلف طبقاتی بوده است. هر گامی که برای این مبارزه گذاشته شده است، حرکتی به پیش همان زمان محسوب می شود. اگر ملالی میوند را امروز در جمله قهرمانان خلق به حساب می آوریم، اعتراض او به استعمار است؛ چیزی که امروز شدیدتر نسبت به گذشته شاهد آن هستیم. در کشوری که چکمه های خونین استعمار به شمول امپریالیزم انگلیس، مام میهن را لگدمال می کند، ما باید قهرمانانی را که علیه استعمار رزمیده اند و فریاد شده اند، زنده نگه داریم، بخصوص اگر در این میان با قهرمانان زن روبرو می شویم، وظیفه انقلابی ماست که با در نظر داشت برخورد هیستریک و جنایتبار امروز امپریالیست ها و فاشیست های دینی به شمول جهادی ها و طالبان نسبت به زنان، آنان را به حیث سمبول های استقلال و آزادی تبلیغ کنیم.

«مائویست ها» احتمالاً این را به خوبی می دانند، ولی چون به بیماری مزمن تعصب مبتلا اند، لذا از مدتها به این طرف علیه «ستمگری پشتون ها» اعلام جهاد کرده اند، که در این میان باید ملالی میوند را نیز هدف قرار می دادند، و به این خاطر می نویسند: «هنوز موثق نیست که ملالی میوندی وجود خارجی و عینی داشته یا نه؟ اینکه چند لندی ضد تجاوز بیگانه تحت تاثیر عبدالحی حبیبی در صحنه آکادمیک و گل محمد مومند در عرصه سیاست به این نام که گویا زنی از میوند بوده، نسبت داده میشود موضوعی است که تحقیقات آینده حتما صحت و سقم آنرا تثبیت خواهد کرد.»

باز هم برای لحظه ای فرض می کنیم که «ملالی میوندی» وجود فزیک‌ی نداشته و اسطوره ای است که علیه استعمار و استثمارگران از طرف این یا آن، خلق شده است. آیا «مائویست ها» گفته می توانند که این اسطوره یک اسطوره انقلابی است یا ضد انقلابی؟ آیا کمونیست ها باید این اسطوره ضد استعمار را در شرایط کنونی تبلیغ کنند یا خیر؟ آیا این اسطوره در ادبیات انقلابی و چپ باید جای داشته باشد یا نه؟ «مائویست ها» شاید با ما هم نظر باشند، ولی چنانچه گفتیم، بیماری حاد و مزمن تعصب، آنان را به یاوه گویی می کشاند.

«مائویست ها» وقتی با ما هستند، بر ملالی میوند خشمگین می شوند، ولی وقتی با دیگران هستند، باور دارند که ملالی میوند وجود فزیک‌ی داشته و لندی آن نیز جزئی از ادبیات انقلابی ضد استعمار است و این را با اطمینان به «احزاب کمونیست»، «کمونیست های رزمجو» و «کارگران انقلابی» گزارش می کنند. «شورشی ها» در باره نشستی که در آن «احزاب کمونیست انقلابی» و «کمونیست های

رزمجو» حضور دارند و از «کارگران» و «متحدین انقلابی پرولتری» صحبت می شود، می نویسند که در این نشست «آنچه بیشتر از هر چیز دیگر جلب توجه می کرد شرکت مبارزین و کمونیست های انقلابی از کشورهای مانند فلپین، هند، نیپال، اندونیزیا، سریلانکا، مالیزیا، بنگله دیش، ایتوبی، انگلستان، آلمان، بلجیم، هالند، فرانسه، افغانستان، ترکیه و چین بودند»، «فرار انگلیس ها در میوند و ترجمه این لندی: که په میوند کی شهید نشوی - خدای زولالیه بی ننگی ته دی ساتینه برای دختران جوان اروپائی خیلی هیجان انگیز بود.» (در اروپا چه می گذرد؟ کمیته همبستگی با خلق افغانستان - سایت شورش)

آیا «شورشی ها» گفته می توانند که چرا این لندی را که «ساخته و پرداخته عبدالحی حبیبی» است در نشستی استفاده کرده اند که در آن کمونیست ها حضور دارند؟ از دو حالت بیرون نیست: یا «ملالی میوندی» و لندی آن نماد مبارزه خلق ما علیه استعمارگران است و اینان تلاش کرده اند تا برای کمونیست های گردآمده پیام بدهند که خلق افغانستان، زنان قهرمانی در مبارزه علیه استعمار داشته اند که به حق «برای دختران جوان اروپائی خیلی هیجان انگیز» بوده و یا اینکه تبلیغ برای ملالی میوند «همان سمارق ناسیونالیزم خوانین و ملاکین ملیت پشتون» است «که در چمن "چپ مترقی" روئیده...» است و ایشان ما را متهم به آن می کنند؟ «شورشی ها» باید یکی را انتخاب کنند.

وقتی «شورش»، لندی ملالی میوند را در نشستی دکلمه می کند که کمونیست ها از کشورهای مختلف در آن حضور دارند، آیا اجازه داریم بگوییم که «رهبر گرانمایه» «شورش» «در قبال اینکه چه کسی به چه طبقات تعلق دارد و چه کار را انجام داده است، احساس مسئولیت نمیکند» که «این رویونیزم است. نفی تعلقات طبقاتی اعمال سیاسی افراد مشخص ترین تبارز رویونیزم است؟» آیا حق داریم بگوییم که «شورش» با تبلیغ برای ملالی میوند «هیچ هراسی ندارد که افکارش در محراق پوزخند تمسخر آمیز» کمونیست های شرکت کننده قرار خواهد گرفت؟؟!

اگر بیچاره های «مائویست» ما را به خاطر اینکه جایی از «ملالی میوندی» در کنار دیگران نام برده ایم، متهم به «نفی تعلق طبقاتی شخصیت» می کنند و می نویسند که «آیا برای این سازمان تفاوتی بین قهرمانانان استثمارشوندگان و غیراستثمارشوندگان وجود دارد؟ نه. خود مقایسه کنید! ملالی سراینده لندی و عبدالرحمن محمودی فقید! ملالی و برتولت برشت! ملالی و ناظم حکمت! ملالی و غلام محمدغبار مورخ بزرگ افغانستان! چه چیزی ملالی میوندی با عبدالرحمن محمودی فقید و غبار مورخ خردمند کشور قابل مقایسه است؟» ما متقابلاً از عالی جنابان و مفکران «تعلق طبقاتی» می پرسیم: چه چیز «یوگون» با «حزب کمونیست چین» قابل مقایسه است که مائوتسه دون از آن در جلسه اختتامیه هفتمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین با این ادبیات نقل می کند: «یوگون پس از رد نظر نادرست جی سو، بدون کوچکترین تزلزلی هر روز همچنان به کوه کنی ادامه داد. سرانجام خداوند بر سر رحم آمد و دو فرشته به زمین فرستاد که آن دو کوه را به دوش گرفتند و به جای دیگر حمل کردند. در حال حاضر بر گرده خلق چین دو کوه عظیم سنگینی می کند که یکی از آنها امپریالیزم و دیگری فئودالیزم نام دارد. حزب کمونیست چین دیرباز است که مصمم به از جا کردن این دو کوه گردیده. ما باید پیگیر باشیم، ما باید بطور خستگی ناپذیر کار کنیم، ما دل خدا را هم به دست خواهیم آورد. ولی این خدا کس دیگری جز توده های وسیع مردم چین نیست.»

چرا مائوتسه دون در مقابل کمونیست های انقلابی چین که «شورشی ها» به بند بوت سرباز عادی آنان هم نمی رسند، از «یوگون»، از «رحم خدا» و «دو فرشته» صحبت می کند، تا ثابت سازد که با پشتکار و قاطعیت و تصمیم و با توده های وسیع ملیونی می توان به پیروزی رسید؟ چرا او برای این همه کمونیست ده ها نقل قول مارکس، انگلس، لنین و ستالین را قطار نکرده است و از «یوگونی» صحبت می کند که به «رحم خداوند» و «فرشته ها» باور دارد؟ آیا او نمی توانست ده ها، چه که صدها نمونه از کارل مارکس، انگلس، لنین و ستالین بیاورد تا نشان دهد که چگونه آنان کوه ها را از پیش روی خود برداشتند؟ وقتی او پیش



کمونیست های انقلابی، آنهم در بزرگترین جلسه کمونیست ها که مطمئناً با عکس های مارکس، انگلس، لنین و ستالین مزین بوده، از «یوگون»، مردی که ایده آلیست و به ماورالطبیعه باور داشته، صحبت می کند، آیا به «نفی تعلق طبقاتی شخصیت» می پردازد؟ «مائویست ها»ی ما فقط شنیده اند که علی آباد شهر است!!!

فصل دوم چرندنامه «مائویستی» را پی می گیریم. در این بخش بر زبان انجویی، سواد و معلومات سازمان انقلابی افغانستان، خلط مقام رهبران پرولتاریا با عناصر بورژوازی، نقش رهبران و توده ها صحبت شده است که به پرچانگی های میان تهی می ماند تا یک بحث منطقی و جدی. ما قبلاً بر موضوعاتی از این فصل تماس گرفته ایم و تنها به دو مسئله آن اشاره هایی می کنیم.

«مائویست ها» می نویسند: «بد نیست بنیم {بنیم} که "سازمان انقلابی افغانستان" چه برخوردی به هويت طبقاتی انسانهای معروف دارند {دارد}. در نوشته ای که آنها بجا جهت نشر فرستاده بودند و عنوان "اکرم یاری مبارز اندیشه و عمل" را حمل میکند این جملات را می خوانیم: «بعد از تدوین علم مارکسیزم که مبارزه رنگ خونین طبقاتی به خود گرفت، رهبران و پیشوایانی چون مارکس، انگلس، لنین، ستالین، مائو، هوشی مین، روزا لوکزامبورک، جیپ، چوین لای، چه گوارا و صدها قهرمان دیگر کمونیست پا به عرصه ی پیکار نهادند و بنیاد سرمایه را به لرزه درآوردند. این رهبران با این که خود را قطره ای از دریای بیکران توده ها می دانستند و در پیشاپیش همه دار و ساطور را پذیرا می گشتند، لابد نقش شان نسبت به قطره های دیگر متباز و ارزنده تر بوده است. به این خاطر این حکم فلسفه ی مارکسیزم که نقش رهبران در پیشرفت انقلاب "شرط" و فقط بر گند یا تند نمودن حرکت پدیده ها اثرگذار است و نقش توده ها "اساس" حرکت می باشد، در پراتیک به اثبات رساندند. پیشوایان کبیر این اندیشه با این که از یاد نبردند که سکاندار اند، با پیروی اصل فوق این را هم فراموش نکردند که به جای همه نباید بیانداشند و این دریای شناور توده هاست که برای پیشتازی، آنان را آفریده است. این رهبران اصل ارزنده ی "آموختن و آموختاندن" را سرمشق زندگی قرار داده و به آنچه علم مارکسیزم حکم نموده، عمل کرده اند.»

«نوابخ سازمان انقلابی افغانستان» مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائو، را با هوجی مین، جیپ، چوین لائی و چه گوارا در یک ردیف قرار میدهند و "صدها قهرمان دیگر کمونیست" را به اینها علاوه میکنند که "پا به عرصه ی پیکار" گذارده" و بنیاد سرمایه را به لرزه درآوردند! این رویونیزم است. زیرا هیچکس نمیتواند تصور کند که رهبران سازمان انقلابی افغانستان تا حدی بیسواد باشند که تفاوت بین مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائو را با افرادی مانند جنرال جیپ، چه گوارا، و هوشی مین ندانند {ندانند}».

ما از روده درازی های «مائویستی» اینان می گذریم و به اصل بحث می پردازیم. اگر ما به تفاوت میان مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون با سایر انقلابیون و کمونیست ها آگاه نمی بودیم، خود را تنها مارکسیست - لنینیست، مائو تسه دون اندیشه نمی خواندیم و حتماً هوجیمینیزم، جیپیزم، چوین لایزم و چه گوارایزم و ده ها ایزم دیگر را در پشت آنها قطار می کردیم که ناگزیر بودیم یکی را عمده، دیگری را غیر عمده، یکی را به تاریخ و دیگری را به جغرافیه حواله می کردیم!!

مگر وقتی ما از کلاسیکران مارکسیزم و رهبران پرولتاریای جهان صحبت کرده ایم، می توانید نمونه بیاورید که در کنار مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون از افراد دیگری نیز نام برده باشیم؟ وقتی صحبت ما بطور عام در مورد رهبران و پیشوایان کمونیست است، چرا نباید حق داشته باشیم از سایر رهبران و آنانی که در لرزاندن بنیاد سرمایه نقش داشته اند، نام ببریم؟ مگر شما باور دارید که جز مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائو تسه دون، هیچ رهبر و کمونیستی را نمی توان یافت که با کار و تلاشش، با مبارزه و پیکارش، بنیاد سرمایه را بلرزاند؟ آیا با این حکم ارتجاعی، به تکامل تاریخ فرمان «ایست» نمی دهید؟!!!

ما باور داریم که مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون از رهبران پرولتاریای جهان و کلاسیکران علم مارکسیزم اند، و هوجی مین، روزا لوکزامبورک، جیپ، چوین لای و چه گوارا به حیث رهبرانی مطرح اند که در شرایط معین زمانی پا به عرصه پیکار

و مبارزه نهادند و بنیاد سرمایه را به لرزه درآوردند و نقش شان نسبت به قطره های دیگر متبازتر و ارزنده تر بوده است. بیایید بطور نمونه هوچی مین را در نظر می گیریم و از «مائویست ها» می پرسیم که مبارزه هوچی مین علیه امپریالیزم فرانسه، یا نهادن به عرصه پیکار بود یا نه؟ آیا این پیکار، بنیاد سرمایه را لرزاند یا نه؟ آیا مبارزه هوچی مین علیه اشغالگران امریکایی، یا نهادن به عرصه پیکار بود یا نه؟ آیا این پیکار که با شکست امپریالیزم امریکا تمام شد، بنیاد سرمایه را لرزاند یا نه؟ آیا رهایی خلق زحمتکش ویتنام از زیر یوغ امپریالیست های فرانسوی و امریکایی، اگر از یک طرف رهایی خلق ها بود، از طرف دیگر به معنی لرزاندن و شکست سرمایه بود یا نه؟ همین گونه، مبارزه چه گوارا، یا نهادن به عرصه پیکار بود یا نه؟ و اگر بود، آیا این پیکار بنیاد سرمایه را لرزاند یا نه؟ کشتن چه گوارا به وسیله سی آی ای و عمال آن در بولیویا اگر از همین «لرزیدن بنیاد سرمایه» آب نمی خورد، پس چه بود که با بیرحمی تمام او را کشتند؟

وقتی ما نوشتیم که «رهبران و پیشوایانی چون مارکس، انگلس، لنین، ستالین، مائو، هوشی مین، روزا لوکزامبورک، جیاب، چوین لای، چه گوارا و صدها قهرمان دیگر کمونیست یا به عرصه ی پیکار نهادند و بنیاد سرمایه را به لرزه درآوردند»، «مائویست های» جعلی نوشتند: «رهبران سازمان رهائی {سازمان انقلابی} از این تفاوت ها بی خبر نیستند و بی دلیل هم به این مغالطه کاری دست نمی زنند. آنها این مغالطه کاری را آگاهانه و به دلایل سیاسی انجام میدهند. یکی از این دلایل اینست که هر قدر تفاوت مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون با افرادی مانند جیاب، هوشی مین، چوئین لای، چه گوارا و "صدهای دیگر" که آنها میگویند، زایل گردد، بهمان اندازه سردرگمی سیاسی اوج گرفته و وضاحت خط و تفسیر درست ایدئولوژی به عمل از اهمیت می افتد.»

به دو دیده! وقتی ما در کنار نام رهبران پرولتاریای جهان، از رهبرانی یاد کردیم که در لرزاندن بنیاد سرمایه نقش داشته اند، به زعم شما شدید رویزیونیست! آیا «مائویست ها» گفته می توانند که وقتی ستالین در کنار نام لنین، از گالیه و داروین نام می برد، «رویزیونیست» است یا خیر؟ ستالین می گوید: «علم در دوران سیر تکاملی خود افراد شجاع زیادی را می شناسد که با وجود انواع موانع و علیرغم همه چیز توانسته اند کهنه را بشکنند و نو را ایجاد کنند. این مردان علم از قبیل گالیه، داروین و بسیاری دیگر مشهور عامه اند. و من می خواستم در مورد یکی از این بزرگان عالم علم که در عین حال بزرگترین مرد عصر حاضر است سخن بگویم. منظور من لنین معلم ما و مربی ما است.»

وقتی ما در کنار نام رهبران پرولتاریا، نام سائر رهبران را نوشتیم که پا به عرصه پیکار نهادند و بنیاد سرمایه را لرزاندند، «مائویست ها» آنرا مغالطه کاری خواندند. آیا وقتی ستالین در کنار نام لنین، از «رفیق استاخانف» (یکی از معدنچیان حوزه دُن) و «رفیق پاپانین» (محقق قطب شمال) یاد می کند و می گوید «چه کسی می تواند انکار کند که استاخانف و پاپانین نوآوران علم و مردان علم پیشرو ما می باشند؟» و بعد با شعار «به سلامتی مردان علم پیشرو!، در راه لنین و لنینیسم!، به سلامتی استاخانف و استاخانویست ها!، به سلامتی پاپانین و پاپانینیست ها!» سخنرانی اش را به پایان می برد؛ مغالطه کاری کرده است یا خیر؟

آیا وقتی مائوتسه دون در مورد شیوه تبلیغات، ضمن تذکر شیوه تبلیغاتی لنین، از کنفوسیوس هم نقل می کند که توصیه می کرد «دو بار فکر کنید»، چرا نباید به قول شما «رویزیونیست» نباشد، زیرا «هر قدر تفاوت» لنین «با افرادی مانند» کنفوسیوس، «زایل گردد، بهمان اندازه سردرگمی سیاسی اوج گرفته و وضاحت خط و تفسیر درست ایدئولوژی به عمل از اهمیت می افتد.» آیا مائوتسه دون واقعاً می خواسته با ذکر شیوه تبلیغی لنین و آوردن توصیه کنفوسیوس این دو را همسان نشان دهد؟

«مائویست ها» باید بدانند که طرح سؤالات از طرف ما، به معنی این نیست که ما منتظر پاسخ ایشان هستیم. اینان، اولاً: از آن توانایی و لیاقت و سواد سیاسی برخوردار نیستند که پاسخ داده بتوانند؛ ثانیاً: اینان بویی از مارکسیزم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون نبرده اند تا حرف های ما را بفهمند؛ ثالثاً: اینان «مائویست های» جعلی و بدلی هستند که وظایف معین با کودهای معین را پیش می برند و

انتظار یک بحث معقول مارکسیستی از ایشان بعید به نظر می رسد. ولی ما برای اینکه، چنانچه در بخش های قبلی تذکر دادیم، نقاب «مائویتی» شان را پاره نموده و به دشمنان جنبش انقلابی افغانستان حالی ساخته باشیم که خسک های «سرخ» شان را گیر کرده ایم، به چرندگویی شان می پردازیم.

موضوع دیگر فصل دوم که اهمیت دارد بر آن مکث کنیم، مسئله رهبران و توده ها است. ما نوشتیم: «این رهبران با این که خود را قطره ای از دریای بیکران توده ها می دانستند و در پیشاپیش همه دار و ساطور را پذیرا می گشتند، لابد نقش شان نسبت به قطره های دیگر متباز و ارزنده تر بوده است... نقش رهبران در پیشرفت انقلاب «شرط» و فقط بر گند یا تند نمودن حرکت پدیده ها اثرگذار است و نقش توده ها «اساس» حرکت میباشد...»

«فیلسوف های» «مائویست» پس از خواندن این پاراگراف به غیظ آمده، نوشتند: «با این وصف معلوم نیست که رهبران سازمان انقلابی افغانستان» در کجای فلسفه مارکسیستی دیده اند که گفته باشد رهبر در جریان انقلاب "شرط" است؟ و آنهم چه شرطی که "فقط بر گند یا تند نمودن حرکت پدیده ها اثرگذار میباشد!"

«مائویست ها» چون تصمیم گرفته اند چرندیات عرضه کنند، متوجه نیستند در تعریفی که از «شرط» ارائه می کنند، حرف های ما را تأیید می کنند: «در فیزیک و آنگونه که انگلس در انتی دیورینگ بر آن تماس میگیرد، عبارت از وجود آن الزامات و محدودیت هائی است که بدون آنها هرگز نمیتوان به هستی فیزیکی موجودات بشکل کنونی آن اصلا فکر کرد. مثلاً: برای بخار ساختن آب وجود حرارت و فشار اتمسفر "شرط" است... دیالکتیک میگوید که "شرایط داخلی اساس تحول و شرایط خارجی، شرط تحول است".»

در اینجا باید از «مائویست های» «فیلسوف» بپرسیم که میان رهبران و توده ها، کدام یک اساس و کدام آن شرط است؟ مطمئناً موافقید که توده ها «اساس» و رهبران «شرط» اند، زیرا این توده ها هستند که محرک چرخ انقلاب هستند (اساس تحول، توده ها هستند)، اما رهبران که با حضور شان در میان توده ها، آنان را برای حرکت در آوردن مطلوب چرخ رهنمایی و کمک می کنند (عبارت از وجود آن الزامات و محدودیت هائی است که بدون آنها هرگز توده ها نمی توانند چرخ را به شکل مطلوب به حرکت بیاورند - شرط تحول). این حضور وقتی مفید و مثمر واقع می شود که رهبران در میان توده ها باشند. اگر رهبر ورزیده، دانا، فداکار و منضبط باشد، چرخ انقلاب را سریعتر، مطمئن تر و پایدارتر به حرکت می آورد و اگر رهبر (مثلاً از جنس «مائویست» ها) نادان، جاهل، حراف، متعصب، حیل گر، مکار و ناصادق باشد، حتی اگر به جای هالند، در میان توده ها هم حضور داشته باشد، این چرخ را نه تنها به جلو برده نمی تواند، بلکه آنرا با پوکی و با هدایات و اوامر نادرست، تکه تکه خواهد کرد. پس از آن که رهبر نادان و حراف، چرخ را تکه تکه می کند، توده ها (اساس)، او را در بهترین حالتش از گوش هایش گرفته دور می اندازند و رهبر دیگری پرورش می دهند که این چرخ را ترمیم و دوباره به حرکت بیاورد و به این گونه رابطه دیالکتیکی «اساس» و «شرط» تأمین می شود.

اما اینکه ما در کجا دیده ایم که «رهبر در جریان انقلاب (البته ما پیشرفت انقلاب نوشته ایم) «شرط» است؟ و آنهم چه شرطی که «فقط بر کند یا تند نمودن حرکت پدیده ها اثر گذار می باشد»، «مائویست ها» می داند، ولی برای اینکه ما را به زعم خود «اپورتونیست» به اثبات برسانند، خود را به نادانی و حماقت می زنند. ما به حیث شاگردان علم مارکسیزم «مائویست ها» تکرار می کنیم به حیث شاگردان علم مارکسیزم (مدتها قبل این را در کتاب مقدماتی و خوب «از کمون تا کمونیزم» خوانده بودیم: «بعضی نیز توسعه و تکامل جامعه را تنها معلول اراده شخصیت های برجسته (قهرمانان، سرداران بزرگ و غیره) می دانند. طوری که تجارب تاریخی و علم ثابت می کند این شخصیت ها در حقیقت امر می توانند وقوع جریانات تاریخی را تسریع نموده مانند - لنین در اتحاد شوروی - یا آنها را به تعویق اندازند - مانند هیتلر در آلمان و شاه خاین در ایران - ولی هرگز قادر به تغییر جریان توسعه و تکامل جامعه نیستند.»

بعد که توانستیم «تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی» را درک کنیم، در آن خواندیم که «پلخانف سومین نظریه اساسی و خطای ناردنیک ها را در موضوع نقش اصلی «قهرمانان» و اشخاص برجسته و اندیشه های آنان در رشد اجتماعی و ناچیزی نقش توده ها، «عوام الناس»، ملت، طبقات را نیز مردود و باطل ساخت. پلخانف ناردنیک ها را به ایده الیزم متهم می کرد و مدلل می نمود که حق به جانب ایده الیزم نیست بلکه حق با ماتریالیزم مارکس و انگلس می باشد.

پلخانف نقطه نظر ماتریالیزم مارکسیستی را رشد داد و توجیه کرد. موافق نظریه ماتریالیزم مارکسیستی، پلخانف ثابت کرد که تکامل جامعه را سرانجام خواهش ها و اندیشه های برجستگان تعیین نمی کند بلکه رشد شرائط مادی حیات جامعه، تغییرات در طرز تولید وسائل معیشت که برای حیات جامعه ضروری است، تغییر روابط موجوده بین طبقات در رشته تولید وسائل معیشت و مبارزه طبقات برای نقش و موقعیت خود در رشته تولید و تقسیم وسائل معیشت است که آن را تعیین می کند. وضعیت اجتماعی و اقتصادی اشخاص را اندیشه ها معین نمی کند بلکه وضعیت اجتماعی و اقتصادی افراد است که اندیشه های آنان را پدید می آورد. برجستگان، اگر اندیشه و خواهشی بر ضد رشد اقتصادی جامعه و بر خلاف احتیاجات طبقه پیشرو داشته باشند، ممکن است بدل به هیچ گردند و برعکس این افراد، اگر اندیشه و خواهشی موافق با ضروریات رشد اقتصادی جامعه و احتیاجات طبقه پیشرو داشته باشند، حقیقتاً اشخاص برجسته ای شوند.

... این قهرمانان نیستند که تاریخ را می سازند بلکه تاریخ است که قهرمان می سازد. بنا بر این قهرمانان ملت را ایجاد نمی کنند بلکه ملت قهرمانها را به وجود می آورد و تاریخ را به جلو می راند. قهرمانان و اشخاص برجسته فقط تا آنجا می توانند در حیات جامعه دارای نقش مهمی باشند که به شرائط رشد جامعه به درستی پی برده و چگونگی تغییر و اصلاح این شرائط را درک کنند. قهرمانان و اشخاص برجسته هر گاه به شرایط ترقی جامعه به درستی پی نبرند و خود را «سازندگان» تاریخ پندارند و در قبال احتیاجات تاریخی جامعه گردن کشی کنند به وضع اشخاص مضحک ناکام و بی ثمری دچار گردند.

همه می دانند که ما با «دائرة المعارف های» جهل و نادانی روبرو هستیم که مارکسیزم را با یاوه گویی شان «ننگین» می سازند، از اینرو ناگزیر هستیم این بحث را بیشتر بکاویم. به این منظور بار دیگر به «تاریخ حزب کمونیست (بلشویک)» مراجعه می کنیم: «ایده ها و تیوری های اجتماعی گوناگونند. ایده ها و تیوری های فرتوتی وجود دارند که عمر شان به پایان رسیده و در خدمت منافع قوای فرتوت مضمحل شونده جامعه کمر بسته اند و اهمیت اینها در اینست که مانع تکامل اجتماع و پیشرفت آن می باشند. ایده ها و تیوری های مرفقی و نوینی هم هستند که خادم منافع قوای پیشرو جامعه می باشند و اهمیت آنها در اینست که توسعه و تکامل جامعه و پیشرفت آنرا آسان نموده ضمناً هر قدر مقتضیات حیات مادی جامعه را دقیقتر و صحیح و صحیحتر منعکس سازند همان اندازه نیز واجد اهمیت بیشتری می باشند.

ایده ها و تیوری های تازه اجتماعی تنها پس از آنکه جامعه مواجه با مسائل نوین توسعه و تکامل حیات مادی اجتماع شد پدید می آیند. ولی بعد از آنکه پدید آمدند جدی ترین نیروئی می شوند که حل مسائل نوینی را که تکامل زندگی مادی در جلو شان قرار می دهد آسانتر و پیشروی جامعه را نیز سهلتر می سازند. در این هنگام است که تمام اهمیت رُل سازمان دهنده، تجهیز کننده ایده ها و تیوری های جدید و عقاید و سازمان های سیاسی تازه دقیقاً ظاهر می شود.

با تذکر موارد فوق کافی است بدانیم که چه کسانی «خود را به مضحکه رقت آوری مبدل» می نمایند و به گفته ایرانی ها اکت و ادای بچگانة «فیلسوف» در می آورند. «مائویست»ها قبل از راه اندازی این گونه بحث ها که در حیطه صلاحیت شان نیست، خوب است به مطالعه بپردازند، در غیر آن باید آماده باشند که مسخره عام و خاص شوند!

به فصل سوم سر می زنیم. این فصل با جعل کاری که مشخصه اصلی «شورشی ها» است، آغاز می شود. ظاهراً چند عدد «مائویست» به «شورشی ها» نامه ارسال کرده اند و ما را «نافهم و نادان گفته» به «علامه های» «شورشی» توصیه کرده اند که «به دشمن عمده» بپردازند، آنهم از پس کوچه های هالند! «شورشی ها» پس از چند تشکر و سپاس و اندرز، فکاهی جالبی به «رفقای خود» می گویند: بود نبود یک ملا مائویست شورشی بود، او که از میان مردم فرار کرده و به هالند رسیده بود و بر چوکی چرخکی سرچپه نشسته بود، بق بق می خندید و پیزه می خورد و کککو با قهوه می زد و در حالی که ترجیع بند «ستمگری پشتون ها» را زمزمه می کرد، ناگهان فریاد زد و گفت «این رنج به دلیل آنست که اولویت های مبارزاتی ما نخست مبارزه برای استقلال ملی افغانستان و موازی به آن مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان است نه افشای رویزیونیزم اینها!» با شنیدن این فکاهی تمام «رفقا» در کمال «صداقت» شلیک خنده سر دادند و گفتند: به خدا بلا می کنید!

از «بخت بد»، ما با «شورشی» های لافوک، دروغگو و هرزه روبرو هستیم. آنان می نویسند که «... ما اشتباهات آنها را برحسب تعاملات و برخوردهای رفیقانه بطورعلنی انتقاد نمی کردیم و انتقادات ما را جهت سازندگی و تصحیح مواضع فکری و عملی (سیاسی) شان با زبان رفیقانه و نیت { نیت } دوستانه از طریق کانال الکترونیکی، به آنها انتقال میدادیم. ما امیدوار بودیم که تا حد ممکن رابطه ما را با آنها دوستانه نگه داریم... آنها به این بسنده نکردند و در {کنگره!} شان بر ما مستقیماً حمله ور شده و در صدد ایجاد نفاق بین صفوف مائویست های افغانستان برآمدند.»

این شاه فرد «نغز» را پی می گیریم. از آنجایی که «شورشی ها» سوگند خورده اند که دروغ بگویند، از اینرو دروغ می گویند که «ما اشتباهات آنها را برحسب تعاملات و برخوردهای رفیقانه بطور علنی انتقاد نمی کردیم و انتقادات ما را جهت سازندگی و تصحیح مواضع فکری و عملی (سیاسی) شان با زبان رفیقانه و نیت { نیت } دوستانه از طریق کانال الکترونیکی، به آنها انتقال میدادیم.» در این سطر، دروغ و راست با هم قسمی گره خورده که جز حيله گری چیزی به شمار نمی رود. اینان راست می گویند، زیرا اعتراض کردند که ما چرا مجید شهید را رفیق و آنهم رهبر محبوب زحمتکشان افغانستان می خوانیم؛ اعتراض کردند که جای رفیق اکرم یاری در کنار رفیق احمد و رفیق مجید نیست (و در این اعتراض بدون توضیح، بخصوص در مورد رفیق احمد، هیچ یک از اتهاماتی را که امروز بر ما می زنند وجود نداشت، نه ما اپورتونیست بودیم و نه هم رویزیونیست)؛ اعتراض داشتند که چرا با سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان) اعلامیه مشترک می دهیم و این اعتراض را فقط در نیم سطر برای ما ایمیل کردند؛ در چهار یا پنج سطر اعتراض کردند که ما از کجا تاریخ تولد و سائر مسائل مربوط به زندگی خصوصی رفیق اکرم یاری را به دست آورده ایم، در حالیکه در مقابل، فقط در یک سطر در مورد «دربار و رفیق اکرم» اعتراض مبهم داشتند. اینها تمام مواردی است که ما از ایشان ذریعه ایمیل دریافت داشته ایم. اتهامات و به قول ایشان «انتقادات»ی که امروز به ما وصله می کنند، هیچ یک نه به ما مواصلت ورزیده و نه هم اینان با ما مطرح کرده اند، لذا دروغ می گویند که «انتقادات ما را جهت سازندگی و تصحیح مواضع فکری و عملی (سیاسی) شان با زبان رفیقانه و نیت { نیت } دوستانه از طریق کانال الکترونیکی، به آنها انتقال می دادیم.» روی دروغگو سیاه!

«مائویست های» «شورشی» ادامه می دهند: «آنها به این بسنده نکردند و در {کنگره!} شان بر ما مستقیماً حمله ور شده و در صدد ایجاد نفاق بین صفوف مائویست های افغانستان برآمدند.» «سازمان انقلابی بجای آنکه بر ضد اشغالگران مبارزه کند، بر ما حمله کرده است، بجای آنکه خلق افغانستان را به مثابه یک جبهه و امپریالیست ها و مزدوران شان را به مثابه جبهه مقابل در نظر بگیرد، علیه کمونیست ها دست به تبلیغات خصمانه می زند، با ماجراجویی اپورتونیستی و صحنه سازی های مصنوعی {کنگره!} برای حملات ضد مائویستی زمینه سازی می کند.» «شورشی» ها پس از قهر زیاد و زور کم، فکاهی دیگری حواله می کنند: «آنها به ما حمله می کنند تا ما

را مصروف خود سازند و امپریالیست ها را فرصت بدهند تا کشور را تاراج و نظرات مردم ما را بر طبق منافع غارتگرانه خود سمت و سو دهند.» بیشک!

وقتی ما در بحث جدی «انجوایزم» با «حزب» قرار گرفتیم، بخصوص که اتهاماتی را به آدرس سازمان حواله کرده بود، پای یاران سابق این «حزب» نیز به این بحث کشانده شد. ما در سند تهیه شده، با در نظر داشت اهمیت بحث «انجوایزم» از «مائویست های افغانستان» که خود گفته بودند اسناد فراوان مبنی بر انجوایزم «حزب» دارند، تقاضا کردیم تا آنها را با جنبش شریک سازند و این غایله را با این بیهوده گویی که «دیگر از لحاظ سیاسی اهمیتی ندارد» پایان شده فکر نکنند. ما گفتیم که «شورش» اینان زمانی واقعاً جدی گرفته خواهد شد که در این زمینه کمک و به سؤالات ما پاسخ ارائه کنند، در غیر آن باید بپذیرند که اپورتونیست های شرمندوک هستند.

در همین سند، به موضع غیر انقلابی «مائویست های افغانستان» در قبال مسئله ملیتی نیز برخورد شده بود که آنرا ارتجاعی و در خدمت اشغالگران خوانده بودیم. وقتی اینان به جای موضع طبقاتی در قبال خلق، بخصوص در وضعیتی که کشور ما اشغال است، از «ستمگری پشتونها» صحبت کردند ما آن را همزبانی و همکلامی با جهادی ها خواندیم (اینک می نویسند که «هر زمانی که ما «ملیت» و «تعلقات ملیتی و قومی» پیدا کنیم بهتر است وجود نداشته باشیم و خلق افغانستان حق دارند ما را مانند چوچه سگان هرزه به تیر ببندند». بسیار خوب، حال که امریکایی های جنایتکار بر اجساد پشتون ها ادرار می کنند و زنان و کودکان آنان را با بیرحمی دیوانه وار به گلوله می بندند و با تمام اینها، شما باز هم از «ستمگری پشتون ها» صحبت می کنید؛ پس پاسپورت های تان را آماده نموده به افغانستان تشریف بیاورید که خلق ما وظیفه انقلابی خود را در قبال شما، نه من حیث «چوچه سگان هرزه»، بلکه من حیث خائنان به خلق به انجام برساند!؛ در ضمن از ایشان پرسیده بودیم که وقتی حاضر نیستید، مجید شهید را رفیق بخوانید، چگونه «معرفی کننده انقلابیون» را رفیق باران می کنید.

ما این سه انتقاد بر «شورشی»ها را در «به پیش» شماره چهارم نیز انعکاس دادیم، ولی اینان به جای پاسخ انقلابی، هرزه گویی کرده و چنانچه پیش بینی کرده بودیم در کنار سایر اپورتونیست ها، ما را آماج حمله های کین توزانه شان قرار دادند. اینان قبل از این، هیچگاه نه نامه ای به ما نوشته اند و نه هم ایمیلی که در آن ما را متهم به اکونومیسم، اینجوایزم، رویونیسم و ده ها ایزم دیگر کرده باشند، به چشمپارگی اینان باید آفرین گفت!

سه انتقاد فوق، به این منظور صورت گرفت تا به ماهیت واقعی «شورش» پی ببریم. به این واقعیت پی ببریم که اینان واقعاً «امپریالیست ها را فرصت نمی دهند که کشور را تاراج کنند» و یا فکاهی می گویند؟ آیا اغماض بر «اینجوایزم» «حزب» که در خدمت «نید» و «سی آی ای» قرار دارد و در «کنفرانس های بازسازی پروژة های امپریالیستی» شرکت می کند، فرصت دادن به امپریالیست ها نیست تا کشور را تاراج کنند؟ آیا در حالیکه کشور ما زیر اشغال قرار دارد و بیشترین قربانیان خود را از خلق پشتون می گیرد، بلند کردن شعار «ستمگری پشتون ها»، «فرصت دادن به امپریالیست ها نیست تا نظرات مردم را بر طبق منافع غارتگرانه خود سمت و سو بدهند»؟ آیا خطاب نکردن رفیق به مجید شهید این «زمین لرزه بزرگ خلق شهیم افغانستان» و در عوض رفیق خواندن «معرفی کننده انقلابیون» که مثل «مجددی» و «پیر سیداحمد گیلانی» موترهای 80 هزار دالری سوار می شود و بعد هم او را «کمونیست» خواندن، به امپریالیست ها فرصت نمی دهد که به مردم بگویند که همه با هم، راست و «چپ» برای «بازسازی» افغانستان کار می کنیم و اشغال و تجاوزی در کار نیست؟ خوبست دیگران بگویند که کی «امپریالیست ها را فرصت (می دهد) تا کشور را تاراج و نظرات مردم را بر طبق منافع غارتگرانه خود سمت و سو بدهند»، ما یا «مائویست های» دروغگو و «شورشی»؟

«شورشی ها» پس از انتقادات اصولی ما به غیظ و غضب آمده، یکباره منتقد شده و حتی به بیچاره هایی از نوع «سازمان کارگران افغانستان» دست گدایی دراز کرده و با هزار کرشمه به «جوایس» که روزگاری شرم می کردند تا نام شان در کنار آنان ذکر شود،

چشمک زده و «اتلافِ مائوئیستی» ضد سازمان انقلابی» ایجاد کرده و «پولاد» فراری نیز خم خم در کنار آنان در سنگر «مائوئیستی» ضد سازمان انقلابی قرار گرفته که در مقابل، لقب «نستوه» و «گرانمایه» را از «کارگران» کمایی کرده است. آغای «پولاد» تبریک باشد، چشم حسود کورا!

«مائوئیست ها» مثل سایر انقیاد طلبان و اپورتونیست ها، به پیشرفت کار سازمان انقلابی حسادت می ورزند. وقتی می شنوند که سازمانی به نام «سازمان انقلابی افغانستان» در کشور حضور دارد، در حد توان در کنار خلق مبارزه می کند، به اصل سانترالیزم دموکراتیک باور دارد، علیه انقیاد طلبی می رزمند و در زیر ریش اشغالگران امریکایی و ناتویی و سگان استخباراتی آن، دومین کنگره خود را برگزار می کند که در آن نمایندگان دورترین ولایات کشور حضور می یابند، به بحث می پردازند، کار سازمان را جمع بندی می کنند، انتقاد می کنند و رهبری جدید را برای پیشبرد امور انتخاب می کنند؛ و در طرف دیگر فرسودگی و پودگی خود را می بینند، ناچار برگزاری کنگره آن را باید به سخره بگیرند و آن را «صحنه سازی های مصنوعی» بخوانند، چون عمر خود اینان با صحنه سازی های مصنوعی گذشته است و در «دبستان» «صدر» آموخته اند که چگونه چندین سازمانی بسازند که هیچ عضو نداشته باشد! و سازمانی که عضو نداشته باشد، منطقاً نیازی به برگزاری کنگره ندارد.

«مائوئیست ها» بدون شرم، به «هوادار» شان در مورد سازمان انقلابی با این چشمپارگی توصیه می کنند: «اگر شما به سازمان انقلابی افغانستان می گفتید که به بهانه های گوناگون از افشای دشمنان عمده خلق افغانستان طفره نروند و با صحنه سازی ها و بهانه گیری ها برای حملات اپورتونیستی شان زمینه سازی نکنند، به جنبش مائوئیستی افغانستان به نوبه خود کمک کرده بودید.»

اینه «قهرمانان ضد امپریالیزم» که ما از آن بی خبر بودیم! دو عدد فراری «مائوئیست» کله به کله شده، یکی در هالند و دیگری در کانادا «شورش» و «سوم عقرب» راه انداخته و دم از مبارزه علیه دشمن عمده و ایجاد حزب کمونیست واقعی می زنند و لابد انتظار دارند که همه نه تنها باور کنند، بلکه این عالی جنابان را رهبران کمونیست ها نیز بپذیرند. شتر در خواب بیند پنبه دانه! ولی خدا «کارگران» را از ایشان نگیرد، که هم شتر دارند و هم پنبه دانه و اعلام کرده اند که «شورشی»، «یک تن از رهبران گرانمایه ی جنبش مائوئیستی کشور» است!!

قابل تذکر است که «کارگران» درین مورد مرتکب یک بی انصافی بد شده اند، و آن اینکه «پولاد» فراری را از جمله «رهبران گرانمایه جنبش مائوئیستی کشور» ثبت نکرده اند و تنها با دادن لقب «نستوه» و «گرانمایه» به او اکتفاء کرده اند؛ خوب دِگه کسی که از کیسه خلیفه می بخشه، بر او نمی توان سخت گرفت! اما رفیق مائوتسه دون بر ما سخت خواهد گرفت اگر این لافوکان فراری «جنبش مائوئیستی» را همینجا با دستان ستر او سیلی کاری نکنیم و چهره های شان را نپندانیم، بخصوص که گفته می شود، یکی از اینان زمانی گفته بود: «از آنجائیکه در افغانستان شرایط برای انقلاب مساعد نیست، پس باید به «پیرو» رفت و در جنگ خلق شرکت کرد» و به همین منظور پاکستان را ترک گفته، سرش از کانادا بیرون شد و در همانجا ماند تا «انقلاب» کند! مائوتسه دون می گوید: «چگونه باید سنجید که یک جوان انقلابیست؟ با کدام معیار باید آن را اندازه گرفت؟ تنها یک معیار می تواند وجود داشته باشد و آن اینست که آیا این جوان مایل است با توده های وسیع کارگران و دهقانان درآمیزد و آیا بدان عمل می کند یا نه. چنانچه او مایل به درآمیختن با توده های وسیع کارگران و دهقانان باشد و بدان عمل کند، فرد انقلابیست و الی فرد غیر انقلابی یا ضد انقلابی است.» (سمت جنبش جوانان)

وقتی مائوتسه دون، کسی را که مایل به درآمیختن با توده های وسیع کارگران و دهقانان نباشد و بدان عمل نکند و از میان مردم فرار کند و توده های کارگر و دهقان را در آتش اشغال تنهای تنها بگذارد، فرد غیر انقلابی و یا ضد انقلابی می داند؛ «عمدتاً مائوئیست ها» باید چه اندازه ضد مائوتسه دون و در عین حال چشم پاره باشند، که گریختگی های پرمدها را «نستوه»، «گرانمایه» و «رهبر» می خوانند!!

حیف ما می آید که یکی از نمونه های درخشان «مبارزه ضد امپریالیزم و دشمنان عمده خلق» را که به وسیله «رهبران گرانمایه و نستوه جنبش مائوئیستی» البته، بر اساس «انترناسیونالیزم پرولتری» صورت می گیرد، اینجا نقل نکنیم. «مائویست ها» می نویسند: «ما با کادرها و رهبران حزب کمونیست فلیپین حتی رفاقت شخصی و رویه دوستانه داریم و در برخی اوقات با رهبران این حزب خنده و شوخی های رقیفانه می کنیم.» به خدا ساعتک تان تیر است! ما تا هنوز فکر می کردیم که شما خنده بلد نیستید و از همه بدتر رهبران حزب کمونیست فلیپین را با شمشیر و چاقو استقبال می کنید!!!

ولی این که سازمان انقلابی افغانستان در مبارزه علیه امپریالیزم، افشای دشمنان عمده خلق و در بلند کردن فریاد توده های ستمدیده چه انجام داده، جنبش و توده های کشور به خوبی می دانند، لذا لازم نمی بینیم آن را تذکر بدهیم، زیرا با جمعی روبرو هستیم که به هیچ نوع اصول انقلابی پابندی ندارند و در «دبستان» آموخته اند که چگونه «انقلابیون را به دستگاه های دشمن معرفی کنند.» «مائویست ها» در این زمینه شاگردان صدیق «دبستان «حزب» هستند!

این فصل با جمله بافی های پوچ و میان تهی و توصیه به «هوادار» (نویسنده نامه) ادامه می یابد: «شما بما می گوئید که «خود را با اینها برابر نکنید»، ما آدم های معمولی هستیم و با «آقایانی که رهبران شان از تلویزیون آریانا با «ملت» حرف می زنند» کی برابری کرده می توانیم. سر و کله هیچ مائوئیستی از تلویزیون آریانا در دفاع از رژیم پوشالی ظاهر نشده، ما هیچ زمانی به مشوره امپریالیزم «چپ فرمایشی» را تبلیغ نکرده ایم. ما هیچگاهی محبوب دادفر سپنتا و همپالانهایش نبوده ایم و او اگر در مرگ ما نرقصد، به هیچ وجه مرثیه نخواهد خواند، ما در قطار داغ لعنت خوردگان تاریخ و پابرهنگان آزادی خواه ایستاده ایم ما کجا و اینها کجا، و برابری کجا...»

ما از این پوده های فراری می پرسیم: کجا هستید ای ایستاد شده هایی «در قطار داغ لعنت خوردگان تاریخ و پا برهنگان آزادی خواه»، در کابل، دایکندی، کنر، مزار شریف، تالقان، شینواری، هسکه مینه، سپین بولدک، مالستان، نادعلی، در کجا؟ شرم نمی کنید که با این همه دروغ گفتن، خود را «مائویست» می خوانید؟ «داغ خوردگان تاریخ و پا برهنگان آزادی» اینجا ایستاده اند: در شیندند، شیگل، نورستان، هرات و دایکندی و زابل و میدان وردک، شما کجا هستید؟ حیا کنید، دروغ نگوئید، صاف و ساده بگوئید که در خانه های گرم و نرم تان در این و آن شهر هالند خروپف می کنید و در خواب های رنگین تان واژه «انقلاب» را این و آن طرف لول می دهید؛ گاه خود را در هیئت مارکس و گاه هم در هیئت لنین می بینید، و گاه هم فکر می کنید که مائوتسه دون قرن هستید. اگر چنین نیست و واقعاً در «قطار داغ لعنت خوردگان تاریخ و پا برهنگان آزادی خواه» ایستاده اید، ما به شما اعلام می کنیم که بیاید، از هر ده نفر، هشت از ما، دو از شما، در حد توان ما، در یک جبهه (جبهه استقلال) به جنگ اشغالگران می رویم؛ حاضر هستید به این چلنج پاسخ مثبت بدهید یا اینکه فقط به تصویر شیر عشق می ورزید؟! جرأت دارید که قبله آمل خود را رها کنید؟ شما انسان هایی از لحاظ سیاسی بی غیرت و بی شهامت فقط یاد دارید که لاطائلات کودکانه با وقار خاص «مائویستی» عرضه کنید و بس!

این انسان های لافوک با این هرزه گویی ها، به سراغ زنده یاد داد نورانی رفته و می گویند که «ما آدم های معمولی هستیم و با «آقایانی که رهبران شان از تلویزیون آریانا با «ملت» حرف می زنند» کی برابری کرده می توانیم...»

بگذارید به حیث یک سازمان انقلابی، همانطوری که از رفیق یاری، رفیق احمد، رفیق مجید، رفیق مینا و صدها مبارز و کمونیست و حتی ملالی میوند و سایر قهرمان خلق دفاع می کنیم، از زنده یاد داد نورانی این انسان مبارز، انقلابی، آزادی خواه و شاعر مردمی نیز به دفاع برخیزیم و به این گریختگی های ترسو که مثل موش به سوراخ هالند خزیده اند، اعلام کنیم که شما کجا و زنده یاد داد نورانی کجا؟ اگر دل شیر هم در سینه شما موش های فراری می مانیم، شهامت و جرأت این مبارز عزیز از شما بعید بود. شما که فرار کرده اید و حال مست و قلندر بر اساس «انترناسیونالیزم پرولتری» با کمونیست ها «خنده و شوخی» می کنید، با نورانی چه که حتی با شاگرد صنف ششم او هم قابل مقایسه نیستید. حالا شیرفهم شدید بزدل های ترسو؟



ما زنده یاد داد نورانی را انسان مبارز و انقلابی می دانیم که تا آخرین لحظه زندگی در کنار مردمش بود. او یک انسان پیشرو، انقلابی و زحمتکش بود. صدها شاگرد تربیه کرد، به کتر و نورستان رفت، در نیمروز و فراه و هرات در کنار توده ها زیست، در کوهستان های کتر جنگید و در دشت های فراه و نیمروز در کنار شهیدان نامداری چون استاد حبیب الله، انجنیر شهباز و ده ها انقلابی دیگر خواب خوش سوسیال امپریالیست ها و مزدوران پوشالی را حرام کرده و بر سر شان سرب داغ می بارید، اما هیچگاه از کنار خلق خود فرار نکرد!

ما زنده یاد داد نورانی را فرزند صدیق خلق افغانستان می دانیم؛ فرزندی که آرزوهای جوانی اش را زیر پا کرد، در کنار خلق ایستاد و به جنگ سوسیال امپریالیزم روس رفت. او انسان با شهامت بود، به زندگی آرام خانوادگی پشت پا زد؛ سالهای سال بدون خانواده در کنار همزمانش ایستاده بود، و مانند شما فراری ها به اینکه در کدام پوهنتون اروپایی چه می خوانید، فخر نمی فروخت و آن را به رخ دیگران نمی کشید. به گفته ماکسیم گورکی، جامعه بزرگترین پوهنتون داد نورانی بود که از آن آموخت و دوباره به کار بست.

نورانی انقلابی بود، شاعر انقلاب بود، نویسنده مبارز بود. تا آخرین روز زندگی، نه مردمش را ترک کرد و نه هم مانند شما خرگوش وار به طرف اقیانوس ها قرتک زد. او از اشتباهاتی که به دستور «رهبری» در تبلیغ خط تسلیم طلبانه حاکم در زمان مسوولیت «روزگاران» مرتکب شده بود، از خود چه در «روزگاران»، چه در نشریه «پیشرو» و چه هم میان دوستان و شاگردانش انتقاد کرد و خود را به معنی واقعی کلمه در اختیار مبارزه رهایی بخش قرار داد و از سازماندهی این مبارزه در سطوح مختلف عقب نشست.

اینکه سپنتا، سعیدی و دیگران در مرگ او مرثیه نوشتند، از عظمت مبارزاتی او نمی کاهد، چنانچه شماری از دشمنان و بورژواها پس از در گذشت لنین برایش مدیحه سرایی کردند که هیچگاه از عظمت لنین کاسته نشد. ماکسیم گورکی در کتاب «لنین» می نویسد: «حتی تنی چند از دشمنان نیز از در دوستی و صفا درآمده معتقدند که جهان بر اثر مرگ وی فاقد مردی گشت «که بین همه مردان بزرگ معاصر لفظ نبوغ برازنده ترش بود». روزنامه آلمانی «پراگر تاگلات» که منتسب به بورژوازی می باشد مقاله ای در باره لنین درج و با احترام آمیخته با شگفتی از شخصیت بزرگ او یاد کرده است»، اما این مدح و ستایش بورژوازی از لنین، او را از سکوی رهبری پرولتاریای جهان نه تنها پائین نکشید، بلکه نشان داد که حتی دشمنانش نتوانستند، احترام شان را به او پنهان کنند.

تا جائیکه به یاد داریم، «مرثیه»های «سپنتا» و «سعیدی» بی جواب نماندند. حمید توانا یکی از شاگردان زنده یاد داد نورانی مطلبی را با عنوان «سپنتا» دروغ می گوید و «سعیدی» بی حیایی می کند» به نشر سپرد که در آن نوشته بود: «چرا سپنتا، ضمن اینکه خود یک اسارت خواه تمام عیار است، از انسانی به تمجید و ستایش بر می خیزد که ضد اسارت و برای آزادی و استقلال کشور می رزمید، واضح و روشن است: در افغانستان تکه و پاره ما، «روشنفکران» معلول و معیوب به هیچ ارزشی احترام قائل نیستند و به سان فاحشه های سیاسی عمل می کنند و تلاش دارند تا به خاطر زیر زدن سیاه روی سیاسی شان، وقتاً فوقتاً واژه های آزادی، مردم و عدالت را نیز قلقله کنند تا به این صورت توانسته باشند، عده ای از ساده لوحان را بفریند. سپنتا، یکی از نمونه های بارز این خیل است. او که در این روزها مسوولیت فروش افغانستان را به عهده گرفته است، کوشش می کند که با پراندن کلمات زیبای آزادی و آزادی خواهی، خود را یکی از مدافعین سرسخت منافع ملی قلمداد کرده و این وطن فروشی را نه اسارت، بلکه نیاز مردم وانمود کند. این مشاوری پوشالی به سلسله همین کوشش ها می خواهد با استفاده از درگذشت مردی مبارزی چون داد نورانی و انتشار «یادنامه» اش، در میان مردم آبرو و اعتباری برای خود کمایی کند. اما، مردم افغانستان به خوبی می دانند که میان سپنتای اسارت خواه و داد نورانی آزادیخواه فاصله عمیق مدافعه از اشغال و مبارزه علیه اشغال موجود است و «یادنامه» او را جز تلاش سالوسانه برای کشیدن ماسک آزادیخواهی بر چهره اش، چیز بیشتر نمی دانند.» قابل تذکر است که این مطلب در همان زمان در پورتال «افغانستان آزاد- آزاد افغانستان» نیز به نشر رسید.

زنده یاد داد نورانی از رسانه های افغانستان به سود آزادیخواهی استفاده می کرد. باری یکی از دوستان با او ملاقات کرد و به او گفت که نباید در رسانه های داخل و خارج حضور پیدا کند، ولی او با استدلال درست، توضیح داد که هنر یک مبارز در اینست که چگونه می تواند از امکانات دشمن به سود خلق کار بگیرد، ولی باید متوجه باشد که به مبلغ ارتجاع تبدیل نشود. او توضیح داد که بر اساس روابط گذشته، در این زمینه دچار اشتباهاتی شده است که باید از همین طریق جبران کند، به همین خاطر «صدر» «حزب» نوشته است: «زمانی ژورنالیست متوفی، داد نورانی، در یکی از صحبت های تلویزیونی در تلویزیون طلوع در مورد «دولت افغانستان» چنین بیان داشت: «منظور از دولت افغانستان چیست؟ اگر منظور اداره تحت رهبری آقای کرزی باشد، باید بگوییم که این اداره دولت افغانستان نیست، چرا که دولت عبارت از قدرت سیاسی حاکم در کشور است و این اداره قدرت سیاسی حاکم اصلی در کشور نیست. چنین قدرتی در افغانستان کنونی در اصل در دستان قوت های خارجی حاضر در افغانستان قرار دارد.» آیا «مائویست ها» که خود را سوبر انقلابی می خوانند جرأت و شهامت و جسارت دارند که حداقل به اندازه داد نورانی، از تربیون دشمن استفاده نموده و به آگاهی توده ها پردازند؟ هرگز! اینان بزدل های فراری هستند که به جای روشنگری توده ها، با نهایت تحقیر و نهایت سبک مغزی، دشمنان شان را از جنبش انقلابی تعیین کرده اند و بی وقفه آنان را آماج حملات کین توزانه قرار می دهند.

«شورشی ها» خطاب به ما می نویسند: «اینها ننگ ندارند با دروغگویان و جعلکاران که بنام مارکسیزم - لنینیسم دروغ می گویند و سازمان جعل می کنند در یک صف ایستاد شوند. اینها خود اعلان می کنند که با جعل کاران در یک سمت خواهند رفت. اینها ننگ ندارند با افرادی که از طریق وب سایت شان شهرت کمونیست های افغانستان را به دشمنان خلق معرفی می کنند، جبهه متحد بسازند... چرا مردم افغانستان از خلق و پرچم بد می برند؟ بدلیل آنکه آنها برای بیگانه ها زورگویی و اشغالگر (سوسیال - امپریالیزم شوروی) جاسوسی می کردند. مردم افغانستان از جاسوس هر متجاوز نفرت داشته و دارند. جاسوسان اعراب را به سیخ می کشیدند، جاسوسان مغول ها را داخل مشک آب انداخته در آفتاب می ماندند، جاسوسان انگلیس ها را زبان می بریدند و بر روی جاسوس روس ها (خادیسیت ها) تف می انداختند و آنها را «بیشرف، بی ناموس، میهن فروش، ضد خلق و دشمن مردم» می خواندند. یگانه دلیل این نفرت تاریخی این بوده که تمام آنها نام و نشان مخالفین رژیم را به رژیم گزارش می دادند...»

بگذارید به عالی جنابان «شورشی» بگوییم که هرگاه ما کسی را جاسوس خطاب کنیم، بلا درنگ همصدا با مردم او را «بی شرف، بی ناموس، میهن فروش، ضد خلق و دشمن مردم» می خوانیم و اگر این کارساز نبود و کماکان به جاسوسی اش ادامه می داد، یکجا با مردم او را از سیخ می کشیم. ما ابتدا با کسانی «که از طریق وب سایت شان شهرت کمونیست های افغانستان را به دشمنان خلق معرفی می کنند، جبهه متحد» نمی سازیم، این «مائویست ها» هستند که از چنین ننگ هایی باک ندارند. «مائویست» ها «صدر حزب» را به جاسوسی متهم می کنند، آنها جاسوسی انقلابیون به دستگاه های اطلاعاتی دشمن، ولی چون ننگ ندارند، همان «صدر» را «رفیق» خود می دانند. «مائویست ها» «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان را در خدمت نید، سی.آی.ای و آی.اس. آی می خوانند، اما چون شرم، حیثیت و وقار ندارند آن را کمونیست هم خطاب می کنند. «مائویست ها» «حزب صدر» را اینجوی تطبیق پروژه های بازسازی امپریالیست ها می خوانند، اما چون ننگ و حیا ندارند، آن را مارکسیست - لنینیست هم می خوانند. «مائویست ها» «حزب صدر» را متهم به تسلیم طلبی و رویزیونیسم می کنند، اما چون چشمپاره و بی آزر هستند، نقد بر این «حزب» را حمله بر «مائویزم» می دانند. «مائویست ها» «حزب» را متهم به خیانت به خلق و خیانت به انقلاب می کنند، اما چون ننگ ندارند این حزب را انقلابی هم می خوانند و...

«مائویست ها» با وجودی که «حزب» کمونیست (مائویست) را تپه خاکی می خوانند و باور دارند که حزبی به معنی واقعی موجود نیست و اعلام می کنند که «رفیق (ض) چندین سازمانی که موجود نیست را گردانندگی می کند» باز هم حاضر اند او را حزب، آنها هم

حزب کمونیست (مائویست) و انقلابی بخوانند و به جعلکاری احمقانه تن بدهند. «مائویست ها» «حزب» را حتی از جمله خلق نمی دانند، لذا می نویسند: «شما تضاد ما را با این حزب اپورتونیست تضاد درون خلق می خوانید. آیا تضاد کمونیست ها با اپورتونیست ها تضاد درون خلق است؟ از نظر فردی، تضاد خلق با دستۀ اینجو داری که مانند حضرت مجدیدی یا پیر گیلانی بر لاندکروزرهای 80 هزار دالری سوار می شوند، تضاد درون خلق است؟ آیا تضاد خلق با آقایی که صدها جریب زمین در سربند بغرا دارد تضاد درون خلق است؟» ولی چون بی ننگ و بی شرم هستند، آن را جزئی از «جنبش پرولتری» هم می خوانند. «مائویست ها» با وجودی که می نویسند: «حزب کمونیست (مائویست) افغانستان یک حزب دنباله رو و یک تشکیلات اینجویی است. رهبران این حزب هر کدام با جیب های تویوتا لندکروزر از یک نقطه به نقطه دیگر در همراهی چند تن مسلح مسافرت می کنند... آنها سال دو یا سه مرتبه در اروپا، امریکا و شرق دور برای بازسازی افغانستان در کنفرانس «دونر» های متمول شرکت میجویند... آیا شرکت در ترفند بازسای افغانستان و سهم گرفتن در کنفرانس های امپریالیست ها در لندن، برلین، پاریس، توکیو، نیویارک و... غیره خط نبرد است؟ آیا عیار ساختن تشکیلات یک حزب برای فعالیت اینجویی خط نبرد است؟...» اما چون ننگ ندارند، با تمام این، «حزب» را کمونیست می خوانند؛ با وجودی که باور دارند که «بدبختانه رفقای کمونیست ما که در رده های این حزب کار می کنند یا این فساد را نمی بینند، یا بخاطر اینکه از کار شان بیکار نشوند و نان شان را از دست ندهند آنها را نمی توانند نقد کنند و یا اینکه بدست دشمن نیافتند زیرا رهبران این حزب برای افشا ساختن مخالفین شان و بدست دشمن سپردن آنها، کوچکترین تامل را روا نمی دارند...»، اما چون بی ننگ بی ننگ هستند، آنانی را که «رفقای خود را به کشتارگاه دشمن معرفی می کنند» رفیق هم می خوانند. «مائویست ها» با وجودی که در مورد «حزب» می نویسند که «... این اولین بار است که آنها... شهرت مکمله رفقای ما را به دستگاه اطلاعات و امپریالیست ها نمی دهند...»، اما چون ننگ ندارند، چون انقلابی نیستند و سالهاست که وظیفه ای جز حمله بر رهبران جنبش انقلابی نداشته اند، این «حزب» را کمونیست می خوانند و وقتی «حزب» و خود شان مورد نقد قرار می گیرند داد و فریاد راه می اندازند که «روزیونیست ها بر مائوئیزم حمله کرده اند!!»

«مائویست های شورشی!» وقتی شما و «کارگران» در نوشته های مبتذل تان به افشای قسمی این یا آن فرد اقدام کرده اید، ما سؤالاتی از شما داریم که باید پاسخ بگویید: «آیا شما ننگ خود و خانواده، مردم و ملت تان نمی دانید که نام و نشان یک هم وطن تان را ولو دشمن تان باشد به بیگانه گزارش بدهید که او را بکشد؟ خیلی صاف و ساده از شما می پرسیم: در کجای این کار شرافت، شهامت، غیرت و افتخار وجود دارد، چپی بودن را به جایش بگذارید... چه ننگی بالاتر از ایستاد شدن در کنار یک جاسوس است؟» در بخش دیگر این فصل، عنوان «کوچک ساختن رفیق اکرم یاری شهید در لفافه تمجید و قدر دانی حیلۀ گیرانه از او» به چشم می خورد که در آن خزعبلات و لاطانات و ترهات «مائویستی» سرهم بندی شده است. اگر از بحث های طفلانه و بچگانه این بخش در مورد اینکه تاریخ تولد رفیق اکرم کدام سال بوده، و آیا ما در زمینه تحقیق انجام داده ایم یا نه، آیا ما تذکره او را داریم یا نه، چه وقت به پوهنتون رفته و در چه مکتب هایی تدریس کرده است، بگذریم (چون تفاوت یکی دو سال و سه سال در تولد آن رفیق عزیز، چیزی از شخصیت انقلابی و مبارزاتی او کم نمی کند) و به اصل بحث بیاییم، می بینیم که پای «مائویست ها» در این بحث به شدت می لنگد و ما ناگزیر هستیم یک مقدار به عقب برویم تا به ایشان حالی بسازیم که برخورد دگماتیستی و مذهبی با رفیق اکرم، توهین و اهانت به ایدیولوژی مارکسیستی است.

«شورشی» های لمیده در غرب، در لباس «مرشد»، حیلۀ گرانه از رفیق یاری «پیر» می سازند که بری از اشتباه بوده است و بدینوسیله از نام او برای حملات بر دیگران استفاده می کنند. ما به اینان می گوئیم که شما را به رفیق اکرم یاری چه؟ کدام کار تان به رفیق یاری شباهت دارد؟ اگر او زنده می بود و خبر می شد که دو عدد به نام های «شورشی» و «پولاد»، در اوج اشغال کشور به وسیله امپریالیزم

امریکا و متحدان ناتویی آن، مداخله کشورهای همسایه، حاکمیت جنایتبار فاشیست های مذهبی از نوع جهادی و طالبی، دزدان و مزدورانی به نام تکنوکرات و فعالان «جامعه مدنی»، به جای اینکه در کنار مردم باشند، مثل موش در پسخانه های هالند خزیده اند و از همانجا با عرضه لاطانات احمقانه در مورد انقلاب افغانستان، «جنگ خلق» به راه می اندازند، بر روی تان تف می ریخت.

اکرم یاری، مجید و فیض، رهبران جنبش انقلابی ما هستند. ایشان با تمام اشتباهات، نقش پیشرونده در جنبش انقلابی داشته اند و اشتباهات شان، هرگز و هرگز از عظمت و شکوه مبارزاتی آنان نمی کاهد. ما در مورد رفیق یاری نوشته ایم: «... نام جنبش انقلابی کشور ما که نزدیک به نیم قرن سابقه دارد، با نام رفیق اکرم، بنیانگذار این جنبش گره خورده است... رفیق اکرم یاری با فراست و استعداد خاصش از اولین کسانی بود که راه انقلاب از ضد انقلاب را تشخیص داد... رهبر خردمند و عاری از شخصیت پرستی های خرده بورژوازی، رفیق یاری به زحمتکشان افغانستان و به بازوان ستر آنان جهت سرنگونی کاخ فیودالیزم باور کامل داشت و درین راه از گرایش های قومی و ملیتی سخت بیزار بود... اکرم یاری با خرد و دانش مارکسیستی بالایی که داشت و در آن دوران نسبت به رهبران دیگر سازمان و جریان برازنده تر بود، نسلی از کمونیست های مائوتسه دون اندیشه را پرورش داد و ثابت کرد که بنیانگذار راستین چپ انقلابی افغانستان است...» ولی در عین زمان باور داریم که او بری از اشتباه نبوده و در جریان مبارزه با سایر رهبران س. ج. م دچار اشتباهاتی شد که بر روند تکاملی س. ج. م اثر منفی برجا گذاشت. اینکه «مائویست ها»، «عمدتاً مائویست ها»، «حزب» و «پولاد» نمی خواهند به اشتباهات رفیق اکرم یاری تماس بگیرند و فقط قلم های پوده شان را علیه رفیق مجید و رفیق احمد می چرخانند، نمی تواند اثرگذاری اشتباهات رفیق اکرم یاری را در انحلال س. ج. م پرده پوشی کنند. ما باور داریم که رفیق اکرم یاری، رفیق احمد و رفیق مجید، سه سرو رسای جنبش ما هستند که در کنار دستاوردهای مبارزاتی دچار اشتباهاتی هم شده اند که باید از آن درس های لازم گرفته شود، و به نظر ما، این انقلابی ترین برخورد به رهبران جنبش انقلابی و از آنجمله اکرم یاری است.

«مائویست ها» برای اینکه اشتباهات رفیق اکرم یاری و سایر رهبران س. ج. م را در بردن س. ج. م به سوی انحلال و به گفته «مائویست ها» به «گرداب بحران ایدئولوژیک - سیاسی» استتار کنند، ناگزیر مثل «صدر» رندانه به افسانه سرایی متوسل می شوند؛ افسانه هایی که قبلاً توسط سازمان انقلابی با قاطعیت رد شده است و تا اکنون «صدر» شهادت نکرده که از اتهامات و لاطانات خود دفاع کند. «مائویست ها» مثل «صدر» می نویسند که «در همین زمان داکتر فیض احمد به واسطه داکتر صادق یاری شهید به عضویت کمیته مرکزی سازمان در آمد، این در حالی بود که این پیشنهاد قبلاً دوبار بنا به دلیل داشتن انحرافات ایدئولوژیک، نظرات شدیداً اکونومیستی و تبلیغ مواضع انحرافی اپورتونیزم راست و خصیلت فراکسیون بازی و سمت گرایی او دوبار پیشنهاد عضویت او {دوبار پیشنهاد عضویت او اضافی است} در کمیته مرکزی از جانب رفیق اکرم یاری شهید رد شده بود. اکنون دیگر بر سازمان جوانان مترقی آن خط مارش برانگیز و رزمجوی مائویستی (مائوتسه دون اندیشه در آن زمان) یاری شهید حاکم نبود. افکار فرارجویانه از پیکار جوئی و مبارزه طلبی مائویستی بر سازمان حاکم شده بود. در این اوضاع داکتر فیض وارد سازمان جوانان مترقی شد و آن در حالی بود که سازمان از عهده رهبری در شهر و گسترش آن در روستا بر نمی آمد. در ماه میزان سال 1351 نشست چهارم سازمان دایر شده و به هیچ نتیجه ای نرسید. در همین زمان داکتر فیض احمد شهید با انتقادیون دیگر متفق گشته و بجای آنکه در صدد نجات سازمان از گرداب بحران ایدئولوژیک - سیاسی برآید بر علیه تن بیروح آن صف آرائی کرد. به این صورت داکتر فیض احمد شهید بالشتی را بر دهن معش ماتون و بیر. ح {نعش ناتوان و بیروح} جنبش دموکراتیک نوین افغانستان گذاشت و به حیات آن پایان بخشید.»

ما به «صدر» نوشتیم که «رفیق داکتر هیچ وقت عضو مرکزیت سازمان جوانان مترقی نبوده، در آن زمان یک بار در سخنرانی های معمول شعله جاوید شرکت نکرده و سطری برای نشریه شعله جاوید نوشته، نه کاندیدای جریان شعله جاوید در انتخابات اتحادیه محصلان بوده و نه تا شهادت سیدال سخندان، فرد مطرحی درین جریان، مخصوصاً در جر و بحث با مخالفان به حساب می آمده»، با

وصف این وضعیت، اینکه سازمان جوانان مترقی به «گرداب بحران ایدئولوژیک - سیاسی» می افتد، به «تن بیروح» تبدیل می شود، «فکار فرارجویانه از پیکار جوئی و مبارزه طلبی مائویستی بر سازمان حاکم» می شود، س. ج. م از «خط مارش برانگیز و رزمجوی مائویستی» تهی می شود و بالاخره «نعش ناتوان و بیروح» می شود و «حیات آن پایان» می یابد، هیچ ربطی به رفیق داکتر فیض احمد ندارد. این اشتباهات درونی س. ج. م و رهبری آن (به شمول رفیق اکرم یاری) است که با تأسف به آن رسیدگی صورت نگرفت و بالاخره به «نعش ناتوان و بیروح» تبدیل شد و حیاتش به پایان رسید.

بر اساس علم دیالکتیک مارکسیستی، در انحلال س. ج. م، اشتباهات درونی آن نقش تعیین کننده داشته است، نه بیرونی. سوژکتیویزم حاکم بر سازمان، وحدت غیر اصولی و میکائیکی (که سازمان را به جای یک سازمان بلشویکی به ائتلاف محافل و خطوط فکری گوناگون تبدیل کرده بود)، سکتاریزم (موجودیت فرقه های فکری گوناگون)، عدم مبارزه قاطع ایدئولوژیک درون سازمان، حاکمیت افکار خرده بورژوامابانه بر سازمان، خرده کاری مسلط بر سازمان که به اکونومیزم پیوند می خورد، عدم وحدت تیوری و عمل، عدم پیوند ارگانیک با توده ها و باقی ماندن سازمان در سطح روشنفکران، تسلط علنی گری (که از افکار خرده بورژوامابانه نشأت می کرد)، عدم پیوند اشکال مخفی و علنی مبارزه، عدم برنامه برای محاصره شهرها از طریق دهات، نداشتن برنامه کوتاه مدت و درازمدت، عدم توجه به اصل انتقاد و انتقاد از خود، عدم شناخت دقیق از طبقات، دیدگاه انحرافی در مورد جبهه متحد (وحدت ایدئولوژیک به جای وحدت سیاسی، چنانچه شعله جاوید شماره 11 می نویسد: «در اتحادی که بین عناصر مختلف مرکب از رنجبران، دهقانان، نیمه رنجبران و طبقه متوسط برای پی ریزی و ساختمان جبهه متحد ملی دمکراتیک ضد فئودالی و ضد بورژوازی کمپرادور به عمل می آید چون طبقات متمایز از هم در آن اشتراک دارند که هر یک دارای طرز تفکر طبقاتی مخصوص خود است چطور پا برجا می ماند؟... همه طبقات آن از ایدئولوژی و روش رنجبرترین طبقات یعنی کارگر پیروی و پشتیبانی کند و رهبری به دست او باشد.» در حالی که مائوتسه دون باور داشت که «استقلال ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی هر حزب و گروه در جبهه متحد باید محفوظ بماند)، عدم رعایت اصل «از توده ها- به توده ها»، عکس آن توهین و تحقیر توده ها با این مضمون «در سلول های مغز مردم ما سالها اندیشه های فاسد کننده فئودالی و امپریالیستی رسوخ داده شده و یا استخوان آنها را سیاه ساخته است، توده های کارگر، دهقان و خرده بورژوازی هر کدام بدرجات گوناگون زیر نفوذ این اندیشه ها قرار گرفته اند، روشنفکران که تا حدود معینی با کتاب و مدرسه آشنائی یافته در مجموع به جز اندیشه بخود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی گرایش فکری دیگری در مخیله شان رسوب نکرده است» (نکاتی چند...))، در حالیکه لنین می گوید: «توهین به مردم در حقیقت همان شیوه پوسیده و لکن جدید بورژوازی است» و... از مواردی بود که در تبدیل شدن س. ج. م به «نعش ناتوان و بیروح» نقش اساسی داشت و همین اشتباهات عمده بود که بالاخره به حیات آن پایان داده شد، که نمی توان نقش رفیق اکرم یاری را در این اشتباهات استتار نمود.

خرده کاری از همان ابتدا بر س. ج. م حاکم بود؛ چیزی که این سازمان نتوانست تا آخرین روز حیاتش از آن نجات پیدا کند و همین خرده کاری سبب شد که سازمان جوانان مترقی تحت رهبری رفیق اکرم یاری مدت ها قبل با اکونومیزم پیوند بخورد. خرده کاری راه اندازی تظاهرات، میتنگ، اعتراض و اعتصاب با شعارهای روزمره و علنی گرابی، س. ج. م. را به جای یک سازمان بلشویکی مخفی عملاً به یک «اتحادیه روشنفکری ثبت شده» تبدیل کرد که برای منافع آتی می رزمید و این خرده کاری، چنانچه لنین می گوید، بالاخره س. ج. م را به ناکامی کامل سوق داد. لنین می نویسد: «یک محفل دانشجوئی، بدون داشتن هیچ گونه رابطه با کارکنان سابقه دار جنبش، بدون داشتن هیچ گونه رابطه با محافل نقاط دیگر، یا حتی سایر قسمت های شهر (و یا مدارس دیگر)، بدون هیچ گونه نقشه ی مرتب فعالیت برای یک مدت نسبتاً طولانی، - با کارگران رابطه برقرار نموده و به کار اقدام می نماید. محفل رفته رفته دامنه ی ترویج و تبلیغ را وسیع تر می کند و به مناسبت همین واقعیت پدید آمدن خود حسن توجه قشرهای وسیع نسبتاً کارگران و

حسن توجه قسمتی از جامعه ی تحصیل کرده را... جلب می نماید. نفوذ و اعتبار کمیته (یا اتحاد مبارزه) بالا می رود، دامنه ی فعالیت آن وسیع می شود و کمیته این فعالیت را کاملاً به طور خود به خودی توسعه می دهد: همان اشخاصی که یک سال یا چند ماه پیش از این در محفل های دانشجویان سخن می گفتند و مسأله: «کجا باید رفت؟» را حل می کردند. آنهایی که با کارگران ارتباط برقرار نموده و اوراقی تهیه و نشر می نمودند حالا با دسته های دیگر انقلابیون ارتباط برقرار می کنند، مطبوعاتی به دست می آورند، دست به کار نشر روزنامه ی محلی می شوند، از تشکیل نمایش ها سخن به میان می آورند و سرانجام به عملیات جنگی آشکار می پردازند (و این عملیات جنگی آشکار هم ممکن است، به اقتضای موقع یا نخستین ورقه تبلیغاتی باشد، یا نخستین شماره روزنامه و یا نخستین نمایش) و معمولاً از همان آغاز شروع این عملیات بلافاصله کار به ناکامی می گراید. علت ناکامی فوری و کامل آن هم اینست که عملیات جنگی مذکور نتیجه نقشه ی منظم یک مبارزه طولانی و سرسخت نیست که قبلاً برآورد و به تدریج تهیه شده باشد بلکه صرفاً نتیجه رشد خود به خودی کاری بوده که طبق سنن موجوده در محفل ها انجام می شده است؛ و نیز علت آن این است که بالطبع پلیس تقریباً همیشه همه ی فعالین عمده جنبش محلی را که از همان زمان دانشجویی خود را «شناسانده بودند» می شناخت و فقط در انتظار لحظه ی کاملاً مناسب برای به دام انداختن آنان بود و... عمده به محفل فرصت می داد تا به قدر کفایت رشد نموده دامنه ی کار خود را توسعه دهد و همیشه چند نفر از اشخاصی را که به حال شان وقوف داشت «به عنوان کبوتر پرقیچی»... عمده باقی می گذاشت. چنین جنگی را نمی توان با لشکرکشی دهقانان چماق به دست بر ضد ارتش امروزی مقایسه نمود... پراکندگی حیرت انگیز میان فعالین محلی، تصادفی بودن ترکیب محفل ها، عدم آمادگی و نزدیک بینی در مسائل ثوری، سیاسی و سازمانی نتایج ناگزیر شرایط مشروحه ی فوق بود. کار به جایی رسید که کارگران در پاره ای نقاط، به علت عدم وجود مقاومت و نبودن پنهانکاری کافی در بین ما، اعتماد شان از روشن فکران سلب می شود، از آن ها دوری می جویند و می گویند: روشنفکران با ناسنجیدگی زیاده از حدی کارها را خراب می کنند... هر کس که اندک آشنائی با جنبش داشته باشد می داند که کلیه سوسیال دموکرات های فکور، رفته رفته حس می کردند که این خرده کاری به منزله یک بیماری است...»

لنین در مورد این بیماری ادامه می دهد: «... مفهوم «خرده کاری» غیر از عدم آمادگی چیز دیگر هم در بر دارد و آن عبارت است از، به طور کلی محدود بودن تمام دامنه ی فعالیت انقلابی، پی نبردن به این نکته که با وجود یک چنین محدودیتی از انقلابیون هم سازمان خوبی نمی تواند به وجود آید، و بالاخره - که عمده مطلب هم این جا است - کوشش برای تبرئه این محدودیت و در آوردن آن به صورت یک «ثوری» مخصوص یعنی در این رشته هم سر فرود آوردن در برابر جریان خود به خودی، همین قدر که این گونه کوشش ها به میان آمده است، دیگر شکی باقی نمی ماند که خرده کاری با اکونومیزم مربوط است و هر آینه ما دامن خود را از چنگ اکونومیزم بطور کلی (یعنی از درک محدود تئوری مارکسزم و نقش سوسیال دموکراسی و وظایف سیاسی آن) رها نکنیم از محدودیت دامنه فعالیت سازمانی خویش نیز نمی توانیم رهائی یابیم.»

و همین خرده کاری و مشغولیت علنی گرانه بود که س.ج.م نتوانست، «سازمان استوار متشکل از انقلابیون» را بطور محکم پی ریزی کند: «اگر ما کار را از پی ریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم، خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث المجموع تأمین نموده هم هدف های سوسیال دموکراتیک را عملی سازیم و هم هدف های تردیوینی را و اما اگر کار را از سازمان وسیع کارگری که به اصطلاح از همه بیشتر در «دسترس» توده باشد (و در عمل از همه بیشتر در دسترس ژاندارم ها بوده و انقلابیون را از همه بیشتر در دسترس پلیس قرار بدهد) شروع کنیم، آن گاه ما نه این هدف و نه آن دیگری، هیچ یک را عملی نخواهیم کرد و از خرده کاری خلاص نخواهیم شد و با پراکندگی و اضمحلال دایمی خود فقط تردیوینی هایی را از نوع زوباتف یا اوزروف

می توانیم بیش از همه در دسترس توده قرار دهیم.» و همین بود که رفیق داکتر باید ضد خرده کاری، که رگه های اکونومیزم را در س.ج.م شکل داده بود، مبارزه می کرد و راه های بیرون رفت آن را در «با طرد اپورتونیسیم...» ارائه می کرد.

ضمن اینکه این اشتباهات، هرگز نمی تواند نقش زنده یاد رفیق یاری را به حیث یکی از رهبران جنبش انقلابی کشور در مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی و معرفی اندیشه های دموکراتیک نوین و تشخیص راه انقلاب از ضد انقلاب (با در نظر داشت سطح و عقب ماندگی تیوریک آن زمان) کم بسازد، در عین زمان اتهام زدن به رفیق فیض احمد، مبنی بر داشتن خط اکونومیستی در س.ج.م، به افسانه گویی می ماند تا حقیقت. زیرا رفیق احمد در نوشته «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش» یکی از مواردی را که مورد انتقاد قرار داده است، دقیقاً همین خرده کاری است که به گفته لنین با اکونومیزم پیوند دارد (ما تلاش خواهیم کرد تا در فرصت مناسب نقاط قوت و ضعف نوشته «با طرد اپورتونیسیم...» را پس از گذشت چهل سال، مورد بررسی قرار دهیم).

اما، اینکه ما نوشته ایم که «رفیق یاری قبل از آن که مجذوب «شکوه» و «ابهت» دربار گردد و به بقای طبقه ی بابا و مامایش بیاندیشد، در درون ارگ که دسترسی به نشرات در آنجا نسبتاً آسان بود، با علم انقلاب آشنایی پیدا کرد و به زودی در صدد آن بر آمد تا این شکوه را که از خون مردم سیراب می گشت، بر افکند و بر ویرانه های آن قدرت زحمتکشان و بالاخره جامعه ای عاری از طبقات را آباد سازد و با این عزم، قسم خورد تا به طبقه ی پدر و مامایش «نمک حرامی» کند... نمی دانیم شما «شورشی ها» چرا آنرا «تربیه یافته دربار سلطنت» تفسیر کرده اید؟ آیا با این تفسیر، داشته های ضمیر تان را می خواهید بیان کنید؟ اگر باور دارید که اکرم یاری «تربیه یافته دربار سلطنت» بود، شهادت کنید آنرا بطور علنی ابراز کنید و بر ما اتهام نزنید.

اما یک سؤال: وقتی شما در «تحقیق» تان (که حداقل تنها دوسال را در بر گرفت تا روز تولد رفیق یاری را پیدا کنید، ولی موفق نشدید) می نویسید که سلطنت او را «شهزاده» و «فرزند خود» خواند و «لقب شهزادگی داد»، «رفیق یاری شهید را که هنوز طفل خردسالی هست، فرزند خود می خواند و برایش جامه شاهزادگی می فرستد»؛ کدام واژه ها در مورد این رفیق شهید قباحه دارد، واژه های ما مبنی بر اینکه «... خاندان شاهی او و برادرش صادق یاری را به کابل انتقال داد و در جمع جوانانی که از فرزندان فیودالان در ارگ گردآوری می شدند، قرار گرفت... رفیق یاری قبل از آن که مجذوب «شکوه» و «ابهت» دربار گردد و به بقای طبقه ی بابا و مامایش بیاندیشد، ... در صدد آن برآمد تا این شکوه را که از خون مردم سیراب می گشت، بر افکند و بر ویرانه های آن قدرت زحمتکشان و بالاخره جامعه ای عاری از طبقات را آباد سازد...» یا از شما مبنی بر «شهزاده» خواندن، «فرزند خود» خواندن، «لقب شهزادگی دادن» و «جامه شهزادگی فرستادن»!

در همینجا ملانصرالدین های «شورشی» دادفر سپنتا را رفیق ما می خوانند. کوتاه می گوئیم: ما هیچ گاه رفیق خود را با این ادبیات مخاطب قرار نمی دهیم: «... جالب است که برخی ها از جمله مثلاً رنگین سپنتا که اکنون به حیث ایدیولوگ استعمار امریکایی عمل می کند، با چشمپارگی این دوره را «زمان حاکمیت کمونیست ها» می نامند»، ما در مورد رفیق خود چنین حکم نمی کنیم: «انستیتوت ملی دموکراسی امریکا که در تیوریزه کردن افکار بورژوازی و تقویت نهادهای جامعه مدنی فعال است (ملک ستیز، داکتر رنگین سپنتا، داکتر اکبر اکبر، سلام رحیمی، نجیب الله منلی، دای فولادی، اعظم دادفر، امین فرهنگ، اکرمی، داوود سلطانزوی، عباس نویان، حنیف اتمر، سعد محسنی، نورالحق علومی، میراحمد جوینده، عزیز رویش، مرادیان، ثریا پرلیکا، صبغت الله سنجر و... کسانی اند که درین تیوریزه کردن نقش مهمی دارند) - تاریخ نبرد طبقاتی - این تنها «مائویست ها» هستند که رفقای خود را «جاسوس» و «مجددی و پیر سید احمد گیلانی» می خوانند، نه ما. فقط «مائویست ها» بلد هستند که چگونه کسانی را که با «نید» (انستیتوت ملی دموکراسی امریکا) سر و کله می جنبانند، «رفیق» بخوانند، نه ما!

به فصل چهارم سر می‌زنیم. در این فصل گفته شده است که «در فصل چهارم، پنجم و ششم و هفتم از انحرافات سازمان رهائی یعنی سازمان سلف این دسته شرح مختصری را ارائه می‌کنیم تا ضرورت «گسست» از آنها را به طور اجمالی به خواننده نشان داده باشیم. در فصل هفتم و هشتم بر روی «عدم گسست» این سازمان از انحرافات اکونومیستی و رویزیونیستی سازمان سلف آن (سازمان رهائی افغانستان) مکث می‌کنیم.»

چنانچه معلوم می‌شود «مائویست‌ها» در این فصل به مرز خلع «شعور» می‌رسند و اعلام می‌کنند که از این فصل به بعد تفاله‌های «صدر» را نشخوار می‌کنند. خوب، وقتی هوس کرده‌اند و اشتها دارند، ما کیستیم که بگوییم نه عزیزان، تفاله دیگران را نشخوار کردن، انسان را در جمع چارپایان قرار می‌دهد. آنان نشخوار را شروع کرده‌اند، ولی ما قسمی که گفتیم به آن نمی‌پردازیم، زیرا کافی در این مورد صحبت کرده‌ایم. از این فصل، دو سه موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم، که یکی آن ایجاد حزب است.

ما در نوشته «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان از ورشکستگی تیوریک تا فلاکت پراتیک» به مسئله حزب و نظر سازمان انقلابی افغانستان در این مورد اشاره کرده‌ایم. همین‌گونه، در به «پیش» شماره اول نوشتیم: «تلاش در جهت ایجاد حزب طبقه کارگر از وظایف مرکزی و مبرم سازمان ماست، زیرا بدون تشکیل چنین حزبی، هیچ سازمانی قادر به رهبری زحمتکشان نبوده، بدون آن پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم ناممکن می‌باشد...»

حزب طبقه کارگر در جریان کار عملی و مبارزه ایدیولوژیک از وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها به میان می‌آید (عده ای از احزاب مارکسیستی که به گستردگی حزب پرولتری می‌رسند، خود را به وحدت سازمان‌های مارکسیستی مقید ندانسته، حزب را اعلام می‌کنند و بعد از آن پروسه وحدت را به پیش می‌برند). این حزب در ابتدای تشکیل اش مطمئناً آنقدر بزرگ و همه گیر نخواهد بود که قادر به رهبری توده‌ها به طور کامل گردد، اما بعد از تأسیس قدم به قدم رشد کرده، به جایی می‌رسد که چنین توانایی را می‌یابد. صفوف این حزب در آغاز از روشنفکران انقلابی پرگشته و با گذشت زمان از یک طرف ترکیب طبقاتی آن عوض شده، پیشروان پرولتاریا و دیگر زحمتکشان در آن وارد می‌شوند و از سوی دیگر روشنفکران انقلابی با پوست اندازی در پراتیک انقلابی، آگاهی بیشتر طبقاتی، دانش مارکسیستی، کسب اخلاق پرولتری و مبارزه ایدیولوژیک در موقعیت طبقه کارگر قرار می‌گیرند و به این صورت حزب در میان زحمتکشان مطرح گردیده، جنبش کمونیستی با جنبش طبقه کارگر پیوند می‌خورد.»

با این دیدگاه در مورد حزب، ما «حزب» «صدر» را به عنوان حزب قبول نداریم، بخصوص وقتی «مائویست‌ها» این «حزب» را از جمله «رهزنان اینجویی»، «تپه خاکی»، «جاسوس»، «خاین»، «تسلیم طلب»، «اپورتونیست»، «توطئه گر»، «جعل کار»، «اتهام زن»، «هزاره باز»، «هیپوکرات»، «ریاکار»، «سمارق زهری»، «شوم و ویرانگر»، «خدمتکار امپریالیستها» می‌خوانند و اعلام می‌کنند که «خود (ض) سابقاً بنام چندین سازمانی که اصلاً وجود نداشتند - می‌نوشت»؛ در همین حال نعره‌های خنده دار «مائویست‌ها» برای «ایجاد حزب کمونیست انقلابی» را نیز فکاهی‌های بی‌مزه ای می‌دانیم که از حنجره ملانصرالدین‌های «شورشی» بیرون می‌آید.

«شورشی‌ها» در مبحثی مربوط به ایجاد حزب می‌نویسند: «به این قسم می‌بینیم که داکتر فیض بما اندرز می‌دهد تا حزب پرولتاریا را از آمیزش‌های دوستانه و گشت‌گذارهای پارک‌ها و کلوپ‌های شبانه به وجود آوریم نه از براه انداختن مبارزات دشوار ایدیولوژیک، عملی و علمی. بر اساس این معادله حزب پرولتاریا محصول مبارزه بی‌گذشت، صادقانه در عرصه‌های تبلیغ، ترویج و سازمان دهی پرولتری نیست بلکه از گذشت‌ها و تعارفات دوستانه و رد و بدل «بفرما و بنشین»‌های خرده بورژواها حاصل می‌شود. کدام یک از این صفات اساسی خط داکتر فیض احمد شهید در سازمان انقلابی افغانستان وجود ندارد؟»

قیاس به نفس خوب نیست جناب «شورشی»! داکتر فیض، با صراحت اعلام کرد که حزب پرولتاریا از «آمیزش‌های دوستانه و گشت و گذارهای پارک‌ها و کلوپ‌های شبانه به وجود» نمی‌آید، از همین رو بر وحدت اصولی تأکید می‌کرد. اما دروغ‌گوهای



«مائویست» چیزی را به رفیق احمد وصله می کنند، که خودشان نمونه های صادق آن هستند. «مائویست ها» در هالند «آمیزش های دوستانه» و «گشت و گذارهای پارک ها و کلوپ های شبانه» را مصروفیت مبارزاتی شان ساخته اند و با هر قدم و چرخشی که می خورند، آروغ «ایجاد حزب کمونیست واقعی» را با تعفن «مائویستی» بیرون می دهند. رفیق احمد باور داشت که «حزب کمونیست» از طریق کار عملی به وجود می آید، ولی «مائویست ها» از عمل فرار کرده، به مدینه فاضله شان رسیده و هالند را با چنغ های شان برای «ایجاد حزب» پر ساخته اند؛ رفیق احمد باور داشت که «مرکزی ترین مسئله وحدت را وحدت در عرصه ایدئولوژیک و سیاسی می سازد» (با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش!) ولی «مائویست ها» «وحدت» شان را با کرنش در عرصه ایدئولوژیک و سیاسی به پیش می برند و حاضرند با «گذشت ها و تعارفات دوستانه و رد و بدل «بفرما و بشین» های خرده بورژواها»، با کسانی «حزب کمونیست واقعی» ایجاد کنند، که آنان را «جاسوس» می خوانند؛ رفیق احمد باور داشت که «انقلاب کشور به کار تبلیغاتی وسیع ضرورت دارد. کار تبلیغاتی با بیش پرولتری به بسیج و متشکل شدن توده ها خواهد انجامید، به این ترتیب اساسی ترین مسئله کار تبلیغاتی شرکت در زندگی توده هاست.» (با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش!) ولی «مائویست ها» با فرار از میان توده ها، کار تبلیغاتی شان را علیه رفیق احمد، رفیق مجید و رفیق مینا و رهروان آنان متمرکز کرده اند؛ رفیق احمد باور داشت که وحدت اصولی ضمن مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی، از طریق درآمیختن با توده ها، به دست می آید و می پرسید: «... آیا حاضریم که خود را بین توده های کارگر و دهقان تجدید تربیت نمائیم؟»، اما «مائویست ها» از میان توده ها فرار کرده و مبارزه علیه خلق پشتون را با شعار «ستمگری پشتون ها» آغاز کرده اند. این که اینان این اندرزها را از کجا آموخته اند، فقط «صدر» را داریم تا به سراغ او برویم و معلومات خود را تکمیل کنیم، ولی باور داریم که او از شریک ساختن معلومات با ما طفره می رود.

این فصل با چلنج دادن «مائویست ها» به ما، به آخر می رسد. آنان خطاب به ما نوشته اند: «انقلابی شدن را از نقد صریح و صادقانه رژیم ضد انسانی حاکم بر چین آغاز نمایند و موازی با آن نخست بین مائوتسه دون اندیشه تینگ سیائوپینگ و مائوتسه دون اندیشه حقیقی تحقیق کرده و با خیانت تینگ و باندش به انقلاب چین از نظر سیاسی - ایدئولوژیک تصفیه حساب کنند.»

بسیار خوب! ما هیچ نگرانی نداریم تا به اصطلاح ایشان انقلابی بودن خود را به اثبات برسانیم: «دولت چین بعد از آنکه بخش اعظمی از اقتصادش را وارد بازار نمود، کمپنی های دولتی و خصوصی چین در رقابت با کمپنی های امپریالیستی به استعمار خلق های جهان برخاست تا جایی که یک زن سرمایه دار چینی به سه میلیارد دالر سرمایه دست یافت. سرمایه داران چینی در پنج قاره جهان به سو سو کشیدن برای بازار، مواد خام و نیروی کار ارزان مصروف شدند و دولت چین هانکانگ را با حاکمیت رژیم سرمایه داری انگلیسی نگه داشت و غیره، دیگر رویزیونیست گفتن چین غیر واقعی است... به اینصورت چین حاضر یک امپریالیزم تمام عیار است...» (پیوند با انجوازم، گسست از مارکسیزم، جوزای 1389)؛ «سرمایه گذاری های بزرگ چین در کشور ما، حمایت از دولت پوشالی، هماهنگی با امپریالیست های امریکایی در اشغال و کشتار توده های محروم از همه چیز، این دولت را به امپریالیست تمام عیار مبدل کرده، و دیگر نمی توان آن را رویزیونیست خواند.» («به پیش» شماره چهارم)؛ «با آن که رویزیونیست های خروشچفی و دن شیائوپینگ مارکسیزم را ضربه زدند و باعث عقبگرد سوسیالیزم شدند و بالاخره دو حزب مقتدر کمونیستی را به پای بورژوازی به زانو درآوردند، با وجودی که ضربات سهمگین رویزیونیست ها در جنبش کمونیستی جهانی تشنت و پراکندگی تیوریک را دامن زده و دگماتیست ها، رفورمیست ها، تروتسکیست ها، رویزیونیست ها، اپورتونیست ها، انارشویست ها و... همه مصروف لطمه زدن به این جنبش می باشند؛ مارکسیزم - لنینیزم، اندیشه مائوتسه دون چه از لحاظ فلسفه مارکسیستی، چه از لحاظ سیاست انقلابی و چه هم از لحاظ اقتصاد سوسیالیستی به حیث ایدئولوژی رهایی بخش پرولتاریا و توده های تهیدست، همچنان از اعتبار علمی برخوردار است.» («به پیش» شماره چهارم، عقرب 1391)؛ «چین که پس از درگذشت مائوتسه دون به دست رویزیونیست ها افتاد، به زودی از

سوسیالیزم به سرمایه داری برگشت نمود و بالاخره به امپریالیزم تمام عیار مبدل شد و چپاول خلق ها را در رأس استراتژی هایش قرار داد، اینک به گفتهٔ دنگ سیائوپینگ به عصری که «پولدار شدن شکوهمند است» وارد شده است. اما این «پولدار شدن شکوهمند» به بهای استثمار خلق های چین و سایر ملل صورت می گیرد»، «چین، امریکا، فرانسه، انگلستان و... همین اکنون در این قاره، معادن و ذخایر طبیعی را مثل سنگ بو می کشند و شرکت های این غارتگران با بیرحمی تمام دار و ندار افریقا را از خلق آن می ربایند و از استثمار و بهره کشی دریغ نمی کنند. چین به حیث امپریالیست تازه کار در کنار غارتگران سابق این قاره قرار گرفته و با امریکا و فرانسه نسبت به دول دیگر چنگال هایش را در معادن این قاره عمیقتر فرو برده است.» (لگدمالی قارهٔ سیاه با چکمه های خونین امپریالیست ها، حوت 1391)

اینک نوبت ما است تا از شما بخواهیم که انقلابی بودن خود را به اثبات برسانید. اگر به گفتهٔ مائوتسه دون غیر انقلابی و ضد انقلابی نیستید و به ادعاهای تان در عرصهٔ «شورش» و «انقلاب» و «ایجاد حزب کمونیست واقعی» و مبارزه علیه «اپورتونیزم»، «اکنونیزم» و «رویزیونیزم» صادق هستید، به فرار تان نقطهٔ پایان بگذارید، پاسپورت ها و اسناد پناهندگی تان را در میان توده ها طعمهٔ حریق کنید و با توده های وسیع کارگران و دهقانان درآمیزید. بفرمایید آقایون «شورشی»، دا گز دا میدان!

این ساده ترین چلنجی است که به شما می دهیم. شما با وجود ادعاها و لاف و پتاق های «مائویستی» تان فرار کرده اید؛ خلق را تنها گذاشته اید و در هالند قروت «مائویزم» می لیسید و تاخت و تاز بر رهبرانی را که در کنار خلق رزمیدند و جاودانه شدند، جزء «مبارزه» تان می خوانید؛ اگر نتوانید به چلنج ما تا شش ماه آینده پاسخ بگویید، ثابت می سازید که آنچه دیگران در مورد تان می گفتند، بدتر از آن هستید.

ما به صراحت شما را گریختگی می دانیم، ما به صراحت شما را فراری می خوانیم؛ با هیچ رندی نمی توانید فرار تان را توجیه کنید، نه شما مارکس هستید و نه هم لنین، و بهتر است بگوییم که به بند بوت شاگردان صدیق مارکس و لنین هم رسیده نمی توانید. هزارن افغان، به شمول شعله ای ها در سراسر جهان زندگی می کنند، که ما به خود حق نمی دهیم آنان را فراری از نوع شما بخوانیم. ما شعله ای هایی را که در خارج کشور زندگی می کنند و مثل شما دروغ نمی گویند، لاف و پتاق نمی زنند، بلکه با تواضع و فروتنی از سازمان های انقلابی، از اعتراضات توده ای، از فریادهای مردم در حد توان دفاع می کنند و از هیچ نوع همکاری در تقویت جنبش انقلابی دریغ نمی ورزند؛ انسان های شریف، صادق، متین و رزمنده ای می دانیم که حمایت شان از کار و نبرد نیروهای انقلابی بسیار اهمیت دارد.

اما شما که مردم را رها کرده اید و با وجود آن از «حزب کمونیست انقلابی» صحبت می کنید، از «جنبش پرولتری» پرگویی می کنید و از مبارزه علیه «رویزیونیزم» و «اپورتونیزم» می لافید؛ انسان های چشم پارهٔ فراری و گریختگی هستید، که یاوه سرایی تان به بز بز مگس مانده و خود تان مگسی بیش نیستید.

به فصل پنجم می رویم. این فصل، ضمن بیان محفوظات، باز هم پر از حرافی های احمقانه است. در آخر این فصل آمده است: «ما در فصل های بعدی نشان خواهیم داد که مینا جان قبل از آنکه سازمان رهائی با دادن چرندیات به نویسندگان جاسوس غرب «خونش را آلوده» سازد، خودش با ملاقات با سران کشورهای امپریالیست اروپائی خونش را تا آخرین قطره آلوده ساخته بود.»

در همینجا با زبان رسا بدون دغدغه از اینکه اینان ما را «فحاش» می گویند یا نه، باید به ایشان بگوییم: شرفباخته های بی وجدان سیاسی و بزدل های فراری! شما که با دیدن دشمنان خلق، تنبان های تان دچار پرابلم شد و آنها را دور گردن تان حلقه زدید و نزد این کسول و آن کسول غربی بردید و تملق و چاپلوسی کردید و بالاخره فرار را بر قرار ترجیح دادید و اکنون با بی حیایی آن را «پناهنده شدن بالاجبار» می خوانید، چگونه بر زن قهرمانی می تازید که همینجا ماند، پس از تیرباران شدن همسر انقلابی اش، بر راه او رفت؛

کودکانش را از دست داد و خود در راه انقلاب و مردم قربانی و جاودانه شد. این نوع تاختن بر مینای شهید، فقط از انسان های کثیف و مزدور امپریالیزم و فاحشه های سیاسی شورای نظار و محقق و حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و... ساخته است. این فراری هایی که شرافت انقلابی شان را حراج کرده اند، با چنین چرندگویی نشان می دهند که در بی وجدانی و شرفباختگی از مزدوران امپریالیزم سبقت جسته اند، ننگ شان باد!

این توهین و تحقیر از نوشته های «پولاد» مشهور به «فراری»، به نحوی از انحاء کاپی شده است. او در بخش اول «صدماتی که انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی طی چهاردهه اخیر بر جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد کرده اند» در مورد سفر مینا به کشورهای غربی و دیدارش با سران آن با دلچکی می نویسد: «موارد فوق نشان می دهد که «سازمان رهائی افغانستان» با «استراتژی - سه جهان» «پراپت» خود و سازش «موقت» و گذشت «جزئی» واقعاً توانسته است «جهان و دو نیم» خود را علیه «نیم جهان اول» (کانون «اصلی» جنگ و تجاوز یعنی سوسیال امپریالیسم شوروی) متحد و بسیج نماید.»

مائوتسه دون در جایی نوشته است که «حتی کودکان سه ساله هم ایده های زیای دارند که صحیح اند ولی امور مهم دولتی و جهانی را نمی توان بدست آنها سپرد، چونکه هنوز قادر به درک این امور نیستند. مارکسیسم - لنینیسم مخالف بیماری کودکی در صفوف انقلاب است.» «مائویست های» جعلی (تأکید می کنیم جعلی) بر بنیاد گفته مائوتسه دون کودکانی هستند که نمی توانیم امور مهم جهان را به ایشان بسپاریم، زیرا اینان تا کنون تضاد عمده و غیر عمده را درک نمی کنند؛ اینان «مدالگیری» امروز و سفرهای دیروز مینای عزیز را به کشورهای غربی تفکیک کرده نمی توانند. سیاست دیروز، سیاست انقلابی بود و فهم عالی رفیق احمد را از مارکسیزم و بخصوص اندیشه مائوتسه دون نشان می داد. دیروز، ما با دشمن عمده (سوسیال امپریالیزم شوروی) روبرو بودیم و باید همدردی کشورهای دیگر را جلب می کردیم. ولی امروز با دشمن عمده دیگر (امریکا و متحدان ناتوی آن) روبرو هستیم، و خاینانه است که دست تکدی به سوی این غارتگران دراز کنیم و در صدد جلب «همدردی» و «کمک» آنان شویم، و حتی از «کمک های ناکافی» آنان گله و شکوه کنیم!

«مائویست های» ما که با اسپ گادی دروغ خود را قیزه کرده اند، چنان معتاد سیلی های جانانه مائوتسه دون شده اند که بدون نواختن سیلی های این رهبر پرولتاریا، شکستن خمار آنان سخت به نظر می آید. ناگزیر باید یکی دیگر از سیلی های آبدار مائوتسه دون را بر رخ زرد شان حواله کرد تا اگر ذره ای از شرافت انقلابی در وجود شان باقی مانده باشد، خط بینی کشیده و چرندگویی خاینانه و توهین آمیز شان را با ادای احترام و تعظیم در برابر عکس مینای شهید، جبران نمایند. مائوتسه دون می گوید: «باید بی درنگ با اتحاد شوروی اتحاد نظامی و سیاسی بست و با این کشور پیوند نزدیک برقرار کرد، زیرا اتحاد شوروی قابل اعتمادترین، نیرومندترین و تواناترین کشورها برای کمک به چین در مقاومت در برابر ژاپن است. باید همدردی انگلستان، آمریکا و فرانسه را نسبت به مقاومت ما در برابر ژاپن بخود جلب کرد و از آنها کمک گرفت، بشرط اینکه این کمک به تمامیت ارضی و حق حاکمیت ما لطمه ای وارد نیاورد. برای پیروزی بر مهاجمین ژاپنی باید بطور عمده بر نیروی خود تکیه کرد، اما از کمک خارجی نمی توان صرف نظر نمود، و اتخاذ سیاست انزواجوئی به سود دشمن خواهد بود.» (رهنمود، تدابیر و دورنمای مقاومت در برابر تهاجم ژاپن، مائوتسه دون 1937)

با همین گفته مائوتسه دون این فصل را با پرسشی از «مائویست ها» به پایان می بریم: «مائویست ها»ی فراری! وقتی می نویسید: «مینا جان قبل از آنکه سازمان رهائی با دادن چرندیات به نویسندگان جاسوس غرب «خونش را آلوده» سازد، خودش با ملاقات با سران کشورهای امپریالیست اروپائی خونش را تا آخرین قطره آلوده ساخته بود»، آیا شهامت و جرأت این را دارید که خون رفیق مائوتسه دون را هم «تا آخرین قطره آلوده» بخوانید، وقتی او از جلب همدردی انگلستان، آمریکا و فرانسه نسبت به مقاومت در برابر جاپان سخن می گوید و ابلاغ می کند که باید از آنها کمک گرفت؟؟؟ آیا وقتی مائوتسه دون، وظیفه حزب کمونیست چین را در زمینه ارتباطات

خارجی «اتحاد بر علیه دشمن مشترک با کلیه کسانی که در انگلستان، در امریکا و در سایر کشورها بر ضد فرمانروایان فاشیست آلمان، ایتالیا و ژاپن موضع می گیرند»، ابلاغ می کند، شما «مائویست ها»ی وجدان باخته و بزدل، جرأت می کنید که خون این یک تن از رهبران پرولتاریا را «تا آخرین قطره آلوده» بخوانید؟؟؟ (اگر حق گفته باشیم از شما هر چه ساخته است!!!)

همین پرسش را با آقای «پولاد» «نستوه» و «گرانمایه» نیز مطرح می کنیم که وقتی سفر مینا به کشورهای غربی و دیدارش با سران آن را به «ستراتژی سه جهان» (یعنی تیوری سه جهان) ارتباط می دهید و آن را به استهزاء می گیرید، آیا شهامت دارید که «جلب همدری» و «کمک» گرفتن مائوتسه دون از کشورهای انگلیس، امریکا و فرانسه را هم به استهزاء بگیرید و به «تیوری سه جهان» ربط بدهید، به تیوری ای که مربوط به رویزیونیست های چینی است، و اعلام کنید که «مائو تسه دون» با «ستراتژی - سه جهان» «پر ابهت» خود و سازش «موقت» و گذشت «جزئی» واقعاً توانسته است «جهان و دو نیم» خود را علیه «نیم جهان اول» (کانون «اصلی» جنگ و تجاوز یعنی جاپان) متحد و بسیج نماید.؟ (اگر حق گفته باشیم از «پولاد» فراری که فرارش را با رندی «بالاجبار» توجیه می کند، هم هر چیز ساخته است!!!)

در فصل ششم، «مائویست ها» به تشریح طولانی مذهب پرداخته و در این فصل موضوع جدی ای که ما در باره آن قبلاً در اسناد سازمان به آن تماس نگرفته باشیم، ارائه نکرده اند. ما قبلاً (در «به پیش» شماره اول)، در مورد «جمهوری اسلامی» و انتقاد رفیق احمد از پذیرش آن در «مشعل رهایی»، نظر خود را بیان کرده ایم. پذیرش و تأیید «جمهوری اسلامی»، چنانچه در «به پیش» شماره اول آمده است «اشتباه راست روانه ای بود که بسیاری از سیاست ها و تاکتیک های» سازمان رهایی «بر محور چنان تأییدی می چرخید». این اشتباه منطقی، اجزاء و فرعیاتی داشته است که با انتقاد قرار دادن پذیرش «جمهوری اسلامی» همه تحت پوشش قرار می گیرند، مثلاً حمایت از جمهوری اسلامی خمینی؛ که در این هم نباید شرایط آن زمان و بخصوص راه اندازی انقلاب بهمین را از نظر دور انداخت که علیه یک رژیم شاهی که از طرف امپریالیزم امریکا حمایت می شد، براه افتاده بود و کمونیست های ایران از آن قاطعانه دفاع می کردند. حتی کمونیست های ایران که با حضور قاطع در انقلاب بهمین شرکت کردند، انقلابی که «خمینی» را بر کرسی قدرت نشاند، موضع گیری متفاوت تر از امروز، علیه رژیم جمهوری اسلامی خمینی داشتند که شرکت شان در این انقلاب در کنار «خمینی»، نشاندهنده این امر است. اینکه جمهوری اسلامی خمینی، تمام ثمره و دستاورد انقلاب را دستبرد زد و اینکه با گذشت زمان چهره خونریز جلادی بنام خمینی آشکارتر می شد، بحث جداگانه ای است که حداقل سازمان انقلابی افغانستان نه تنها بر آن چشم نه بسته است، بلکه با قاطعیت آنرا رژیم ضد انسانی و فاشیست و قاتل و به حق رژیم سفاک ولایت فقیه خوانده است. اما روزگار امروز ما را با روزگار رفیق احمد و موضع گیری او در سالهای 1358 و 1360 یکسان دانستن، فقط از کسانی ساخته است که کینه تویزی نسبت به رفیق احمد و سازمان انقلابی افغانستان، ذهن شان را کور ساخته باشد. ورنه، یک انسان عادی می داند که میان این دو فاصله ای است به مدت 25 تا 30 سال!

«شورشی ها» پس از آنکه تفاله «فراری» را نشخوار می کنند و از نشریه «وطن» مربوط به «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» نقل قولی در مورد مذهب می آورند، دو فکاهی نیز ارائه می کنند که حیف ما می آید آن را با دیگران شریک نسازیم. در حالیکه رویزیونیست های چینی از طریق آی. اس. آی، سیل اسلحه به بنیادگرایان اسلامی و بخصوص حزب اسلامی گلبدین سرازیر کرده بودند و از این احزاب بنیادگرا و فاشیست از طریق استخبارات پاکستان حمایت می کردند؛ فکاهی اول «مائویست ها» چنین شکل می گیرد: «خاقان های خائین {خائن} از این می ترسیدند که با بقدرت رسیدن اسلام اخوانی در وجود گلبدین، احمدشاه مسعود، برهان الدین ربانی و غیره افغانستان مرکز صدور ایدئولوژی اسلام بنیادگرا شده و برای ایغورهای چینی یک عقب جبهه مطمئن به وجود بیاید. آنها اسلام اتحاد سه گانه را که «اسلام بی غرض بحال آنها» بود بر اسلام گلبدین رجحان می دادند و دکتر فیض احمد شهید را با

سازمانش تا حد تبلیغ پیرو گیلانی و صبغت الله مجددی و حتی شاه سابق به وعظ و امید داشتند... اخوان گلبدینی منفور تاریخ و منفور خلق افغانستان است، اما دکتر فیض از این منفور بودن گلبدین برای رهائی ما استفاده استراتژیک نمی برد و بالمقابل آنرا در استراتژی خدمت به خاقان های چینی مورد استفاده قرار می دهد!!!

فکاهی دوم «مائویست ها» کوتاه ولی بسیار خنده دار است: «اتحاد سازمان انقلابی افغانستان و ساما (ادامه دهندگان) نیز بیشتر بر محور منافع مرتجعین چینی در آسیا می چرخد تا منافع خلق کبیر افغانستان!»

وقتی «پولاد» می بیند که «مائویست ها» به جاده وقاحت زده اند و با سرعت تمام می دوند او نیز پاچه ها را بر زده، به این جاده می زند: «در اواخر سال 2001 حامی و مربی بزرگ شما، دولت سوسیال امپریالیزم چین شما را از «قرارگاه» سابق شما به آلمان برد و در کنفرانس «بن» با جانی ترین، خاین ترین و خونخوارترین دشمنان مردم افغانستان دور یک میز نشاند...» (تکیه از ماست) «پولاد» جان، تشویش نکو، ما با یکی دو نوشته مبتذل و فرار بزدلانه ات فهمیدیم که قهرمان وقاحت «مائویستی» تو هستی، نه «شورشی های» بیچاره؛ این تو هستی که تفاله هایت را در دهن «شورشی ها» استفرغ می کنی و آنان هم با اشتهای تمام آنها را نشخوار می کنند.

«پولاد!» وقتی ما تو را قبیح می خوانیم، این نه فحش است و نه هم توطئه و نه هم اتهام. قباحت خودت چنان آشکار است که هیچکس نمی تواند آنرا استتار نماید. بهتر است مثالی بیاوریم: «فراری» در نوشته تازه اش به نام «پاسخ به حملات خصمانه رویزیونیست های دون صفت «سازمان انقلابی»» ناله سر می دهد که «اینها از نقد گذشته و حال «سازمان رهائی» و یا سازمان کنونی شان به وحشت افتاده و با شیوه ای غیر پرولتری و اپورتونیستی در برابر انتقادات ما عکس العمل کاملاً خصمانه و ضد انقلابی نشان داده اند.» این را می گویند قباحت. زیرا فراری خوب می داند که ما در حمل 1387 به نقد گذشته «سازمان رهائی» و در اسناد متعدد به نقد حال این «سازمان» پرداخته ایم، پس هیچ آدم با شعور نمی تواند بپذیرد که ما از «انتقادات» «پولاد» به «وحشت» افتاده باشیم، چیزی که ما را به وحشت انداخته، قباحت، دروغگویی، توطئه گری و چشمپارگی منسوبین «مائویزم فراری» است.

«فراری» به ما تهمت و افتراء می زند و بعد هم با چشمپارگی «پولادی» ما را متهم به «تهام زنی و توطئه گری» می کند. ما از خوانندگان می خواهیم که با قطعات ذیل از «پولاد» و ما، خود قضاوت کنند که کی چشمپاره، وقیح، توطئه گر و مفتری است، ما یا «پولاد» «مائویزم فراری» که از «انتقادات اصولی» هم می لافد.

«پولاد» در نوشته ای که در فوق ذکرش رفت، می نویسد: «سازمان انقلابی» به ادامه همان گذشته ای رویزیونیستی «سه جهانی» اش و به پیروی از رهبران رویزیونیست مرتد و ضد انقلابی چین، با انقلاب فرهنگی پرولتاریائی خصومت داشته و دارد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را که یک دست آورد انقلابی بزرگ پرولتاریای جهان است و در پرتو ثوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» و زیر رهبری رفیق مائوتسه دون صورت گرفت و بدین وسیله انقلاب چین و دیکتاتوری را برای یکدهه از شکست توسط باند رویزیونیست چینی نجات داد؛ ولی «سازمان رهائی» آنرا یک «هرج مرج» ارزیابی کرده است. «سازمان انقلابی» هنوز نتوانسته است که خود را از این منجلاب رویزیونیستی نجات دهد و از همین دیدگاه به «مائویزم» خصومت می ورزد.» (تکیه از ماست)

آغاز «فراری» درست فرموده اید که ما از «انتقادات اصولی» ات به «وحشت» افتاده ایم. چنانچه گفتیم این وحشت، عمدتاً از دروغ های شاخدار است که بدون شرم تحویل می دهی و هیچ خجالت نمی کنی که آنها را تحویل می دهی. با وجودی که ما در اولین شماره «به پیش» در حمل 1387 نوشتیم که «تئوری انقلاب فرهنگی مائو در چین (1956-1976) که جنبش بزرگ کمونیستی جهت خشکاندن بقایای فکری بورژوازی در جامعه سوسیالیستی به راه افتاد و اولین تجربه کمونیست های جهان بعد از احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی بود، لابد نمی توانست با اشتباهاتی همراه نباشد، تجربه سترگ و گرانمایی بود که با پیروی از آن کمونیست

هایی بر قدرت می توانند از فاجعه احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی در حد معینی جلوگیری نمایند و نمی توانند تیوری پر باری بر علم مارکسیزم به حساب نیاید» ولی تو با تمام این نظر صریح ما در مورد انقلاب فرهنگی پرولتاریایی، به توطئه گری دست می زنی، به ما تهمت می زنی و دروغ می گویی که سازمان انقلابی افغانستان «به پیروی از رهبران رویزیونیست مرتد و ضد انقلابی چین، با انقلاب فرهنگی پرولتاریائی خصومت داشته و دارد». با تمام این دروغ انتظار داری، ما تو را دروغگو نخوانیم؛ با تمام این توطئه توقع داری ما تو را توطئه گر نخوانیم؛ با تمام این اتهام توقع داری ما تو را اتهام زن نخوانیم و با تمام این قباحت و وقاحت، انتظار داری ما ترا یک انسان قبیح نخوانیم، آغای «پولاد»؟ ما نه سعدی هستیم و نه گاندی!

فصل هفتم، ادامه فصل ششم سریال «شورشی های فصلکی» است. در آغاز این فصل می خوانیم: «در فصل ششم این نوشته شرح دادیم که چرا داکتر فیض احمد شهید به اتحاد سه گانه کرشمه می فروخت و می گفت «... ما بر اتحاد بین جبهه ملی نجات، حرکت انقلاب اسلامی و محاذ ملی افغانستان بیشتر نظر داریم... ما از اول این اتحاد سه گانه را شادباش گفتیم و توسعه و استحکام آنرا آرزو نمودیم... ما بر آنیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراسی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی واقعاً ضد روسی، می تواند به نوبه خود گام های وسیعتر و ارزنده تری در راه یک پارچگی مجاهدین و ملت بردارد. ما شرکت شاه سابق را در جنبش چنانچه توام با موضعگیری قاطع با شوروی اشغالگران باشد، عامل مثبت و با ارزشی دانسته و از آن استقبال می کنیم که بخصوص که ایشان مورد توجه تعداد کثیری از مردم ما قرار دارند.» (مشعل رهائی - به نقل از نوشته رفیق پولاد) در اینکه اتحاد سه گانه (حضرت صبغت الله مجددی، پیرگیلانی و مولوی محمد نبی محمدی) نماینده فکری اشرافیت فئودالی بودند و اینکه ظاهر شاه سمبول سنتی فئودالیزم بود، بسیار کم کسانی که از دانش اجتماعی سر رشته داشته باشد، شک می کند.» «بیائید بطور مثال همان اسلام اتحاد سه گانه امریکائی مورد پسند داکتر فیض را که به آن به مثابه ستون فقرات دموکراسی افغانستان می دید مدنظر بگیریم. داکتر فیض شهید وقتی «اسلام ضد امپریالیست» می گوید منظورش در ایران جمهوری اسلامی است و در افغانستان اتحاد سه گانه. این «اتحاد سه گانه» است که او می گویشد بگوید که «ملی» و «ضد امپریالیزم» است و ما امروز می بینیم که صبغت الله مجددی سر در کدام آخور دارد. مگر این حقیقت آن روزها مشکل بود که داکتر فیض احمد شهید درک کند؟... «و اکنون نیز از بطن ایدئولوژی فئودالی نباید امیدوار بود که سیاست مترقی و ضد امپریالیستی ظهور کند. قبول کردن این اصل و یا رد کردن آن نه تنها خط درشتی است بین مارکسیزم و اپورتونیزم و مارکسیزم و رویزیونیزم بلکه خط فاصلی است بین آدم هوشیار و آدم گیج و آشفته سر... داکتر فیض احمد شهید بر چپ ضد اسلام گرائی حمله می برد که این ها «اسلامی بودن جنبش را با ملی و مترقی بودن در تضاد ملاحظه می کنند» و این به این معنی است که یک جنبش اسلامی یعنی جنبشی که با ایدئولوژی فئودالی رهبری می شود می تواند هم «ملی» باشد و هم «مترقی». در جهان هیچ رویزیونیستی تا حد داکتر فیض احمد شهید بیسواد و در عین حال از خود راضی نیست. هر مارکسیست که الفبای آنرا یک روز خوانده باشد می داند که مسئله ملی یک مسئله بورژوازی است و فئودالیزم آنرا نمی شناخت. مقوله «ملی» ایکه ما از آن صحبت می کنیم دارای معنی و مفهوم بورژوازی است که در ایدئولوژی فئودالیزم نه بوده و نه وجود دارد. در اسلام «ملت» همان «امت مسلمه» می باشد که جز اعتقاد داشتن به دین اسلام معنی دیگری ندارد. گزینش و برتر شمردن غیر از این بجای «ملت» در اسلام حتی جایز نیست. اینکه داکتر فیض مرحوم از کجا به اینگونه فرمول های نبوغ آسایش رسیده رمز می است که «خدا» می داند، اما باید به او آفرین گفت که جرات کرده حرف هائی را بگوید که نه در قطعی عطار است و نه در خریطه حکیم جی صاحب و نه با علم خوانائی دارد. باید به سازمان رهائی و همچنین سازمان انقلابی افغانستان نیز آفرین گفت که در بیعت از این بیهوده گوئی ها استعداد فوق العاده نشان داده و به اطاعت شان وفادار باقی مانده اند.»

ما از توهین کردن و تحقیر رفیق احمد به وسیله «شورش» ها آغاز می کنیم. اینان می نویسند که «اگر ما دکتر فیض احمد فقید را روزیونیست و اکونومیست خطاب می کنیم در این زمینه اسناد و مدارک موجود است. این نه دشنام است، نه توهین و تحقیر. بلکه نقد افکار اپورتونیستی و روزیونیستی آن است. اینکه سازمان انقلابی نقد ما را توجیه توهین و تحقیری می کند جلکاری {جعلکاری} و توطئه خود آن هاست.»

اگر از ده ها دشنام سیاسی و غیر سیاسی دیگر به رفیق احمد بگذریم در قطعه فوق حداقل می بینیم که فراری ها چگونه می خواهند رفیق احمد را با این کلمات به زعم خود شان توهین و تحقیر کنند: «بی سواد»، «خود راضی»، «بیهوده گو»، مالک «حرف های که نه در قطی عطار است و نه در خریطه حکیم جی صاحب»، «کرشمه فروختن» و... آیا اینها دشنام و توهین نیست، اگر نه، پس شما چرا هیاهو راه می اندازید که سازمان انقلابی افغانستان به ما فحش و دشنام داده است؟ بلی! ما ضمن دریدن ماسک ایدیولوژیک - سیاسی تان، شما را با ادبیات خودتان مخاطب قرار می دهیم و همانطور که گفته ایم، غرور پوک همه تان را می شکنیم (آغاز «پولاد» تأکید می کنیم که غرور پوک تان را می شکنیم) تا بدانید که توهین به دیگران چه معنی دارد!

اینک نمونه دیگری از قباحات تان را از قطعه فوق «مائوئیستی» مورد بررسی قرار می دهیم و به همه نشان می دهیم که منسوبین «مائوئیزم فراری» ما چه اندازه بی سواد، وقیح، جاهل و احمق هستند. بیجا نخواهد بود تا در همینجا از خوانندگان تقاضا نمائیم تا با وجدان انقلابی قضاوت کنند که آیا اینان واقعاً قبیح و کودن نیستند و آیا ما تا کنون در مورد شان کم نگفته ایم؟

«مائویست ها» برای اینکه رفیق احمد در یکی از اسناد نوشته است که «... ما بر اتحاد بین جبهه ملی نجات، حرکت انقلاب اسلامی و محاذ ملی افغانستان بیشتر نظر داریم... ما از اول این اتحاد سه گانه را شادباش گفتیم و توسعه و استحکام آنرا آرزو نمودیم... ما بر آنیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراسی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی واقعاً ضد روسی، می تواند به نوبه خود گام های وسیعتر و ارزنده تری در راه یک پارچگی مجاهدین و ملت بردارد. ما شرکت شاه سابق را در جنبش چنانچه توام با موضعگیری قاطع با شوروی اشغالگران باشد، عامل مثبت و با ارزشی دانسته و از آن استقبال می کنیم که بخصوص که ایشان مورد توجه تعداد کثیری از مردم ما قرار دارند»، آنرا کرشمه فروختن این جانباخته برومند «به اتحاد سه گانه» می خوانند؛ از این جاهلان «مائویست» باید پرسید که وقتی لنین در «دموکراسی کارگری و دموکراسی بورژوایی» می گوید که «جناح پرولتری همکاری واقعی در مبارزه را می طلبد. جناح روشنفکری معیار برای بورژوازی خوب و مهربان که ارزش موافقت کردن را داشته باشد، تدوین می کند. جناح پرولتری هیچ گونه توقع مهربانی از طرف بورژوازی نداشته بلکه از هر نوع حتی از خیلی بدترین بورژوازی تا آنجائیکه در عمل با تزاریزم مبارزه می کند دفاع می نماید... جناح انقلابی به یک نقطه نظر مدبرانه معتقد است: دفاعی که ما از شما می کنیم منحصرأ مشروط به این است که آیا ما را در موضع بهتری برای ضربه زدن به دشمن - قویتر یا ضعیفتر - قرار می دهد یا نه» آن را نیز کرشمه فروختن این رهبر پرولتاریا به بورژوازی و آن هم بدترین بورژوازی می دانند یا خیر؟

«مائویست های» ما بسیار بی شرم و بی آرم هستند، شاید بگویند - که حتماً می گویند - که بابا، لنین از بورژوازی صحبت کرده نه از «اتحاد سه گانه» و «ظاهر شاه» که هر دو «نماینده فکری اشرافیت فتودالی بودند».!!! بهر صورت اینان مختار هستند، چون غیر از یاوه گویی از دهن شان چیزی بیرون آمده نمی تواند.

ولی ما که به دیالکتیک باور داریم، ناگزیر هستیم این موضوع را بیشتر مورد بحث قرار دهیم. وقتی رفیق احمد می گوید که «ما از اول این اتحاد سه گانه را شادباش گفتیم و توسعه و استحکام آنرا آرزو نمودیم... ما بر آنیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراسی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی واقعاً ضد روسی، می تواند به نوبه خود گام های وسیعتر و ارزنده تری در راه یک پارچگی مجاهدین و ملت بردارد. ما شرکت شاه سابق را در جنبش چنانچه توام با موضعگیری قاطع با شوروی

اشغالگران باشد، عامل مثبت و با ارزشی دانسته و از آن استقبال می کنیم» (تکیه از ماست)، چه تفاوت ماهوی با این سخن لنین دارد که «جناح پرولتری همکاری واقعی در مبارزه را می طلبد... جناح پرولتری... از هر نوع حتی از خیلی بدترین بورژوازی تا آنجائیکه در عمل با تراریزم مبارزه می کند دفاع می نماید... دفاعی که ما از شما می کنیم منحصرأ مشروط به این است که آیا ما را در موضع بهتری برای ضربه زدن به دشمن - قویتر یا ضعیفتر - قرار می دهید یا نه»؟ (تکیه از ماست) آیا «مائویست ها» می توانند تفاوت ماهوی این دو سخن را ثابت سازند؟

«مائویست ها» می گویند «در اینکه اتحاد سه گانه (حضرت صبغت الله مجددی، پیر گیلانی و مولوی محمد نبی محمدی) نماینده فکری اشرافیت فئودالی بودند و اینکه ظاهر شاه سمبول سنتی فئودالیزم بود، بسیار کم کسانی که از دانش اجتماعی سر رشته داشته باشند، شک می کنند.» و بعد ادامه می دهند: «بیانید بطور مثال همان اسلام اتحاد سه گانه امریکائی مورد پسند داکتر فیض را که به آن به مثابه ستون فقرات دموکراسی افغانستان می دید مدنظر بگیریم. داکتر فیض شهید وقتی «اسلام ضد امپریالیست» می گوید منظورش در ایران جمهوری اسلامی است و در افغانستان اتحاد سه گانه. این «اتحاد سه گانه» است که او می کوشید بگوید که «ملی» و «ضد امپریالیزم» است و ما امروز می بینیم که صبغت الله مجددی سر در کدام آخور دارد. مگر این حقیقت آن روزها مشکل بود که داکتر فیض احمد شهید درک کند؟»

«مائویست ها» زنده یاد رفیق احمد را برای این مورد حمله خصمانه قرار می دهند که چرا از «نماینده های فکری اشرافیت فئودالی و سمبول سنتی فئودالیزم» که در جبهه ضد سوسیال امپریالیزم قرار داشتند، دفاع می کند، بخصوص که اکنون بر «مائویست ها» معلوم شده که «صبغت الله مجددی سر در کدام آخور دارد!!»

اینجا لازم است تا با سلیلی دیگر مائوتسه دون روی «مائویست ها» را ببندانیم، بگذار که صدای چیغ های شان تا خانه «فراری» هم برسد: «من فعلاً به توضیح این نکته که تاکتیک جبهه متحد و تاکتیک «درهای بسته» با یکدیگر کاملاً مغایرند، اکتفا می کنم. تاکتیک اول ایجاب می کند که برای محاصره و امحاء دشمن نیروهای عظیمی گرد آوریم. تاکتیک دوم بعکس، بمعنی آنست که ما باید در یک نبرد سخت با دشمنی سهمگین تنها بجنگیم... با چنین عملی {تاکتیک دوم} ما نخواهیم توانست دشمن را به بن بست کشانیده و منفرد سازیم؛ نخواهیم توانست تمام آنهایی را که تحت فشار به اردوی دشمن پیوسته اند، تمام آنهایی را که دیروز دشمنان ما بودند ولی امروز می توانند به دوستان ما تبدیل شوند، از اردوی جبهه دشمن بسوی خود جلب کنیم. و چنین عملی در واقع کمک بدشمن است، ترمز کردن و منفرد ساختن انقلاب است، محدود ساختن، به عقب راندن و حتی به شکست کشاندن انقلاب است. تاکتیک دوم بر پایه این اندیشه مبتنی است که انتقادات فوق الذکر همه اشتباه آمیز اند. نیروهای انقلاب باید یکدست باشند و راه انقلاب باید مستقیم مستقیم باشد. فقط آن چیزی صحیح است که در کتاب مقدس آمده است. بورژوازی ملی تماماً ضد انقلابی است و تا ابد ضد انقلابی باقی خواهد ماند. کوچکترین گذشتی نباید نسبت به دهقانان مرفه روا داشت. با سندیکاهای زرد باید تا سرحد مرگ مبارزه کرد. اگر ما دست تسای تین کای را می فشاریم، باید در عین حال او را ضد انقلابی بخوانیم. آیا می توان گربه ای را یافت که ماهی دوست نداشته باشد و آیا می توان دیکتاتور نظامی ای را یافت که ضد انقلابی نباشد؟ روشنفکران چند صباحی پیش انقلابی نیستند و جلب آنان به صفوف انقلاب خطرناک است. از اینجا چنین نتیجه می شود که سیاست «درهای بسته» یگانه عصای سحرآساست و جبهه متحد یک تاکتیک اپورتونیستی بیش نیست. رفقا، کدامیک از این دو صحیح است: جبهه متحد یا سیاست «درهای بسته»؟ مارکسیزم - لنینیزم کدامیک از ایندو را تأیید می کند؟ من بدون لحظه ای تأمل جواب می دهم: جبهه متحد را تأیید می کند نه سیاست «درهای بسته» را.» (در باره تاکتیک مبارزه علیه امپریالیزم جاپان) «مائویست ها» شیر فهم شدید؟!!



و اما در مورد اینکه «صغت الله مجددی سر در کدام آخور دارد» و چرا رفیق احمد، با وجود اینکه می داند سر مجددی در کدام آخور بسته است، در مبارزه ضد روسی استحکام او را در «اتحاد سه گانه» می خواهد، سیلی دیگری از مائوتسه دون است که باید بر رخ «مائویست ها» حواله شود: «در تجزیه و تحلیل کلی روش طبقه مالکان ارضی و بورژوازی چین در دوران تکانهای شدید باید به جنبه دیگر مسئله نیز اشاره نمود و آن اینکه حتی در اردوی مالکان ارضی و کمپرادورها هم وحدت کامل موجود نیست. زیرا چین کشوری است نیمه مستعمره که چندین دولت امپریالیستی برای تسلط بر آن با هم رقابت می کنند. وقتی که لبه تیز مبارزه متوجه امپریالیزم ژاپن می شود، سگهای زنجیری امریکا و حتی بریتانیا که به ساز صاحبان خود میرقصند، می توانند در مبارزه ای پنهان و یا حتی آشکار علیه امپریالیست های ژاپن و سگ های زنجیری آنها درگیر شوند... آیا این قدری عجیب نیست؟ خیر، بهیچوجه عجیب نیست. این فقط جدال بسیار جالبی میان سگان بزرگ و سگان کوچک، میان سگان سیر و سگان گرسنه است؛ این شکافی است نه کوچک و نه بزرگ؛ تضادی است که چون زخم هم دارد و هم خارش. اما تمام این جدالها، شکاف ها و تضادها بسود خلق انقلابی است. ما باید تمام این جدالها، شکاف ها و تضادهای درون اردوی دشمن را غنیمت شمیریم و از آنها علیه دشمن عمده روز استفاده نمائیم.» (در باره تاکتیک های مبارزه علیه امپریالیزم ژاپن) «مائویست ها!» شمال، شمال، نشود که از قهر زیاد، مائوتسه دون را هم رویزونیست و آدم سر آشفته بخوانید!!

«مائویست ها» به قهر هستند که چرا ما آنان را بیماران روانی می خوانیم و در بخش چهارم «تقدی بر مواضع اپورتونیستی سازمان انقلابی افغانستان» تقاضا کرده اند که «اگر منسویین جنبش انقلابی افغانستان بیماران روانی هستند، سازمان انقلابی این ادعای خویش را به اساس کدام تحقیقات و سند و اسناد صحی ارائه می نمایند {می نماید} و این تحقیقات صحی و روانی خویش را در کدام شفاخانه یا بیمارستان روانی انجام داده است؛ باید به ایشان بگوئیم که اولاً این درخواست به یک فکاهی کاغذ پیچ می ماند و نه تنها بدون «سند و اسناد صحی» بیماری روانی تان را نشان می دهد بلکه بدون «تحقیقات صحی و روانی» دیوانگی تان را نیز برملا می سازد. ولی برای اینکه مطمئن شوند که بیماران روانی هستند و ما درست تشخیص کرده ایم، سندی از بیماری روانی شان را که در چرندستان «فصل ها» یافته ایم، اینجا نقل می کنیم: «این «اتحاد سه گانه» است که او {منظور شان رفیق احمد است} می کوشید بگوید که «ملی» و «ضد امپریالیزم» است»، «اکنون نیز از بطن ایدئولوژی فیودالی نباید امیدوار بود که سیاست مترقی و ضد امپریالیستی ظهور کند. قبول کردن این اصل و یا رد کردن آن نه تنها خط درستی است بین مارکسیزم و اپورتونیزم و مارکسیزم و رویزونیزم بلکه خط فاصلی است بین آدم هوشیار و آدم گیج و آشفته سر».

اینان باور دارند که نه در گذشته و نه اکنون نه تنها نمی توان امیدوار بود که از بطن ایدئولوژی فیودالی سیاست مترقی و ضد امپریالیستی ظهور کند، بلکه قبول کردن این اصل، اپورتونیزم و رویزونیزم است و مرز میان آدم هوشیار و آدم گیج و آشفته سر را نشان می دهد. «مائویست ها» که ادبار و نکبت سراسر وجود شان را فرا گرفته است، با چشمپارگی و قیحانه تلاش دارند، هر طوری که شده رفیق احمد را اپورتونیست و رویزونیست و آدم گیج و آشفته سر به اثبات برسانند، اما بی خبر از اینکه با این گونه مزخرف گفتن ها، سند کودنی خود را امضاء می کنند.

ایشان که سواد کافی ندارند، نمی فهمند که لنین باور داشت که از بطن ایدئولوژی فیودالی، سیاست مترقی و ضد امپریالیستی ظهور می کند و همین بود که با وجود نثر مرانامه شاه امان الله مبنی بر اینکه «ملت معظم افغانستان! حینیکه جناب پدر بزرگوارم به شهادت رسید شما ملت بار سنگین او را به عهده من گذاشتید، من هم نزد شما عهد بستم که افغانستان باید مثل سایر ممالک مستقل در داخل و خارج آزاد و مستقل باشد و ملت افغان هم در داخل کشور از هر نوع تجاوز و ظلم محفوظ بوده دارای آزادی کامل در چوکات قانون باشد. کار اجباری و بیگار در تمام رشته ها ممنوع و ملغی است. شما در حفظ دین، دولت و ملت خود بیدار و در

نگهبانی وطن هوشیار باشید. از خداوند بزرگ به شما و تمام مسلمین جهان خیر و سعادت تمنا دارم...» در مورد این اشراف زاده دربار گفت: «گر چه شاه افغانستان یک اشراف زاده است، اما تا زمانی که به امپریالیزم ضربه می زند، انقلابی است.» و وزیر خارجه افغانستان را با این جملات استقبال کرد: «من بسیار خرسندم که در پایتخت سرخ دولت کارگران و دهقانان، نماینده ملت دوست افغانستان را که تحت ستم قرار داشته علیه ظلم امپریالیزم می جنگد، می بینم.» (بر اساس گزارش روزنامه پراودا 7 اکتوبر 1919)

در همین حال وقتی ایتالیا بر لیبیا حمله و آن را اشغال کرد و در کنار سایر نیروهای دیگر، نیروهای مذهبی تحت رهبری عمر مختار علیه این اشغال می رزمیدند، لنین نوشت که «اعراب دلاورانه ایستادگی کردند» که در حقیقت مهر مترقی و ضد امپریالیستی زدن بر جنبش استقلال طلب لیبیا بود. حال از «مائویست های» شرمندوک و خجالتی باید پرسیم که وقتی لنین شاه امان الله را ضد امپریالیزم می خواند و از جنبش استقلال طلبانه لیبیا که از بطن جامعه فیودالی سر بلند می کند با احساسات انقلابی استقبال می کند، مانند داکتر فیض احمد، «بی سواد» و «خود راضی» بود یا نه؟ وقتی لنین مبارزه امان الله خان را بر ضد امپریالیزم انگلیس می ستاید، مبارزه ای که به وسیله یک اشراف زاده لیبرال دربار صورت می گیرد که به خاطر ایدئولوژی فیودالی اش در حاشیه قرآن امضاء و مهر می کند و در مرامنامه اش هم حفظ دین را وظیفه افغان ها می داند و حتی به فکر «فدراسیون اسلامی آسیای میانه» می افتد، آیا مانند رفیق احمد «رویزیونیست» و «اپورتونیست» بود یا نه؟ آیا لنین با حمایتش از مبارزه ضد امپریالیزم در افغانستان و لیبیا که هر دو از بطن ایدئولوژی فیودالی برخاسته بود، مثل رفیق احمد «جرات کرده حرف هائی بگوید که نه در قطعی عطار است و نه هم در خریطه حکیم جی صاحب» یا نه؟ و بالاخره آیا به لنین هم مثل رفیق احمد آفرین می گوئید که از کجا به اینگونه فورمول های نبوغ آسایش رسیده بود یا نه؟ اگر بزدل نیستید و شهادت دارید، بفرمائید هر آنچه در مورد رفیق احمد گفته اید، در مورد لنین هم بگوئید، کمک و همکاری «پولاد» و «کارگران» را فراموش نکنید!

«مائویست ها» در مورد اسلام ادامه می دهند: «داکتر فیض احمد شهید چپ های ضد اسلام گرائی افغانستان را بدلیل مخالفت شان با اسلام گرائی با این جملات مورد نکوهش قرار می دهد: «... این گرایش (چپ مارکسیستی در افغانستان) اسلام را فقط به مثابه ایدئولوژی فیودالی در نظر دارد و جنبه ضد امپریالیستی آنرا فراموش می کند و باز اسلامی بودن جنبش را با ملی و مترقی بودن در تضاد ملاحظه می کند...» و بعد می نویسند: «هیچ نیروی اسلامی به این دلیل که امپریالیزم نظام خون آشام جهانی سرمایه داری است، با آن مخالفت نکرده و نمی کند. هیچ نیروی اسلامی تا کنون با امپریالیزم به این دلیل که امپریالیزم در جستجوی سود دل دریاها و قلب کوه ها را می شکافد و طبیعت را نابود می کند با آن مخالفت نکرده و نمی کند. هیچ نیروی اسلامی به این دلیل که امپریالیزم حامی و حارس مالکیت خصوصی است، با او مخالفت نکرده و نمی کند. هیچ نیروی اسلامی به این دلیل که امپریالیزم بخاطر بازار تولید و مبادله جهان را بخون می کشد با او مخالفت نکرده و نمی کند و... قیس علیهدا»

چنانچه گفتیم، وقتی منسوبین «مائویزم فراری» را بیماران روانی می خوانیم، به قهر می شوند و به غیظ می آیند و به شک می افتند که به راستی روانی نباشند، از همین رو دفعاتاً نسخه های این یا آن شفاخانه و بیمارستان را از ما می خواهند تا خیال شان راحت شود. ولی ما هیچ نسخه ای از هیچ شفاخانه ای در دست نداریم تا به ایشان ارسال کنیم، جز نسخه های پوده، متعفن و چتل در «شورش».

یکی از این نسخه ها، قسمت دوم پاراگراف فوق این بیماران روانی است. ایشان مارکسیزم را با اسلام عوضی گرفته اند. اگر اسلام می توانست به این همه فجایع پاسخ دهد و علیه مالکیت خصوصی بشورد و به آن نقطه پایان بگذارد، نیازی به مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون نبود که این همه مبارزه و پیکار کنند تا تیوری رهایی بخش خلق ها را تدوین نمایند.

«مائویست های» روانی! وقتی از نقش مترقی و ملی اسلام صحبت می شود، هدف شوریدن علیه مالکیت خصوصی نیست، بلکه شرکت جنبش های اسلامی در مبارزه علیه امپریالیزم و استعمارگران است. وقتی انگلس یکتن از رهبران پرولتاریای جهان در مورد

افغانستان می نویسد که «افغان ها مسلمان و سنی هستند؛ اما فرقه گرا نیستند. اتحاد میان شیعیان و سنیان بسیار متداول است. افغانستان به ترتیب، تحت انقیاد مغول ها و ایرانیان بوده است. قبل از ورود انگلستان به سرحدات هندوستان، تجاوز خارجی که جلگه های هندوستان را در معرض تهدید قرار می دادند همواره از سوی افغانستان صورت می گرفت. سلطان محمود کبیر، چنگیز خان، تیمور لنگ و نادرشاه همگی از راه افغانستان به فتوحات شان دست یازیدند. در سال 1747، پس از مرگ نادر، احمدشاه که هنر جنگ آوری را نزد این ماجراجوی نظامی آموخته بود، مصمم شد از زیر یوغ ایرانیان خلاص شود. در دوران حکومت وی، افغانستان به اوج اقتدار و شوکت خود در آن دوره دست یافت... فتح افغانستان ظاهراً به انجام رسیده بود و بنابر این یک بخش قابل توجه از لشکریان مرخص گردیدند. اما افغان ها به هیچ وجه نمی خواستند تحت حکومت کافر فرنگی (کافر اروپایی) باشند. در طول سال های 1840 و 1841، شورش ها یکی پس از دیگری در تمامی مناطق کشور به وقوع می پیوندند.» از هیچ چیز دیگر صحبت نمی کند، جز قیام مسلمانانی به نام افغان برای رهایی از یوغ بیگانگان به شمول ایرانی ها و فرنگی ها.

وقتی لنین در 24 نوامبر 1917 در ابلاغیه ای خطاب به مسلمانان جهان اعلام نمود که «عالم اسلام می تواند از حمایت انقلابیون روسیه استفاده نماید. انقلابیون روسیه با کمال جدیت برای آزادی ملل اسلام کوشش خواهند کرد. در این موقع که حتی مسلمانان هند تحت ظلم و ستم بیگانه کوبیده شده اند، بر ضد استعمارگران به پاخاسته اند، نباید ساکت نشست، فرصت را غنیمت شمارید و دشمن را از کشور خود دور اندازید. ما زیر بیرق خود ملل مظلومه را برای استخلاص جای می دهیم. ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، در این راه تجدید حیات عالم، از جانب شما انتظار هم عقیدگی و مساعدت را داریم» چه را می خواست اعلام کند، شوریدن علیه مالکیت خصوصی یا مبارزه علیه استعمارگران در کشورهای اسلامی؟

همین گونه وقتی لنین در داخل روسیه خطاب به مسلمانان گفت که «به شما ای مسلمانان روسیه، ای کسانی که مساجد و تکایای شما تخریب گردید، ای کسانی که به خاطر باورهای مذهبی تان، عادت ها و تقالید و باورهای تان، مورد تعدی و تجاوز مستبدان تزاری قرار گرفتید، از هم اکنون این را بدانید که اعتقادات، باورها، شعائر مذهبی، موسسات فرهنگی، مذهبی و علمی شما، در امان و امنیت کامل خواهد بود و هیچ کس تحت هیچ عنوانی حق تجاوز و تعدی به آن ها را نخواهد داشت. هرگونه تخطی در این امر ممنوع و ضد قانون است. همه شما این را بدانید که حقوق تان هم چون حقوق همه شهروندان روسیه در زیر حمایت دولت قدرتمند انقلابی و شورایی قرار خواهد داشت.» (به تمام کارگران مسلمان در روسیه و شرق، 24 نوامبر 1917، لنین) آیا با این پیام می خواست مالکیت خصوصی را نابود کند یا اینکه حمایت مسلمانان جمهوریت های شوروی را برای استحکام حکومت شوراها جلب کند؟ و آیا این سیاست لنینی، انقلابی و مترقی بود یا به گفته شما «رویزیونیستی» و «اپورتونیستی»؟

یکی از قوماندانان بلشویک تاتار به نام میر سعید سلطان غالیف می نویسد: «در جریان جنگ داخلی علیه نیروهای دینکن و بیشاروف که قصد نابود کردن حکومت شوراها را داشتند، شما می توانستید شاهد باشید که یک روستا و یا یک قبیله از مناطق کوهستانی به جبهه بلشویک ها پیوسته اند، ما عمدتاً بنا به انگیزه های دینی می جنگیدیم، زیرا حکومت شوراها بیش ترین آزادی های دینی را به ما داده بود، ما در زمان سلطه سفیدها و تزارها از نظر مذهبی در محرومیت به سر می بردیم.» (منبع: سایت حوالمتمدن، ترجمه و تلخیص: احمد مزارعی، 24 مارچ 2011) آیا این جنگیدن با انگیزه اسلامی برای استحکام حکومت شوراها، به نظر شما «مائویست های» دو آتشه، جنگیدن انقلابی و مترقی بود یا «رویزیونیستی» و «اپورتونیستی»؟ از آنجائیکه جنگیدن با انگیزه اسلامی نمی تواند مالکیت خصوصی را نابود کند، پس بر اساس حکم شما باید این جنگیدن را ارتجاعی بخوانیم و لنین را هم باید مرتجع بدانیم، درست است؟؟

وقتی در سال 1919 یک استاد پوهنتون افغانی به نام محمد برکت الله به زبان فارسی جزوه ای را به نام «بلشویک ها و اسلام» نوشت و آنرا در میان مسلمانان نشر کرد، در بخشی از آن نوشته شده است که «پس از دوره ظلمانی استبداد تزاری، سرانجام فجر آزادی از افق طلوع کرد، لنین به مثابه خورشید درخشانی نور خود را بر ما تابانید و سعادت را به بشریت ارزانی داشت...، لنین زمین های گسترده ترکستان را در میان کارگران، دهقانان و سربازان تقسیم کرد. او تفرقه بر اساس نژاد، مذهب و طبقه را از میان برد، اما دشمن این جمهوری منزله یعنی انگلستان با تمام کوشش خود می خواهد آسیا را در شرایط بردگی سابق نگه دارد. امپریالیزم انگلستان سربازان زیادی را به ترکستان فرستاد تا نهال نوپای درخت آزادی ایشان را ریشه کن کند. درست در لحظاتی که این درخت در حال به بار نشستن است. زمان آن فرا رسیده است که «محمدی ها» در سراسر جهان و به ویژه آسیا، اصول انسانی و پاک سوسیالیسم روسیه را بیاموزند و با جدیت و شور و شوق به آن پایبند بمانند. آن ها باید نظام تازه شوراها را بیاموزند، از آن بهره ببرند و در ترویج آن بکوشند و از آزادی و حقیقت به دفاع برخیزند. «محمدی ها» باید به سربازان بلشویک بیبوندند و مانع تهاجم فئودالها و انگلیسی های جنایتکار گردند، آنان نباید وقت را ضایع کنند. «محمدی ها» باید از فرصت پیش آمده استفاده کرده، فرزندان خود را به مدارس شورایی بفرستند، علوم جدید هم چون فیزیک، شیمی، مکانیک، علوم تطبیقی و هنر را بیاموزند. آه...، ای «محمدی ها» به این ندای مقدس گوش فرا دهید، به دعوت برادری، آزادی و مساواتی که برادر تان لنین، ندا می دهد پاسخ مثبت دهید، هم چنین در جهت تقویت حکومت شوراها نیز بکوشید.» (منبع: سایت حوارالمتمدن، ترجمه و تلخیص: احمد مزارعی، 24 مارچ 2011) آیا «مائویست ها» گفته می توانند که حمایت «محمدی ها» از دولت شوراها، از لنین، از حزب بلشویک و فراخوان دادن به مبارزه علیه امپریالیزم انگلیس، حرکت انقلابی است یا ضد انقلابی؟

در اینجا باید گفت که «محمد برکت الله» و «محمدی های» سال 1919 با وجود باور به اسلام، انقلابی بودند؛ چه بهتر که واضح بگوئیم که ملی سرخک های «مائویست» ما به خره مهره تسبیح «محمد برکت الله» هم نمی رسند. «محمدی ها» با وجودی که به اسلام باور داشتند، اما حکومت شوراها را به سود خلق و مسلمانان می دانستند و از همین جهت با تمام توان از آن دفاع می کردند، اما «مائویست های» ما که آسمان را به اندازه سر چاه می بینند و چون مرغ های کلنگی بر دیوار گلین «مائویزم» شان راه می روند، هنوز که هنوز است قادر نیستند تا نقش مترقی جنبش های اسلامی را در مبارزه علیه امپریالیزم درک کنند.

در اینجا بطور گذرا چند نمونه از شرکت جنبش های اسلامی در مبارزه علیه امپریالیزم می آوریم تا «مائویست ها» بفهمند که اسلام می تواند نقش مترقی و ارتجاعی داشته باشد. وقتی واقعاً علیه استعمارگران می رزمد، نقش مترقی ایفاء می کند و وقتی در خدمت استعمارگران قرار دارد، نقش ارتجاعی و ضد انقلابی بازی می کند:

- «جنگ های داخلی فئودال های مملوک به وخامت اوضاع اقتصادی مصر دامن زد. استبداد خشن و تجاوز و تعدی بیگ های مملوک به دهقانان و پیشه وران موجب افزایش ناخشنودی در کشور شد که پی آمد آن جنبش خلق بر ضد فئودالهای مملوک و عثمانی به رهبری شیوخ مسجد الازهر قاهره بود. در تابستان 1795 پیشه وران و کسبه قاهره به دعوت این جنبش کارگاه ها و دکان های خود را بستند. فرمانروایان مملوک که از توسعه مبارزه مردم به وحشت افتاده بودند، بناچار با شیوخ مسجد الازهر وارد مذاکره شدند و قطع مالیات های جابرانه را اعلام کردند.

در این دوره الازهر به صورت ستاد مبارزه و قیام توده ای بر ضد اشغالگران فرانسوی درآمد... در اکتبر 1798 مردم قاهره به رهبری شیوخ الازهر بر ضد فرانسویان اشغالگر قیام کردند.» (تاریخ افریقا، ترجمه و تألیف: ع. دخانیاتی)

- «نخستین نشانه های ناخشنودی پوشیده هنوز در پایان سال های 60 به چشم می خورد. کارمندان متوسط و قشرهای مختلف روشنفکران بیش از همه از اوضاع و احوال کشور ناخشنود و خشمگین بودند. آنها خدیو را متهم می کردند که مصر را به بیگانگان می

فروشد، به سنن مسلمانی اعتنا ندارد و بر خلاف منافع کشور قدم بر می دارد. آنها سالها لب فرو بسته بودند و از بیم مجازات مرگ نمی توانستند آشکارا از دولت انتقاد کنند و فقط در سالهای 79-1877 صدای خود را بلند کردند.

جنبش مخالف با نام جمال الدین اسدآبادی (1839-1897) نخستین مسلمان انقلابی و طرفدار اصلاح اسلام که از سال 1871 در مصر زندگی و کار می کرد، مربوط بود... جمال الدین اسدآبادی با انتشار مقاله و وعظ و سخنرانی در مسجدها مردم را به مبارزه با بیگانگان و «کابینه اروپایی» فرا می خواند... جمال الدین اسدآبادی در سخنرانی های خود از شنوندگان می خواست آگاهی میهن پرستی مردم را بالا ببرند، از منافع توده های زحمتکش پشتیبانی و عدالت مسلمانی را دنبال کنند. او که سرشتی انقلابی داشت از توده ها طلب می کرد که از دولت توقع لطف و مرحمت نداشته باشند و خود به مبارزه برخیزند.» (همان کتاب)

- «اکنون طوایف و خلق های سودان زیر یوغ سه گانه قرار داشتند. استعمارگران انگلیسی، ماموران مصر و عثمانی و اشراف محلی - فتودالها و مالکان بزرگ و بازرگانان - آنها را استثمار می کردند. ظلم و ستم شدید و تعدی منظم ناخشنودی فزاینده ای را پدید آورد که خصوصیت قیام آشکار گرفت. در آغاز سالهای 80 تظاهرات جداگانه به صورت قیام عمومی خلق در آمد.

مبارزه خلق سودان در زیر پرچم مهدی گرایان صورت گرفت، رهبر این جنبش، محمد احمد، فرزند یک دوره گرد بود. محمد احمد پس از خاتمه تحصیلات مذهبی به سیر و سیاحت در کشور پرداخت و ظلم و ستم و بیعدالتی و تبعیض و تناقض های وحشتناک طبقاتی را به چشم خود مشاهده کرد. او در تبلیغاتش از «دین پاک»، «اسلام حقیقی»، اسلام منزّه از بدعت های عدالت کش توانگران ستمگر و ستمگران توانگر سخن می گفت... اما قیام مهدی گرایان سودان ویژگی های خاص خود را داشت. این قیام در دوره تقسیم استعماری افریقا روی داد و دارای جنبه ضد استعماری بود. هدف اصلی دولت مهدی تأمین استقلال سودان بود... جنبه فتودالی و مذهبی دولت مهدی که بر اثر تغییر ماهیت فتودالی قشر بالای مهدی گرایان پدید آمد، ویژگی های پیشرو و مرفقی آن را تضعیف کرد...» (همان کتاب)

- «مردم الجزایر به رهبری عبدالقادر سردار، سیاستمدار و شاعر بپاخاستند. عبدالقادر مقارن ورود فرانسوی ها به کشورش 22 سال داشت. او در علوم دینی تحصیل و سفرهایی به مکه، قاهره و بغداد کرده بود و با افکار و عقاید اصلاح طلبانه زمانش آشنا شده بود. به سال 1822 قبیله های الجزایر غربی و مرکزی قیام کردند و عبدالقادر را به رهبری خود برگزیدند. او این طوایف را متحد کرده و ضرباتی به نیروهای فرانسوی زده و آنها را مجبور به عقد قرارداد صلح و شناسایی امارت عربی الجزایر غربی کرد.» (همان کتاب)

- «پس از استقرار نظام استعماری آزادیخواهان سوماتالی دوباره به مبارزه بر ضد امپریالیست ها برخاستند. این مبارزه نخست خصلت خود بخودی داشت. اما از سال 1899 مبارزه سوماتالی ها به صورت یک قیام توده ای درآمد. در رأس این قیام ملا محمد عبدالله حسن قرار داشت. این جنبش رنگ مذهبی داشت و همه قشرهای جامعه سوماتالی را در بر می گرفت. در این جنبش چادر نشینان، دامداران، دهقانان، زمینداران، بردگان، تهیدستان شهر، روحانیان مسلمان، بخشی از اشراف قبایل و نمایندگان بورژوازی تجارتنی نوخاسته شرکت داشتند.» (همان کتاب)

- «محافل میهن پرست و روحانیان مسلمان و روشنفکران عرب الجزایر سازشکاری فدراسیون را به باد انتقاد گرفتند و محکوم کردند. آنها در سال 1931 انجمن علما و اصلاح طلبان الجزایر را بنیاد نهادند که به دفاع از فرهنگ ملی خلق الجزایر و گسترش آموزش به زبان عربی برخاست و مدرسه هایی تأسیس کرد که در آن معلمان با شعار «الجزایر میهن من، اسلام مذهب من و عربی زبان من است» تدریس می کردند... هدف این مبارزه بیرون آوردن توده های مسلمان از زیر نفوذ فتودالهای روحانی بود. همچنین مبارزه علما بر ضد روحانیان رسمی که مزدور استعمارگران بودند، خصلت مرفقی داشت.

رویه‌رفته فعالیت ضد امپریالیستی و ضد فئودالی علما به رشد هشپاری ملی مسلمانان الجزایر کمک کرد. نیروهای استعمارگر در رابطه با این اقدام‌ها از سال 1933 وارد مسجدها شدند و فعالیت علما را غیر قانونی کردند و به کار مدرسه‌های شان پایان دادند.» (همان کتاب)

رفیق احمد از این اسلام صحبت می‌کند. او این اسلام را مترقی و ملی می‌داند و تا وقتی او را مترقی و ملی می‌خواند که در جبهه مبارزه علیه استعمارگران قرار داشته باشد. انتقادی که ما در این زمینه داریم، این نیست که چرا رفیق احمد باور داشت که نباید جنبه ضد امپریالیستی اسلام را نادیده گرفت، بلکه اینست که در این موضع گیری، سیاست «حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن» رعایت نشد. انتقادی که ما در این زمینه داریم، این نیست که چرا رفیق احمد مبارزه ضد استعمار اسلام را مترقی می‌خواند، بلکه اینست که «سازمان‌رهای» توانست به خاطر عدم رعایت سیاست «اندازه نگهداشتن» دوشادوش نیروهای اسلامی واقعاً ضد روسی (البته اینجا اخوان هار منظور ما نیست) حرکت کند، بلکه به نحوی از انحاء تحت تأثیر نیروهای اسلامی قرار گرفت و شعاری را بلند کرد که بعدها آن را اشتباه خواند.

با این بحث بررسی سلسله فصل‌های «شورشی‌ها» را با یک دروغ دیگر «مائویستی» شان به پایان می‌بریم، ولی یاوه‌گویی «پولاد» و «شورشی‌ها» را که تحت نام «علاقمند» بیرون داده‌اند، پی می‌گیریم.

«مائویست‌ها» عجب شتر گاو پلنگ‌های سیاسی هستند! خودشان دروغ می‌گویند، دیگران را به دروغ‌گویی متهم می‌کنند؛ خودشان تهمت می‌زنند، دیگران را متهم به اتهام زنی می‌کنند؛ خودشان توطئه‌گری می‌کنند، دیگران را متهم به توطئه‌گری می‌کنند؛ خودشان جاسوسی می‌کنند، دیگران را متهم به جاسوسی می‌کنند و...

«مائویست‌ها» به ادامه دروغ‌های شان در فصل هفتم تکراراً می‌نویسند: «به همین صورت دفاع از چین بعد از مائو به معنی دفاع از امپریالیزم امریکا و شرکایش می‌باشد. «سازمان انقلابی افغانستان» این سنت اسلافش را تا کنون با جان و تن حراست کرده و در هیچ یک از نوشته‌هایش آنرا مورد تردید و تخطیش(?) قرار نداده است.»

با وجودی که ما قبلاً این دروغ شاخدار شان را جواب داده‌ایم، ولی با انسان‌های چشمپاره چه کرده می‌توانیم، جز اینکه بار دیگر نظر صریح ما را در مورد حزب کمونیست چین پس از مائو تیره‌دین نقل کنیم، تا همه، بیش از پیش به وقاحت و قباحیت اینان پی ببرند: «حزب کمونیست چین بعد از مرگ مائو و به قدرت رسیدن باند دنگ شیائوپنگ و طرح تیوری سه جهان، آرام آرام راه احیای سرمایه داری را در چین باز کرد و بدینگونه ترهای دنگ شیائوپنگ در خیانت به کمونیزم کمتر از خروشچف نبود.» («به پیش» شماره اول، حمل 1387)

چنانچه گفتیم، در آخرین بخش این نوشته، به چند یاوه‌گویی باقیمانده «مائویست‌ها» و «پولاد» اشاره می‌کنیم. «مائویست‌ها» در «نقدی بر مواضع اپورتونیستی سازمان انقلابی افغانستان» می‌نویسند: «سازمان انقلابی افغانستان نه به اساس اسناد و مدارک صحبت می‌کند و نه با دید دیالکتیکی. بلکه با قضایا ذهنی گرانه و داستان‌گونه برخورد می‌کند. از مبارزه «ضد اشغال»، از «مدال‌گیری توبه کردن»، «اشغالگر خواندن»، «تحریم انتخابات»، «از اتحاد و جبهه‌سازی با دشمنان مردم ابراز پشیمانی کردن» در سازمان رهائی به تعریف و توصیف نشسته و کرنش می‌نماید. اما مانند گنگه‌های مادرزاد هیچگونه سند و مدرکی از سازمان رهائی که «ضد اشغال بودن» از مدال‌گیری توبه کردن «اشغالگر خواندن»، «تحریم انتخابات» از اتحاد و جبهه‌سازی با دشمنان مردم ابراز پشیمانی کردن آن را ثابت بسازد ارائه نمی‌کند تا صحت و سقم نظریات خویش را ثابت نماید. این نوع برخورد با قضایا صاف و پاک یا ذهنی‌گری کاسب کارانه است یا دروغ و جعل کاری بورژوامانانه.»

«مائویست ها» باید بدانند که شرافت نقد نویسی در انتقال امانت دارانه جملات و کلمات طرف مقابل می باشد. انتقال بریده بریده پاراگراف ها، حذف عمدی کلمات و ارائه تعبیرهای دلخواه و دروغ گویی ها، نه تنها نقد را به یاوه گویی تنزل می دهد، بلکه شرافت نقد نویس را زیر سؤال برده و اگر واضح بگوئیم او را تهی از شرافت نشان می دهد.

«مائویست ها» عمداً در جاهایی که قید «ظاهراً» به فهمیدن نظرات ما در مورد «رهائی» کمک می کند، آنرا حذف کرده تا بدین صورت اسپ های دیوانه شان را به جولان بیاورند. در پاراگراف فوق، پس از حذف قید «ظاهراً»، این ها به ما دو اتهام می زنند: «کرنشگر» و «گنگه های مادر زاد».

خوب دیگه، وقتی انسان ملانصرالدین شد، وظیفه اش خنداندن است و «مائویست ها» نشان می دهند که ملا نصرالدین های واقعی هستند و چیزی از «ملانصرالدین» کم ندارند. این ملانصرالدین های «سرخ»، ما را کرنشگر می خوانند، وقتی خود «معرفی کننده انقلابیون به دستگاه های اطلاعاتی دشمن» را رفیق می خوانند. این ملا نصرالدین های «شورشی» ما را گنگه های مادر زاد می خوانند، وقتی خود می گویند که مثل «تماشاجیان گنگ» در رکاب «حزب» می دویدند؛ کی می تواند گپ اینان را قبول کند، جز «پولاد» فراری و بیماران روانی با نام مستعار «کارگران»!!

به ملانصرالدین های «شورشی» باید بگوئیم که اگر ما در برابر «سازمان رهائی» کرنش می کردیم، باید هو به هو مثل شما که در برابر «حزب» افتادید، می نوشتیم: «حال که «رهایی» می گوید که دیگر اینجو ندارد، به درگاه امپریالیزم نمی رود، از دالر و پاداش های «جامعه جهانی» و «خوكدانی» دل کنده است، ما هم گپ آنها را قبول می کنیم، چون این مسئله از لحاظ سیاسی دیگر اهمیت ندارد»!! ولی می بینید که ما چنین نوشته ایم؛ زیرا این شیوه کار ما نیست، این شیوه کار ملانصرالدین های «شورشی»، «پولادی» و «کارگری» است.

اما اینکه ما در زمینه اظهارات خود در مورد «رهائی» اسناد داریم یا نه، نگران نباشید. ما اسناد فراوان برای هر چیزی که می گوئیم و می نویسیم، در دست داریم و همه در آرشیف سازمان بر اساس نوشته، عکس، صدا و فلم دسته بندی شده است؛ ولی با صراحت می گوئیم که این اسناد را با شما شریک نمی سازیم، زیرا اولاً: «عمدتاً مائویست ها» و «پولاد» بهتر از ما در مورد این اسناد می فهمند و بعید است که تا هنوز به شما مخابره نکرده باشند. ثانیاً: شما رفقای دارید که آنان را «جاسوس» می خوانید، پس رفیق جاسوس، جاسوس است و بعید است که به حیث جاسوسان کارکشته، از این معراها بی خبر باشید. ما به خوبی می فهمیم که با «مائویست های» شوخی روبرو هستیم که گاهگاهی خود را به تجاهل عارفانه، نه ببخشید، به تجاهل جاهلانه نیز می زنند!!

حال که بحث از جاسوسی آمد، خوبست دروغ و اتهام «شورشی»ها و «پولاد» فراری را نیز بررسی کنیم. «شورشی»ها می نویسند: «... رهبران سازمان انقلابی جاسوسی، لمپنی و فحاشی را آرایش سیاسی کرده و آن را در لفافه مترقی و انقلابی انجام می دهند و در عقب آن فیگور انقلابی به خود می گیرند.» و «پولاد» فراری که اصابت تیرهای اصولی سازمان بر شقیقه هایش او را عصبانی ساخته، ما را چنین متهم به جاسوسی می کند: «اینها... گروه اوپاش و فحاشی را تشکیل دادند تا به سطح کوچه و بازار علیه ما فحاشی کند و جاسوسی نماید... صرف نظر از دیگر موارد؛ همین فحاشی ها، اتهام زنی ها، توطئه گری ها و جاسوسی ها علامت بارز اپورتونیزم و دلیل ضعف و دستپاچگی «سازمان انقلابی» است.»

قبل از بررسی اتهامات دو عدد فوق، به دو بیماری ساری در «چپ» می پردازیم: کلی گویی خنده دار و حق دادن به خود و حق گرفتن از دیگران. عده ای در «چپ»، به این دو مرض آغشته شده اند. اینان، هیچ گاه سیستماتیک و با جزئیات به بررسی موضوعات نمی پردازند، فقط خاک باد راه می اندازند و از این گوشه و آن گوشه نقل قول می پرانند و بدون شک در آخر هم بر سکوی فتح فیگور می گیرند. بیماری دوم عبارت است از به خود حق دادن و حق دیگران را سلب کردن. عده ای در «چپ» به خود حق می دهند

که دیگران را فحش و دشنام بدهند و ده ها اتهام به مخالفین سیاسی خود وصله کنند، ولی اگر اینجا و آنجا کسی، یکی از آنان را ارباب خواند، تو گویی که به انقلابی ترین شخص دوران توهین شده و شخصیت این سوپر انقلابی آب گردیده و باید این عقده را به شکلی از اشکال فرو بنشانند.

«شورشی ها» و «پولاد» ضمن اینکه به بیماری روانی مبتلا هستند، از این بیماری مزمن نیز رنج می برند. آنان ترجیح می دهند، به جای بررسی دیالکتیکی پدیده ها به کلی گویی مشمژکننده پرداخته نام آن را «نقد تئوریک - سیاسی و علمی» بگذارند. ایشان به خود حق می دهند دیگران را توهین و تحقیر کنند، اما وقتی دیگران ایشان را به جا و درست «لوده های سیاسی» و «ملانصرالدین» می خوانند، هیاهو راه می اندازند و آن را «لومپنانه» می خوانند.

بطور نمونه ما از آغای «پولاد» می خواهیم تا کلی گویی و پر گوئی و روده درازی نکرده، صاف و ساده بگوید که سازمان انقلابی افغانستان به ایشان چه اتهامی زده که باعث عصبانیت این جنابعالی شده است. وقتی ما شما را «فراری» خوانده ایم، کجای این اتهام است، مگر شما فرار نکرده اید؟ وقتی ما شما را دروغگو خوانده ایم، نمونه های آن را برایتان ذکر نکرده ایم؟ وقتی شما را یاهو گو و هرزه گو خوانده ایم، مثال های آنرا برای تان قطار نکرده ایم؟ وقتی شما را توطئه گر خوانده ایم، نمونه های فراوان آنرا برایتان نشانی نکرده ایم؟ و...

«پولاد» و «شورشی ها»! اگر اپورتونیست و دروغگو نیستید، وقتی ما را متهم به توطئه گری، اتهام زنی و جاسوسی می کنید، چرا نمونه های آنرا ارائه نمی کنید و فقط به مخلوق ذهنی تان به نام «تشکیل گروه اوباش و فحاش بوسیله سازمان انقلابی» پناه می برید. وقتی ما شما را اتهام زن می خوانیم، نمونه های آنرا برای تان ارائه کرده ایم، یکی از این اتهامات تان همین «تشکیل گروه اوباش و فحاش» به وسیله ماست. شما خوب می دانید که ما در مبارزه سیاسی خود نه به تشکیل گروه اوباش و فحاش ضرورت داریم و نه هم به کدام باند و کمک گرفتن از آن؛ وقتی خود ما به نام «سازمان انقلابی افغانستان» از حقانیت خود به گفته لنین با زبان آتشین در پرتو تیوری های انقلابی دفاع کرده می توانیم. ما نه از کسی در رد یاهو گویی تان کمک خواسته ایم و نه هم به کسی کمک کرده ایم. ما مسئولیت نوشته های خود را می گیریم و با صراحت اعلام می کنیم هر آن چیزی که در مورد تان گفته ایم، از آن عقب نمی نشینیم، الی اینکه خط بینی کشیده از چرندگویی و اتهامات تان از تمام جنبش انقلابی افغانستان معذرت بخواهید.

وقتی به ما اتهام می زنید که گویا جاسوسی می کنیم، هیچ مثالی ارائه نمی کنید و زور زده، اینکه ما جایی گفته ایم شما در هالند حضور دارید آن را جاسوسی می خوانید. بلی، ما نوشته ایم که جنابعالی های «مائویست» در هالند زندگی می کنند و این را بر اساس گزارش های خودتان در وب سایت های «پیام آزادی»، «شورش» و «سوم عقرب» نوشته ایم. مگر شما وقتی در تازه ترین گزارش تان «گزارش مصور از اول ماه مه در هالند» می نویسید که «مائویست های افغانستان به نمایندگی از جنبش کمونیستی افغانستان بطور عام و کمونیست های افغانستان در هالند بطور خاص در این ائتلاف نماینده فرستاده... از جنبش کمونیستی کشور نمایندگی کردند»، آیا نشاندنده حضور شما در هالند نیست؟ وقتی خودتان همه چیز را از هالند گزارش می دهید، جاسوسی نیست، ولی وقتی دیگران بر بنیاد همین گزارش های تان به حضور تان در هالند اشاره کردند، بر آنان اتهام جاسوسی می زنید؛ آیا این جز دروغگویی، اتهام زنی و لودگی چیز دیگری را نشان می دهد؟ اما این که شما «مائویست ها»، «عمدتاً مائویست ها» و «پولاد» در نوشته های تان بطور آشکار جاسوسی کرده اید، ما در قسمتی از این نوشته به آن قسماً تماس گرفته ایم که ناگزیر هستید روزی به این جاسوسی تان، جواب بدهید!

شما به ما اتهام می زنید که «در اخیر سال 2001 حامی و مربی بزرگ شما، دولت سوسیال امپریالیزم چین شما را از «قرارگاه» سابق شما به آلمان برد و در کنفرانس «بن» با جانی ترین، خاین ترین و خونخوارترین دشمنان مردم افغانستان دور یک میز نشاند...» اگر ثابت ساختید که یک تن از رفقای ما (از رفقای سازمان انقلابی افغانستان) چین را دیده باشد، با دولت امپریالیستی چین در ارتباط بوده



باشد، بعد هم به آلمان رفته و در کنفرانس «بن» شرکت کرده باشد و با جانی ترین، خاین ترین و خونخوارترین دشمنان مردم افغانستان دور یک میز نشسته باشد، ما حاضر هستیم تمام حرف های خود را در مورد شما پس بگیریم و از خود انتقاد کرده خود را به شما بسپاریم تا در مورد ما تصمیم بگیرید، و اگر ثابت نساختید، اعتراف کنید که انسان هایی بدتر از آن هستید که در مورد تان گفته می شود، درست است؟؟

شما به ما اتهام می زنید که «شکی نیست که شما در داخل کشور هنوز هم با همان سند مصونیتی که «سازمان رهائی» در کنفرانس «بن» دریافت کرده است، فعالیت می کنید.» بسیار خوب! اگر اتهام زن نیستید و دروغ نمی گوئید و توطئه گری نمی کنید، یک خواهش ساده داریم: لطف کنید، برای چند هفته به افغانستان بیائید و راست و چپ بدوید و «سند مصونیت» ما را پیدا کنید، اگر توانستید، ما قول می دهیم که همه گپ های خود را در رابطه به شما نادرست اعلام می کنیم و اگر نتوانستید، اجازه بدهید که شما را چنانچه در شروع گفتیم با اردنگ انقلابی به همان باتلاقی حواله کنیم که شایسته آن هستید، درست است؟

شما اتهام می بندید که ما «حزب قانونی» تشکیل داده ایم. خواهش می کنیم که تحقیق تان را همین امروز آغاز کنید و تمام کانال های جاسوسی تان را به کار انداخته، تا شش ماه وقت دارید که حزب قانونی «سازمان انقلابی افغانستان» را با اسم، شماره ثبت و رهبر حزب به همه اعلام کنید؛ در صورتیکه موفق نشدید، اجازه بدهید که شما را حداقل توطئه گران بی آزر بخوانیم، درست است؟؟

شما اتهام می بندید که «در پناه ارتش های اشغالگر و دولت مزدور فعالیت علنی داشتید و دارید. از همه امکانات رسانه ای به شمول تلویزیون های مختلف «بخش خصوصی» استفاده می کردید. میتینگ ها برگزار می نمودید...» اگر ثابت ساختید که سازمان ما «در پناه ارتش های اشغالگر و دولت مزدور» به فعالیت علنی دست زده باشد، می پذیریم که با منتقدین با وجدان روبرو هستیم، و اگر تطبیق اصل بلشویکی (مبارزه مخفی و استفاده از شرایط علنی) سازمان انقلابی افغانستان را «مصونیت قضائی» می خوانید در این حالت اجازه بدهید که شما را «مائویست های» هرزه و چشم سفید و نادان بخوانیم، درست است؟؟

ما اصل بلشویکی پیوند مبارزه مخفی با فعالیت قانونی را جداً در نظر داریم، اما نه «در پناه ارتش های اشغالگر و دولت مزدور» بلکه عکس آن بر ضد استعمارگران و دولت پوشالی و سایر نوکران امپریالیست ها و دولت های ارتجاعی منطقه و به این منظور از تربیون های گوناگون که به اصول بلشویکی ما لطمه نزنند، استفاده می کنیم.

لنین می گوید: «وظیفه میرم ماست که از هر دو مسئله دفاع کنیم و این تلفیق کار علنی و غیر علنی است که خصوصاً از ما می خواهد که با هر گونه «کم بها دادن به نقش و اهمیت» حزب غیر علنی مبارزه کنیم. دفاع از موضع حزب در باره مسائل کم اهمیت تر، با معیارهای متعادل تر، در موارد خاص و در چارچوب قانونی، دقیقاً یک ضرورت است که بخصوص از ما می خواهد تا نسبت به آن دقت نظر داشته باشیم تا سر و ته اهداف و شعارها زده نشود، تا شکل تغییر یافته مبارزه، محتوای آنها را از بین نبرده و از خصلت مبارزه جویانه آنها نکاهد، و نیز دورنمای تاریخی و اهداف تاریخی پرولتاریا را تحریف نه نماید...» (به سوی وحدت) ما دقیقاً این رهنمود لنین را در تلفیق کار علنی و غیر علنی در نظر داریم و با وجود پیوند دیالکتیکی میان این دو، مرز میان آنها را مخدوش نمی سازیم.

ما باور داریم که «سازمان های قانونی تکیه گاه هائی هستند که امکان می دهند ایده های هسته های غیرقانونی به درون توده ها نفوذ کنند.» (حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی، لنین) ولی با ایجاد حزب قانونی و علنی نه تنها مخالف هستیم بلکه آن را ضد انقلابی و غیر کمونیستی می خوانیم.

شما اتهام می بندید که ما «علیه اصطلاح مائویزم حملات خصمانه» می نمائیم. با این اتهام به خوبی نشان می دهید که توطئه گری جزئی از سرشت تان است. با وجودی که به حیث یک سازمان تا هنوز به کاربرد اصطلاح مائویزم نرسیده ایم و برای همین خود را معتقد به مارکسیزم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون می دانیم، ولی این باور ابداً به ما اجازه نمی دهد که علیه مائویست هایی که همین

اکنون در کشورهای مختلف و بخصوص در هند در کنار توده های تهیدست علیه نظام های استثمارگرانه می رزمند، به حملات خصمانه دست بزنیم؛ عکس آن، ما از مبارزه این مائویست های شجاع و دلیر با قاطعیت پشتیبانی می کنیم. وقتی ما، مائویزم را در ناخنک می گیریم، منظور ما «مائویزم فراری» است که از کنار توده ها فرار کرده و با ده ها مرض آلوده شده و با وجودی که چهره اش فوتوت و زرد گردیده، نقاب سرخ بر رخ کشیده که دریدن آن را وظیفه خود می دانیم. اگر ما ضد مائویست ها می بودیم، در «به پیش» شماره چهارم، گونزالو را که خود را مائویست می خواند، ابدأ یک انقلابی اسیر در قفس امپریالیزم، سازمانده خوب و رفیق انقلابی نمی خواندیم. می بینید که دروغگو و بی حیا هستید!

قبل از اینکه به یاهه گویی های دیگر «مائویست ها» برویم، صادقانه می گوئیم که وقتی اینان را «مائویست های ملانصرالدینی» می خوانیم، این از سر عقده و کینه نیست، بلکه بر مبنای آن فکاهی های خنده داری است که اینان در اسناد گذشته و در سند اخیر شان (نقدی بر مواضع اپورتونیستی سازمان انقلابی، بخش چهارم) بیرون داده اند. بطور نمونه چند تا از این فکاهی ها را بدون تبصره، اینجا نقل می کنیم تا خوانندگان بفهمند که حکم ما در مورد اینان نه دروغ است و نه هم توطئه و نه هم اتهام.

فکاهی اول: «هرگاه مائویست ها (م - ل - م) دون کیشوت باشند، چه ضرورتی به نقد شما دارند. شما که نه ادیب هستید و نه در داستان نویسی و نقد آن مهارت دارید. چه رسد به آنکه آن را از دیدگاه ادبی - مارکسیستی - لنینیستی» نه مائویستی مورد نقد قرار دهید.»

فکاهی دوم: «اگر منسوبین جنبش انقلابی افغانستان بیماران روانی هستند، سازمان انقلابی این ادعای خویش را به اساس کدام تحقیقات و سند و اسناد صحیح ارائه می نمایند؟ می نماید؟ و این تحقیقات صحیح و روانی خویش را در کدام شفاخانه یا بیمارستان روانی انجام داده است.»

فکاهی سوم: «از بس که هستری ضد مائویستی حضرات سازمان انقلابی بالا گرفته است به نشه ها و قلم و کاغذ نیز برخورد لمپانه می کنند و چنین می نویسند: «... به خاطر دو سه انتقاد وارد به ایشان بیش از صد صفحه را بنام های گوناگون سیاه و چتل می سازند... اگر سازمان انقلابی می نوشت که «به خاطر دو سه انتقاد وارد به ایشان بیش از صد صفحه را بنام های گوناگون سیاه می سازند» عیبی بزرگی نداشت. اما وقتی چتل را در کنار سیاه قرار می دهند، ترکیب مشمتر کننده بوجود می آید زیرا هیچ کس کاغذ را با نوشته چتل نمی سازد، بلکه سیاه می سازد.»

فکاهی چهارم: «برای ما مهم نیست که افراد سازمان انقلابی پوده و مسخره است یا نیست، روده دراز است یا روده کوتاه». به برداشت «مائویست ها» از اصطلاح «روده درازی» خوب توجه کنید، بعد تا می توانید بخندید!

فکاهی پنجم: «بیائید به فقر علمی و بیسوادی سازمان انقلابی نگاه کنیم که می نویسند: «... این را فقط مائویست ها، حزب (حزب کمونیست - مائویست افغانستان) و «پولاد» می توانند بپذیرند نه انسان های با مغز و با شعور» این جمله سازمان انقلابی نه (م - ل - م) است و نه علمی، بلکه یک جمله سوپرکتویستی، توخالی، توهینی و تحقیری است... از دید انسان شناسی سازمان انقلابی انسان ها به دو دسته تقسیم می شوند. انسان های با مغز و با شعور و انسان های بی مغز و بی شعور. در حالیکه همه انسان ها با مغز و با شعور هستند.»

فکاهی ششم: «در این جا {در هالند} مشاهده می شد که جنبش مائویستی افغانستان چقدر محبوب قلب محصلین، کارگران، متعلمین و زنان تحت ستم می باشد.»

فکاهی هفتم: «جوانان رشید مائویست با بازوان نیرومند شان پورتریت سرخ مائو را در جاده ای که به اطراف آن ساختمان های آسمانخراش سر به آسمان کشیده، به اهتزاز درآورده بودند.» (تکیه از ماست)

فکاهی هشتم: «کارگران سالخورده و با تجربه هوادار مائویست های افغانستان، برای جلوگیری از تحمیل ماجراجوئی بر مارش کنندگان اطفال و متعلمین خونگرم را با دقت تحت نظر داشتند.» (تکیه از ماست)

فکاهی نهم: «در روز اول ماه مه، ساعت 5 و نیم بعد از ظهر این تظاهرات با اشتراک صدها تن کمونیست از کشورهای دیگر دنیا و هزارها تن جوان کارگر، محصل و متعلم از فابریکه ها، دانشگاه ها و مکاتب مختلف هالند، آغاز شد.» (به عکس های منتشره این تظاهرات در سایت «شورش» مراجعه کنید تا به عمق این فکاهی پی ببرید).

با این فکاهی ها می رویم به سراغ چرند گویی های دیگر اینان. «مائویست ها» می نویسند: «پورتونیزم و جعل کاری سازمان انقلابی آن قدر غلیظ گردیده است که سازمان انقلابی بدون آنکه شرم داشته باشد از وجود یک تعداد سازمان ها و گروه های انقلابی افغانستان انکار می ورزد و در نوشته ها و اسناد کنگره خویش از موجودیت آنها انکار می نماید... اینکار غلطیدن {غلتیدن} به منجلا ب رویونیسم و تسلیم طلبی است. چرا سازمان انقلابی این کار را می کند آیا از موجودیت و اسناد نشراتی آن ها خبر نیست یا اینکه قصداً از آن انکار می نماید و توطئه ای در کار است. یکی از این گروه های که سازمان از موجودیت آن انکار می ورزد، گروه نجات برای افغانستان (م ل م) {گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م) می باشد که اسناد آن در جنبش چپ انقلابی موجود است.»

و «فراری» هم احساساتی شده، می نویسد: «در صفحه 221 {کتاب تاریخ، نبرد طبقاتی} چنین می خوانیم: «سازمان های چپ یا بازماندگان شعله جاوید که مشهورترین آنها ساما، رهائی و حزب کمونیست (مائویست) بودند، موضع گیری های مختلفی داشتند، حزب کمونیست (مائویست) این تهاجم را اشغال نامید و شعار «جنگ خلق» علیه اشغال سر داد؛...»

«سازمان انقلابی افغانستان» در اینجا از موجودیت «سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری) و یا «گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م)، یک قلم انکار کرده است... و این امر در ماهیت یک نفی عقده مندانه و خصمانه و اپورتونیستی است. «سازمان انقلابی افغانستان» که با ادعای «مارکسیست - لنینیست - اندیشه مائوتسه دون» تاریخ نوشته است؛ نباید از وجود چنین حقیقتی انکار می کرد. معلوم می شود که تعصب خرده بورژوائی و اپورتونیسم آنقدر بر اذهان این آقایان تسلط دارد که از واقعیت یک تشکل زنده و پویا در جنبش انقلابی پرولتری کشور انکار کرده اند... این شیوه تاریخ نگاری بی شباهت به شیوه تاریخ نگاری طبقات حاکم ارتجاعی نیست که سعی می کردند و می کنند تا تاریخ را از دیدگاه طبقاتی خود و بر حسب منافع طبقه خود بنویسند و مبارزات طبقاتی، فعالیت ها مبارزات تولیدی و دست آوردها و تجارب علمی، فرهنگی، هنری و فنی توده های خلق را انکار و یا آنها را به اشکال مختلف مسخ می کنند.»

اینکه گروه تک امتی «پولاد»، چقدر «زنده و پویا» است؛ همه می فهمند. ولی اینکه ما چرا با این همه «گروه» و «دسته» و «جبهه» و «جنبش» با احتیاط برخورد کرده ایم، به شک های انقلابی ما در مورد واقعیت این نام های کشاله دار بر می گردد. وقتی «مائویست های» شرمندوک و فراری نوشتند که: «رفیق (ض) چندین سازمانی که موجود نیست را گرداندگی می کند» و «خود (ض) سابقاً بنام چندین سازمانی که اصلاً وجود نداشتند - می نوشت» شک ما در این زمینه بیش از پیش تقویت شد.

وقتی «حزب» به گفته «مائویست ها» این همه «سازمان» جعل کرده است، و ما را واداشته که با این سازمان ها و نهادهای تقلبی که به منظور پنداندن «حزب» صورت گرفته، با احتیاط برخورد کنیم، آیا «مائویست ها» خجالت نمی کشند که این برخورد انقلابی ما را با «سازمان های جعلی» که «رفیق (ض) گرداندگی می کند»، غلتیدن به منجلا ب رویونیسم و تسلیم طلبی می خوانند؟ نه، آنان خجالت نمی کشند، زیرا چیزی به نام شرم در قاموس «شورش» وجود ندارد!

اما در مورد «گروه پیکار برای نجات افغانستان (م ل م) باید نوشت که ما قبلاً در «به پیش» شماره اول در مورد «سازمان پیکار افغانستان» نوشته بودیم: «این سازمان که بر اندیشه مائوتسه دون تأکید داشت، سازمان رهایی و ساما را به خاطر پذیرش جمهوری

اسلامی، راست رو دانسته، شدیداً مورد انتقاد قرار می داد. «پیکار» همچنان سازمان رهایی را به خاطر قبول تیوری سه جهان، رویونیست می نامید... پیکار در سال 1385 کمیته وحدت با حزب کمونیست (مائویست) افغانستان ایجاد کرد که در نتیجه بخشی ازین سازمان با پذیرش مائوئیسم در برابر اندیشه مائوتسه دون به حزب کمونیست پیوستند و با این انشعاب و اختلافات دیگر میان چند تن از کادرهای سازمان، فعالیت های این سازمان اکنون محسوس نمی باشد.»

ما در چند سال اخیر در افغانستان با افرادی روبرو نشده ایم که خود را «پیکاری» خوانده و فعالیت محسوس داشته باشند. قبل بر این در مهاجرت (پاکستان) کسی را می شناختیم به نام «دگروال» که گفته می شد «پیکاری» است، اما این «پیکاری» در حویلی های «سازمان رهایی» می خوابید و نان می خورد و منتظر بود تا پناهندگی اش در آلمان پذیرفته شود، که همانطور شد و بالاخره به اروپا رسید؛ و نمی دانیم که اکنون به چه کاری مصروف است.

بعد در کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» در مورد «پیکار» نوشتیم: «سازمان هایی که از بقایای شعله جاوید مانده و اکنون به نام چپ مارکسیستی فعال اند (بگذریم ازینکه چقدر اشتباه یا انحراف دارند و چگونه کار می کنند) عبارتند از: سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان»، «سازمان انقلابی افغانستان»، «حزب کمونیست (مائویست) افغانستان»، «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - ساما (ادامه دهندگان)»، «سازمان رهایی افغانستان»، «چپ رادیکال»، «سازمان کارگران افغانستان» و بخشی از «سازمان پیکار افغانستان»...

اما آشکارا باید گفت که گروه «پولاد» از آن اهمیتی برخوردار نیست که بتوان او را از مشهورترین سازمان های چپ «شعله جاوید» به شمار آورد. ما تا اکنون نتوانسته ایم کسی از این «گروه» را در افغانستان ملاقات کنیم. از یکی دو دوست هم که پرسیدیم، اگر صادقانه بگوییم، ایشان گفتند که گرداننده این «گروه تک امتی» مدتهاست از افغانستان فرار کرده و هزاران کیلومتر دورتر از توده های پابرنه زندگی می کند و تنها چیزی که انجام می دهد، «رویونیست» و «اپورتونیست» خواندن دیگران است. وقتی واقعیت «گروه تک امتی» چنین است، آیا «پولاد» گفته می تواند که این چه ربطی به «تعصب خرده بورژوائی و اپورتونیسم» ما دارد؟

برای اینکه «گروه» «پولاد» را در کنار مشهورترین سازمان های بازمانده از شعله جاوید قرار نداده ایم، او به خشم آمده و در مورد کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» بطور غیر دیالکتیکی می نویسد: «این شیوه تاریخ نگاری بی شباهت به شیوه تاریخ نگاری طبقات حاکم ارتجاعی نیست که سعی می کردند و می کنند تا تاریخ را از دیدگاه طبقاتی خود و برحسب منافع طبقه خود بنویسند و مبارزات طبقاتی، فعالیت ها و مبارزات تولیدی و دست آوردها و تجارب علمی، فرهنگی، هنری و فنی توده های خلق را انکار و یا آنها را به اشکال مختلف مسخ می کنند». آقای «پولاد» اگر این «نقد اصولی» ات باشد، «خدا» می داند که «نقد غیر اصولی» ات چه مخلوق جالبی خواهد بود!!!

یک نمونه دیگر از «نقد اصولی» «پولاد» را پی می گیریم تا همه بفهمند که این لافوک فراری که اینقدر از «نقد اصولی» اش می لافد، چه شاه فردهای ژنده ارائه می کند، او می نویسد: «در اعلامیه منتشره در ماه جدی 1386 تحت عنوان «فقط با انقلاب قهری می توان به سوسیالیسم رسید»، در دو مورد درباره دولت چین بعد از درگذشت رفیق مائوتسه دون در سال 1976 صحبت از «تغییر ماهوی چین از یک کشور سوسیالیستی به کشور سرمایه داری» شده است. در حالیکه توضیح علل این «تغییر ماهوی» یعنی یک اقدام ضد انقلابی، یعنی انجام کودتا توسط بانده مرتد و رویونیست «سه جهانی» دینگ سیائو پینگ و به شکست کشاندن انقلاب چین و سقوط دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی دست آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که سهمگین ترین ضربه را به پرولتاریا و خلق چین و به پرولتاریا و انقلاب جهانی وارد کرد؛ از جانب یک سازمان مدعی «م - ل - م» جداً ضروری است. و از این گونه ابهام گوئی ها استنباطات مختلفی صورت می گیرد.»

در پاراگراف فوق هر چه می توان یافت جز بررسی دیالکتیکی و نقد اصولی. مگر قرار است بدون تحقیق و با دیدن یک پاراگراف، دستپاچه شد و گند عرضه کرد و بعد هم از «نقد اصولی» لاف زد؟ از «پولاد» می پرسیم وقتی در «به پیش» شماره اول می خواند که «حزب کمونیست چین بعد از مرگ مائو و به قدرت رسیدن باند دنگ شیائوپنگ و طرح تیوری سه جهان، آرام آرام راه احیای سرمایه داری را در چین باز کرد و بدینگونه ترهای دنگ شیائوپنگ در خیانت به کمونیزم کمتر از خروشچف نبود»، چرا آن را در «نقد اصولی» اش نقل نمی کند؟ چرا وقتی «پولاد» در کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» می خواند که «دینگ شیائوپنگ که در جریان انقلاب فرهنگی به عنوان عامل بورژوازی افشاء شد، در 1973 دوباره به مقامات بالای حزب رسید و تز «تیوری سه جهان» را در سازمان ملل به عنوان سیاست خارجی چین مطرح نمود. او بعد از مرگ مائو در 1976 رهبری حزب و دولت را در دست گرفت و به همان راهی رفت که خروشچف در شوروی رفته بود. به این صورت سرمایه داری در چین احیاء گردید و اینک با اقتصاد بازار به دومین قدرت اقتصادی جهان مبدل شده است»، آن را در «نقد اصولی» خود نمی گنجانند؟ آیا با این شیوه، نشان نمی دهد که حيله گر تمام عیار است، دروغگو و ریاکار است، ناصادق و «گِل» است؟؟

«نقد اصولی» «پولاد» چنین ادامه می یابد: «سازمان انقلابی افغانستان» در همین صفحه سوم از انقلابیون جانباختگانی چون چه گوارا یاد می کند و می گوید: «که این توفان بار دیگر از سیرامائسترا تا جنگل های بولیوی و از امریکای لاتین تا افریقا و آسیا برافرازد...» «سازمان انقلابی افغانستان» مدعی اعتقاد به «مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون» است، ولی در اینجا راه نجات خلق های امریکای جنوبی، افریقا و آسیا را در «توفان جنگ های چریکی چه گوارا» جستجو می کند، نه در استراتژی جنگ انقلابی خلق و جنگ توده ای طولانی تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی. و در جهت دیگر کوچکترین اشاره ای به جنگ انقلابی خلق تحت رهبری حزب کمونیست (م - ل - م) پیرو و بنیان گذار آن صدر گونزالو (ایسمایل گرمن) که بیش از سه دهه است ادامه دارد و طبقات حاکم و دولت های ارتجاعی امریکای لاتین و امپریالیسم امریکا و سایر قدرت های امپریالیستی را دچار نگرانی و وحشت کرده است، حتی برایش ارزش یادآوری هم ندارد و از همینجا به نحوی ضدیت «سازمان انقلابی...» با «مائوئیسم» آشکار می شود و هنوز هم «راه نجات» خلق های کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را نسخه «راه کوبا» و «معجزه جنگ چریکی چه گوارا» می داند.

این یک حيله گری دیگر، آغای «پولاد»! اصول دیالکتیک ایجاب می کند که پدیده ها در روابط با هم و اثرگذاری متقابل آنها بررسی شوند. ما در همین نوشته سه صفحه ای که اعلامیه گروه پیشگام افغانستان بود، نوشتیم: «تجارب تاریخی به اثبات رسانده که تغییر فرمسیون های اجتماعی با تغییر ابزار تولید و جنگ طبقاتی میسر بوده، بدون به فرجام رساندن چنین جنگی، ممکن نیست یک دوره تاریخی به دوره دیگری گذار کند. به این خاطر رهبران پرولتاریا در قرن بیست اعلام نمودند که استثمار شوندگان نمی توانند بساط استثمار را برچینند مگر با به راه انداختن جنگ طبقاتی و انقلاب قهری...»، «... بدین خاطر به پرولتاریا می آموزانند که در برابر حزب ارتجاعی، حزب انقلابی؛ در برابر ارتش سرکوبگر، ارتش رهایی بخش و در برابر جبهه متحد ارتجاعی باید جبهه متحد ملی انقلابی را ساخت و با این ابزارهای درهم کوبنده، نظام های استثمارگرانه را خرد و خمیر ساخت»، «ما بدین باوریم که انقلاب جز با نبرد خلق و تشکیل حزب و جبهه متحد ملی ناممکن است.»

«پولاد» با وجودی که اینها را خوانده، ولی از آنجائیکه عقده ضد سازمان انقلابی او را کور ذهن ساخته است، ما را متهم می کند که «راه نجات» را در «نسخه «راه کوبا» و «معجزه جنگ چریکی چه گوارا» می بینیم؟ این نمونه دیگر دروغگویی، حيله گری و هذیان گویی انت آغای «فراری»!

«پولاد» برای اینکه در یک اعلامیه سه صفحه ای از جنگ خلق در پیرو و صدر گونزالو یادى نشده است، ما را متهم به «ضدیت با «مائویزم» می کند و لابد با این کژاندیشی از «نقد اصولی» هم می لافد. ما قبل از «نقد اصولی» «پولاد» در «به پیش» شماره چهارم در این مورد نوشته بودیم: «سازمان انقلابی افغانستان، صدر گونزالو را منحیث یک انقلابی اسیر در قفس امپریالیزم، سازمانده خوب، رفیق انقلابی و رهبر جنگ خلق پیرو می داند که نقش تاریخی در هدایت و رهبری این جنگ ایفاء کرده و از همان قفس در برابر تسلیم طلبی رفقایش موضع گیری نموده است. اما این به هیچ وجه بدان معنا نیست که نظرات گونزالو را بتوان در شرایط متفاوتی چون افغانستان به کار بست و رهنمای عمل انقلابی خود قرار داد و آنها را تا سطح احتمالی گونزالیزم بالا برد.» آغای «فراری» چرا عمداً نظر ما را در مورد گونزالو زیر می زنی؟ آیا این نمونه دیگری از حيله گری و ریاکاری ات نیست؟

«پولاد» فراری، این «مائویست» گریختگی، «نقد اصولی» اش را با تاختن بر رفیق داکتر فیض احمد، چنین ادامه می دهد: «در مورد مسئله فرار داکتر فیض احمد از زندان صدارت: گر چه مکث روی این مسئله قدری اشتعال برانگیز است و شاید خشم و قهر «سازمان انقلابی افغانستان» و مدافعین اش را بر می انگیزد {بر انگیزد}، به هر صورت؛ گاهی چنین اتفاقات نادری رخ می دهد که شخصی از جنبش چپ یک کشور موفق به فرار از زندان یک رژیم فاشیستی شده است؛ اما «سازمان انقلابی افغانستان» مانند «رهائی» سازمان سلفش چگونگی این فرار را حداقل به لحاظ تکنیکی تا امروز در پرده ابهام نگهداشته است. «سازمان انقلابی افغانستان» باید در این زمینه توضیح می داد که آیا زمینه و اسباب این فرار بطور نقشه مند توسط «رهائی» مساعد شده بود و یا داکتر فیض احمد بگونه تصادفی موفق به فرار از زندان رژیم خلقی پرچمی ها شده است.»

نه، «پولاد» خان! این «نقد اصولی» ات نه سبب بر انگیزختن خشم ما شده و نه هم برای ما اشتعال برانگیز بوده است. اما ای کاش این «نقد» تان واقعاً «اصولی» می بود. آرزو داشتیم بدانیم که شما در مورد فرار رفیق احمد از زندان چه میدانید تا ما هم می دانستیم. اما، در مورد اینکه ما توضیح بدهیم که زمینه و اسباب این فرار بطور نقشه مند چگونه مساعد شد، ما در این مورد مشکلی نداریم، ولی شرط کوچکی داریم: شرط ما اینست که اول شما باید پرده ابهام فرار تان را به هالند، یک طرفه کنید و به ما توضیح بدهید که چگونه خلق افغانستان را تنها گذاشتید و با چه اسبابی به هالند رسیدید، آیا فرار تان نقشه مند بود، یعنی با سفارت جورآمد کردید یا تصادفی هالند را انتخاب نمودید؟ زمینه های فرار تان چگونه مساعد شد؟ آیا در سفارت هالند با توهین و تحقیر سفیر یا کونسل روبرو شدید؟ وقتی فورمه های پناهندگی را خانه پری می کردید، آیا دروغ گفتید و تعهداتی سپردید؟ وقتی به هالند رسیدید چه فورمه هایی را خانه پری کردید و چه وظایفی را از دولت هالند قبول کردید؟ چگونه «گروه» تان را شکل و سازمان دادید؟ کی ها قبل از شما به هالند فرار کرده بودند؟ وقتی فرار می کردید، خون سهراب عزیز (سلطان) پیش چشم تان را گرفت یا نه؟ یا از دیدن خون او ترسیدید و تنبانک تان دچار پرابلم شد و فرار کردید؟ با تمام اینکه فرار کردید، کی به شما دستور داد تا از «انقلاب» و «جنبش پرولتری» صحبت کنید؟ با وجودی که از خلق فرار کردید به دستور کی ها به «مائویزم» گرایش پیدا کردید؟ و...

هرگاه شما و «شورشی» ها سؤالات فوق ما را در زمینه فرار تان پاسخ گفتید، ما بلادرنگ تمام اسناد و معلومات را در مورد فرار رفیق احمد از زندان صدارت و پیوستن دوباره اش به سازمان و توده ها، در اختیار تان می گذاریم، درست است؟؟ آقای «پولاد»! آرزو مندیم سؤالات ما برای شما و «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها» اشتعال برانگیز نبوده باشد. اگر بوده هم باشد، مثل «کارگران» گاندی جی نشوید و بر ما نبخشایید!

«نقد اصولی» «پولاد» را پی می گیریم. «فراری» می نویسد: «... قبل از همه مشکل عمده در جنبش کمونیستی انقلابی (م ل م) کشور طی چهل سال همین کمبود تعداد کمونیست های واقعاً انقلابی و وجود انحرافات گوناگون اپورتونیستی و رویونیستی و تسلیم طلبی در جنبش انقلابی پرولتری کشور بوده است. ورنه طی این مدت شرایط عینی در کشور در سطح بالای مساعد بوده و هست و

توده های خلق ما در زیر چکمه های خونین سوسیال امپریالیست ها و امپریالیست ها و مرتجعین رنگارنگ نوکر آنها قرار داشته و عذاب کشیده و می کشند... «ارزیابی و قضاوت «سازمان انقلابی افغانستان» در باره کیفیت و کمیت جنبش انقلابی پرولتری کشور و دیگر مسایل و قضایا مربوط به این جنبش، هرگز قضاوت یک کمونیست انقلابی واقعین نیست. یک سازمان مدعی «م - ل - ا» هیچگاهی به چنین مبالغه گوئی ها منمک نه شده و به قضایا و پدیده ها چنین ذهنیگرایانه و میکانیکی برخورد نمی کند.»

«پولاد» از اینکه ما از «پنجصد کمونیست انقلابی» جانباخته در افغانستان صحبت کرده ایم، برافروخته شده و بعد قصه طفلانه «اکو بکو سرسیندکو» راه انداخته و بالاخره در لفافه می گوید که اگر کمونیست انقلابی در افغانستان موجود بوده باشد، تنها خودش است، نه کسی دیگر. خوبست ما این ادعای خود را ثابت کنیم، تا «پولاد» فرصتی برای یاوه گوئی پیدا نکند. او «سازمان رهایی» را رویزیونیست می خواند و هر آنکس که با او بوده، چه شهید شده باشد و چه هم زنده، رویزیونیست است و کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او ساما را نیز در همین جمع قید می کند و رفیق معجد را میهن پرست می خواند، یعنی نه معجد، نه ساما و نه اعضای آن کمونیست انقلابی نبودند؛ او ساوو را سترتیرست می خواند و به قول او کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او صادق یاری را صاحب خط پاسیفستی می خواند، پاسیفیزم ضد جوهر رزمنده مارکسیزم است، پس صادق یاری و سازمانش به قول «پولاد»، کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او می گوید در سازمان پیکار افغانستان هم عده ای تسلیم شدند، عده ای سلاح سازمان را فروختند، عده ای هم به اینجوسازی پرداختند و عده ای هم به «حزب» رفتند، که منطقاً آنان کمونیست های انقلابی بوده نمی توانند؛ او «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان را انقیادطلب می خواند، واضح است که انقیادطلب، کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او «مائویست های افغانستان» را دنبالچه های انقیادطلبان «حزب» می خواند که هنوز از انقیادطلبی گسست قطعی نکرده اند، پس اینان نیز کمونیستهای انقلابی نیستند؛ او «سازمان انقلابی افغانستان» را اپورتونیست، خرده بورژوا و مدافع رویزیونیزم سازمان رهایی می خواند، پس به قول او کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او ساما (ادامه دهندگان) را جاسوس و... خطاب می کند، به نظر او کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او «سازمان کارگران افغانستان» را با در نظرداشت ضرورت اش جزئی از «جنبش مائویستی» می خواند، اما چگونه می توان سازمانی را که «مارکسیزم - لنینیزم» را به تاریخ حواله می کند و مثل رویزیونیستهای خروشچفنی با کلمات «خلق تا کمونیزم» بازی می کند و «حزب» «انقیادطلب» را «رفیق» می خواند، کمونیست انقلابی خواند؛ در این میان تنها رفیق اکرم یاری می ماند، اما با درنظرداشت اشتباهات س. ج. م و نقش رفیق یاری در آن و بخصوص با ابلاغ «سیاه شدن استخوان توده ها با اندیشه های فاسد کننده فتودالی و امپریالیستی» از طرف س. ج. م در سند «چند نکته...» که لنین آن را شیوه پوسیده لکن جدید بورژوازی می خواند، بعید به نظر می رسد که او هم بتواند در نظر «پولاد» جایگاه یک کمونیست انقلابی را به دست بیاورد. دیده می شود که هیچ یک از آنها از جمله کمونیست های انقلابی نیستند، تنها کسی که مانده خودش است. او با این ادعایش، تنها «کمونیست انقلابی» است و تنها «جنبش پرولتری «مائویستی»!» (اما فراموش کرده که با سر خم از میان مردم فرار کرده است!!!).

او در حالیکه دیگران را رویزیونیست، اپورتونیست، سترتیرست، پاسیفیست، اکونومیست، انقیادطلب، اینجوباز، سازشکار، خرده بورژوا، و... می خواند، در عین زمان از «جنبش پرولتری «مائویستی»» هم صحبت می کند، که معلوم نیست کجا تشریف دارد که او می بیند و ما نه!!

آقای «پولاد»! یک سؤال داشتیم: چرا کسانی که از «مائویزم» و «جنبش مائویستی» حرف می زنند و بر جنبش انقلابی افغانستان حمله می کنند، «رهبران» شان از داخل کشور فرار کرده و به غرب رفته اند؟ مثلاً، خودت که نام خدا یک «مائویست» دو آتشه و گاه هم چهار آتشه می شوی، مدتهاست که فرار کرده در غرب زندگی می کنی و با فازه «انقلاب» به خواب می روی؛ «شورش» گک ات را خو به جایش بگذار، به خدا در لاف و پتاق دست های همه تان را از پشت بسته کرده، اما موش واری فرار کرده و در غرب نشسته و

«مائوئیزم» می‌لیسد؛ «صدر» هم چند سالی که هنوز به «مائوئیزم» نرسیده بود، اینجا و آنجا کله‌اش پیدا می‌شد، اما وقتی به «مائوئیزم» رسید، چهار نعل راه غرب را در پیش گرفت و اگر واضح بگوئیم، فرار کرد؛ «ج» که اکت و ادای شرکت در «جنگ خلق پیرو» در می‌آورد، و از هیچستان به «مائوئیزم» رسیده بود، راهی غرب شد و همانجا ماند و نه در انقلاب پیرو شرکت کرد و نه هم در جنگ خلق آن؛ اگر یکی دو تان اینجا باقی مانده، آنان هم بنابر اظهارات خودت و «شورشی»، عمر شان را در کنفرانس های ژنیو، لندن و امریکا و پاریس می‌گذرانند و یا چنان بیمار روانی هستند که نمی‌دانند چه می‌گویند. شما چرا توده های رنجبر افغانستان را به «روزیونیست ها»، «اکونومیست ها» و «پورتونیست ها» گذاشتید و «مائوئیزم» تان را پشت کرده به مدینه فاضله تشریف بردید؟ با این «مائوئیزم» در غرب چه می‌کنید، دوازده بزک یا تُشله بازی، وقتی به درد خلق و توده های افغانستان نخورد؟ شما فراری ها که «مائوئیزم» را در کنج پاسپورت های تان سنجاق کردید و به کشورهای غربی رفتید، حق دارید که بر «روزیونیست ها» و «پورتونیست ها» که از میان مردم فرار نکرده اند، با درد و رنج مردم زندگی می‌کنند و صدای آنان را در کنار آنان فریاد می‌کنند، بتازید؟ فکر نمی‌کنید که با این حماقت تان، توده ها بر ریش تان می‌خندند؟

«پولاد!» تا این سؤالات را پاسخ نگوئید، ناحق زحمت نکشید، چون هیچ انسان با شعوری «مبارزه ایدئولوژیک» فراری ها را بر ضد جنبش انقلابی افغانستان به اندازه پشقل هم ارزش نمی‌دهد، اگر اینجا و آنجا کسانی به شمول ما، به پاسخ تان می‌پردازند، هدف اینست تا عده ای که احياناً تصور می‌کنند که با «مروارید» روبرو هستند، نشان دهند که نه بابا مروارید کجا و پشقل کجا!

«پولاد» در «نقد اصولی» خود می‌نویسد: «... نظر «سازمان انقلابی افغانستان» در «غیر عادلانه» خواندن جنگ مقاومت ملی خلق افغانستان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور آن یک نظر و موضع کاملاً اپورتونیستی راست و تسلیم طلبانه است.» و در همین «نقد» در جای دیگر می‌نویسد: «از طرفی هم با آغاز قیام ها و شورش های خودبخودی توده های خلق علیه رژیم مزدور و بعد علیه قوای نظامی اشغالگران روسی؛ سازمان ها و گروه ها و افراد انقلابی و مترقی و آزادیخواه کشور در کنار توده های مردم در جنگ مقاومت ملی شرکت کردند. سازمان های منسوب به جریان دموکراتیک نوین علاوه بر مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک، مبارزه نظامی را علیه روزیونیست های جنایتکار حاکم و باداران روسی آنها به پیش می‌برند. این گروه ها با تشکیل جبهات جنگ در دهات و تشکیل گروه های چریکی در شهرهای مختلف کشور علیه اشغالگران روسی و رژیم مزدور مسلحانه مبارزه می‌کردند و این مبارزه را برای مدت پنج سال ادامه دادند. ولی با گسترش تسلط گروه های ارتجاعی اسلامی نوکر امپریالیست های غربی و دولت های ارتجاعی منطقه بر جبهات جنگ مردم ما و با دریافت سلاح و پول فراوان از حامیان امپریالیست و ارتجاعی شان... این نیروها به عقب نشینی از جبهات جنگ گردیدند...» (تکیه از ماست)

قابل تذکر است که اینجا هم «نقد اصولی» «پولاد» حيله گرانه پیش رفته است. او با امانتداری نظر «سازمان انقلابی» را گزارش نکرده است. ما ضمن تقسیم جنگ علیه سوسیال امپریالیزم به دو دوره، نوشته ایم: «امپریالیست ها با تجاوز شوروی به افغانستان، تلاش کردند تا در مضمون و ماهیت جنگ تغییر جلدی به وجود آورند. قبل از آنکه قیام ها و جنگ ها مهر تنظیم ها و غرب را نخورده بودند، این جنگ جزئی از جنگ رهایی بخش ملی به حساب می‌آمد. اما هر چه تسلط تنظیم ها، با حمایت پاکستان (با احزاب اخوانی و دیوبندی جمعیت العلمای اسلام و جماعت اسلامی)، عربستان سعودی، دولت بنیادگرای ایران و امریکا بر این جنبش افزایش می‌یافت، به همان پیمانہ جنگ مذهبی تر و وابسته تر می‌شد تا اینکه شعار کفر و اسلام مطرح شد و با این شعار هزاران بنیادگرای عرب و غیر عرب شامل جنگ شدند و وهابی ها با بکس های مملو از پول به سوی پشاور ره کشیدند...» (تاریخ، نبرد طبقاتی) و با همین دیدگاه در صفحات بعدی تذکر داده شده است: «در طرف دیگر نیز بعد از سال 1983 رهبران تنظیمی و قومندانان جهادی در وابستگی کامل به غرب و ایران قرار گرفتند. بعضی از قومندانان به شهرت جهانی رسیدند، مثلاً جلال الدین حقانی به دعوت رونالد ریگان به قصر سفید



رفت و از طرف چارلی ویلسن سناتور امریکایی، «تجلی انسان خوب» نامیده شد. این قومندانان امکانات پولی و تسلیحاتی کلانی از «آی. اس. آی» و «سی. آی. ای» می گرفتند. هیچ تصمیم سیاسی و نظامی بدون دستور اربابان غربی، پاکستانی و ایرانی پیاده نمی شد. به این صورت در دو طرف جنگ غیرعادلانه «گلا دیاتور» های بی اراده می جنگیدند. جنگ آن روزها با جنگ و تجاوز امروزی فرقی نداشت که اگر امروز نباید در جنگ، در آن وقت نیز باید به جنگ غیرعادلانه نه گفته می شد...»

همین گونه در «به پیش» شماره اول، گفته شده است: «شرکت در مبارزه مسلحانه به خاطر کسب استقلال و ادامه انقلاب تا به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار جامعه سوسیالیستی از رسالت اساسی کمونیست های مائو تسه دون اندیشه در آن دوره بود، اما حدود و ثغور شرکت درین مبارزه، چیزی بود که هرگز در آن دوره سنجیده نشد.»

اما آقای «پولاد» از بررسی علمی در اینجا عدول می کند و برای اینکه سخنان درهم و برهم خود را به کرسی بنشانند، اول دو مرحله جنگ را (مرحله رهایی بخش قیام های مردم، اعتراضات و شورش های خودجوش توده ها و عدم تسلط تنظیم های نوکر غرب و دولت های ارتجاعی منطقه را با جنگ غیرعادلانه، جنگی که لگام رهبری آن را امپریالیست های غربی و دولت های ارتجاعی گرفت و توده ها را چون «گلا دیاتور» به جنگ می فرستادند) با هم خلط می کند و بعد با رندی می نویسد که «رهبری ارتجاعی تحمیلی بر آن جنگ خصلت آزادی خواهانه و عادلانه آنرا نمی زداید. زیرا در جنگ های که بخاطر حصول استقلال و آزادی ملی از جانب توده های خلق ملل اسیر علیه استعمار و امپریالیزم صورت می گیرد، رهبری پرولتاریا در آنها قید نه شده است.»

«پولاد» می فهمد که ما مرحله دوم جنگ را برای این غیرعادلانه نمی خوانیم که «رهبری پرولتاریا در آنها قید نه شده است»، بلکه آن را دیگر یک جنگ انقلابی ملی نمی دانیم، زیرا «با گسترش تسلط گروه های ارتجاعی اسلامی نوکر امپریالیست های غربی و دولت های ارتجاعی منطقه بر جبهات جنگ مردم ما و با دریافت سلاح و پول فراوان از حامیان امپریالیست و ارتجاعی شان» دیگر این جنگ، جنگ ملی انقلابی نیست، از اینرو غیرعادلانه است.

ما به این خاطر مرحله دوم این جنگ را غیر عادلانه می خوانیم که «در طرف دیگر نیز بعد از سال 1983 رهبران تنظیمی و قومندانان جهادی در وابستگی کامل به غرب و ایران قرار گرفتند... هیچ تصمیم سیاسی و نظامی بدون دستور اربابان غربی، پاکستانی و ایرانی پیاده نمی شد. به این صورت در دو طرف جنگ غیرعادلانه «گلا دیاتور» های بی اراده می جنگیدند.»

خوبست اینجا نظر رفیق مائوتسه دون را در مورد جنگ نقل کنیم: «... برای برانداختن جنگ فقط یک راه موجود است: به وسیله جنگ با جنگ مقابله کردن؛ به وسیله جنگ انقلابی با جنگ ضد انقلابی مقابله کردن؛ به وسیله جنگ انقلابی ملی با جنگ ضد انقلابی ملی مقابله کردن؛ به وسیله جنگ انقلابی طبقاتی با جنگ ضد انقلابی طبقاتی مقابله کردن. تاریخ فقط دو نوع جنگ دیده است - جنگ عادلانه و جنگ غیرعادلانه. ما موافق جنگ های عادلانه و مخالف جنگ های غیرعادلانه هستیم. کلیه جنگ های ضد انقلابی غیرعادلانه اند، کلیه جنگ های انقلابی عادلانه اند.»

آیا جنگی که در رأس آن امریکا و کشورهای غربی و سایر نیروهای مرتجع منطقه قرار داشت و «تسلط گروه های ارتجاعی اسلامی نوکر امپریالیست های غربی و دولت های ارتجاعی منطقه بر جبهات جنگ» هر روز گسترش می یافت، می تواند با جنگ مقابله کند؟ عملاً دیده شد که پاسخ منفی است. آیا جنگی که از طرف نوکران امپریالیست های غربی رهبری شود، می تواند جنگ انقلابی ملی باشد، می تواند به پیروزی بیانجامد؟ عملاً دیده شد که نه!، پس این جنگ در مرحله دوم به شدت جنگ غیرعادلانه بود. حال که «پولاد» جان این موضع ما را به تسلیم طلبی ربط می دهد، همان چرندگویی معمول او است که به هر شکلی شده، سازمان انقلابی افغانستان را باید از زیر ذره بین «نقد اصولی» تیر کند!

«پولاد» از مارکس و لنین نقل قول می آورد تا ثابت سازد که مرحله دوم جنگ کماکان عادلانه بود، بدون اینکه وضعیت خاص (هدایت مستقیم جنگ توسط امپریالیست های غربی) را در نظر بگیرد. او به گفته مائوتسه دون «پا را اره می کند تا اندازه کفش شود.» اما این کار او سودی ندارد و او را فقط بر سکوی یک دگماتیست خجالتی ایستاد می کند.

«پولاد» می نویسد که «نیروی عمده تعیین کننده در آن جنگ و مقاومت توده های مردم بودند که جنگ را ابتدا بصورت خودجوش آغاز کرده بودند و با احساس عالی وطن دوستی و روحیه آزادی خواهانه آنها به پیش می بردند و بیدریغانه فداکاری کردند و صدها هزار تن شان در این راه قربانی شدند.» و همین است که او نتیجه می گیرد که این جنگ از اول تا آخر عادلانه بود، در حالیکه چنین نبود. مرحله دوم جنگ با وجود فداکاری های بیدریغ و قربانی صدها هزار تن، عادلانه نبود و توده های افغانستان قربانی یک جنگ غیرعادلانه شدند.

مائوتسه دون در مورد افرادی از نوع «پولاد» می نویسد: «این اشخاص در توجیه نظر خویش می گویند: چرا ما باید از آنچه در گذشته به بهای خون بدست آمده، اعراض کنیم؟ آنها درک نمی کنند که ما گرچه باید بر تجربه ای که در گذشته به بهای خون بدست آمده، ارج نهیم، ولی از طرف دیگر باید برای تجربه ای که به بهای خون به دست آورده ایم، نیز ارزش قایل شویم.» (مسایل استراتژی در جنگ انقلابی چین)

آقای «پولاد» به آخر بحث با شما، «مائویست ها» و «کارگران» رسیده ایم. ولی با تأسف در جریان بحث متوجه شدیم که «جنبش پرولتری «مائویستی»»، در برداشت از «اندیشه مائوتسه دون» دچار مشکلات جدی است که گاه تا سطح مسخرگی هم پیش می رود. لذا با کمال احترام از شما «مائویست ها» می خواهیم که اگر بدتان نمی آید، بار دیگر به «اندیشه مائوتسه دون» رجوع کنید، آن را با دقت مطالعه نمایید، به بررسی دیالکتیکی آن پرداخته، خلاقانه در کنار توده ها به تطبیق آن پردازید و هر زمانی که از آزمون آن موفق بدر آمدید، بدون نگرانی از «ضدیت ما با «مائویزم»، «مرحله تکاملی «اندیشه مائوتسه دون»، بر سکوی آن بایستید.

در آخر تذکر می دهیم که با در نظرداشت حضور ما در کشوری که تحت اشغال است و وظایف مبرم در راه استقلال کشور و نجات از استعمارگران و رسیدن به جامعه فارغ از استعمار و استثمار از ما کار، انرژی، مبارزه و نبرد بیشتر میخواهد، بیش از این فرصت نداریم به چرندیات مبتذل و لاطائلات کودکانه و فکاهی های تان پردازیم، شما فراریان «مائویست» با حمله بر ما اجازه دارید «جنبش «مائویستی»» تان «را به مرحله پیشرفته تر سیاسی ارتقا» دهید، «موفق» باشید!!

**مرگ بر امپریالیزم  
در راه سوسیالیزم، به پیش!**

سازمان انقلابی افغانستان

جوزای 1392